دستور زندگانی

تالیف

لورد آوبری (انگلیسی)

ترجمه

عبدالرحمن فرامرزی

از نشریات مؤسسهٔ خاور

نشریه ۱۵۶

قیمت هر جلد پنج قران

بهمن ۱۳۰۸

چاپخانهٔ «خاور» تهران

مقدمه مترجم

بنام خداوند بخشنده مهربان ودرود بر روان پاك خاتم پیغمبران واولاد و یاران او

لورد اوبری نویسندهٔ معروف انگلیسی بخلاف بعضی ازنویسندگان این عصر که روح یأس ونومیدی برایشان غلبه دارد ودنیا را ظلمتکده ای تاریك ومخوف میبینند جهان را بانظری پراز استحسان وخوش بینی مینگرد ومعتقداست که زندگانی نعمتی است غیر قابل وصف ودنیا جائی است پراز سعادت وشادکامی و سرور ، واشخاصیکه گرفتار سرپنجه اهریمن بدبختی وناکامی میباشند بواسطهٔ این است که از شاهراه صواب وحقیقت منحرف گشته ونمیدانند چگونه از نعمت حیات بهره ور گردند مشارالیه در این خصوص چندین کتاب تألیف کرده ومنظر استحسانی خویش مشهور گشته است

لورداوبری یکی از افراد آن ملتی است که در عرصهٔ گیتی طبل سیادت وکوس لمن الملکی میزند ، ومعلوم است که هرملت غالبی حیات را بهترین نعمتهای الهی وگیتی را جائی دلگشا وفرح بخش میداند وچیزی که او را متأسف ونگران میکند همین است که چرا مجبوراست از گلشن حیات رخت بگلخن ممات کشد . تراوشهای دماغی افراد آن همه براین مطلب گواه ویراست از امید ، مسرت ، شادی وخرمی ونشاط

وقتیکه به آثار ادبی ایران ، قبل از حملهٔ مغول ، مخصوصاً شعرای عالی مقام دورهٔ محمودی وسلاطین باعزوشأن سلجوقی ، قبل از انتهای دورهٔ سنجری رجوع کنیم می بینیم همین حالت را داشته اند و گفته های ایشان همه فرح آمیز و مسرت انگیز است

قصاید حماسی عنصری و فرخی ، شوخیهای مهستی گنجوی ، بهاریه های امیر معزی ، گفته های ظرافت آمیز انوری ، رباعیات حکیم عمر خیام ، همه روح شاد وپراز مسرت ایرانیان آنعصر را نشان میدهند

از ادباء وشعراء گذشته فلاسفه وزهاد آنعصر نیز دنیا را جائی شوم و محنت خیز نمیدانستند ، چنانکه وعاظ اغلب آنرا بشهد و عسل تشبیه کرده اند . مثلا از فلاسفهٔ دورهٔ پرافتخار سلجوقی غزالی است که هم فیلسوف و هم زاهد بود و در قسمت زیادی ازرو داوبری همفکر است .

لورداوبری میگوید چمنهای سبز وخرم ، باغهای مصفا ، مناظر دلکش جنگلها دریا های پهناور ، رودخانه ها ، آب ، هوا ، ماه وخورشید ، هریك نعمتی بزرگ و بهترین دلیلی است که دنیا جائی پراز سعادت وخوش بختی است غزالی نیز همین عقیده را دارد ومیگوید دنیا بقدری منظم وزیبا و نغز ساخته شده است که اگر کسی جهان را ندیده باشد ویك دفعه چشم را باز کند وطلوع و غروب خورشید ، منظره ستارگان که شبها در دریای لاجوردی سپهر بشناوری مشغول اند ، باغها وجنگلهای مصفا ، یاعمارت دیگر این عالم پراز زیبائی وجمال را به بیند از فرط بهت و حیرت دیوانه میشود

غزالی بااینکه از نعمتها ولذایذ دنیا تمتعی نداشت و از فرط زهد و قناعت ، بلند ترین مقامات ادبی آنزمان را زیر پا گذاشته بود وبا فقر ودرویشی بسر میبرد ، باز چون در زمانی میزیست که ایران در منتهای مجد وعظمت بود ، مردم همه شادو خرم ودر مهد امن و راحت میغنودند و او نیز یکی از افراد مردم و فکر او در آن محیط شادی وسرور تکوین یافته بود دنیا را جائی خوب ونغز وزیبا میدانست

بنابر این اگر لورداوبری که در میان یکی از عزیز ترین ملل دنیا مقام مهمی داشته ، دنیا را جائی خوب ودلپذیر بداند تعجبی ندارد

***

همانگونه که محیط در افکار مردم دارای تأثیر است وحتی دانشمندان نیزنمی توانند از سیل افکار عمومی بر کنار بوده وناچار تابع جریان آن هستند ، گفته‌های حکماء وادباء ونویسندگان نیز درمحیط دارای تأثیر مهمی است وهرچند یك جامعه جاهل تر و ذهنش خالی تر باشد تاثیر اقوال گویندگان و آثار نویسندگان در وی بیشتر است ، جامعهٔ کنونی ما همان حال را دارد و کاملا بیك طفل مکتبی شبیه است که هرچه را باو تلقین کنند فرا میگیرد . پس مترجمین و نویسندگان ما که بمنزلهٔ معلمین جامعه هستند باید وقتیکه قلم را در دست میگیرند نخست حیات جامعه را در نظر آورند بعد شروع کنند که آنچه از زیر قلم ایشان جاری میشود مثل اسباب آتش‌بازی جزء هوا نخواهد گشت و هر چه آنرا بی تأثیر فرض کنیم ممکن است یکنفر آن را بخواند ولا اقل یکنفر را تبلیغ کند و بدین طریق دامنهٔ تأثیر آن وسعت یابد

متأسفانه مترجمین ما ، بدین خصوص کمتر دقت کرده اند ، بلکه بواسطه امرار

دو سنخ فکر در ایران غلبه دارد. یکدسته بقدری بدنیا و مافیها بدبین اند که اصلا وجود را چیزی لغو و بیهوده، بلکه بزرگترین مصایب دانسته، پیوسته منتظر اند که « فرشته نجات » یعنی مرگ رسیده وایشان رادر آغوش گرفته از این دنیای پر از نکبت و بدبختی ببرد

علت پیدایش این فکر گذشته از حملهٔ مغول و مصایب و انقلاباتی که بعد از آن پیوسته در ایران حکمفرما بوده و حیات را در نظر ایرانیان بدو سیاه جلوه داده این است که نویسندگان ومترجمین ما، افکار نویسندگان شعرای قبل از انقلاب فرانسه که دورهٔ هرج ومرج وفقر و ذلت آن ملت بودچون باروح ایشان بیشتر تناسب داشت گرفته، بنام خود، یا بنام ترجمه وارد زبان فارسی کرده وباصطلاح، ما درمرده را شیون آموختند.

یك سنخ دیگری که عقیدهٔ نگارنده خیلی بدتر از اولی وبسی خطرناك است افکاری است که از بعضی از نویسندگان مادی اروپا از قبیل نیچه و شوپنهور و گوستاولوبون ترجمه نموده، و صفاتی که در حیوانات درنده موجود است بر انسان تطبیق میکنند، میگویند قوی حتماً باید ضعیف را بخورد، رحم یکنوع جنون یا جبن است، مصلحت ضعیف در این است که بمیرد ونباید در این مسئله بایشان کمك کرد، دنیا میدان جنك و نزاع است وسلاح آن حیله وخدعه و نیرنك وبالاخره هر چیزی است که مقام ووقت، مقتضی آن باشد، کسیکه بخواهد برسند مراد ومقصود برسد باید از استعمال هیچ یك از آنها خودداری نکند و آنکه شرافت، یا دین و مروت را از استعمال یکی از آنها مانع باشد در این میدان، مغلوب و منکوب بلکه محو و نابود خواهد گشت، خلاصه، بعقیدهٔ این آقایان باید در قرن بیستم، قرن علم و نور و تمدن، تمام کتب اخلاقی رادرآتش افکندوسرمشق زندگی را ازحیوانات وحشی گرفت

این دو سنخ فکر، هردو برای جامعه مضر است و باید باآن هردو جنگید، باید کتبی را ترجمه یاتألیف کرد که هم حب حیات و ترقی وهم انسانیت و اخلاق ستوده، از قبیل راستی یادرستی امانت، فضیلت، خیر اندیشی و نوع دوستی را بمردم بیاموزد

بعقیدهٔ بنده کتب لورد اویری دارای مزایای مزبور است وبدین جهت این کتب را که یکی از مؤلفات اوست انتخاب و ترجمه نمودم. نمیخواهم بگویم که این

کتاب در زبان فارسی بی نظیر است ؛ یا اینکه دیگران کتابی بدین خوبی ترجمه نکرده اند ؛ زیرا خوشبختانه در این اواخر کتب بسیار مفیدی از قبیل سر تفوق انکلوساکسون و اعتماد بنفس و اخلاق و تمدن قدیم یونان ورم ترجمه شده وهریك از آنها در روح جامعه دارای تأثیر مهمی بوده و خواهد بود . بهرحال این کتاب در اصل نتیجهٔ زندگانی نام داشت وچون در حقیقت دستوری از برای زندگانی است من آنرا « دستور زندگانی » نام نهادم.

اصل این کتاب چنانکه معلوم است بزبان انکلیسی است وایمیل هولاك آنرا از انکلیسی بفرانسه وحسن ریاض عضو وزارت معارف مصر از فرانسه بعربی ترجمه واین ترجمهٔ که از نظر خوانندکان میگذرد از عربی است . ممکن است کتابی که سه راه طی کرده یابا صطلاح از سه پل گذشته است بااصل پاره ای تفاوت داشته باشد ، مخصوصاً چون نسخهٔ عربی خیلی بد ترجمه شده بود بنده تاحدی که روح مطلب تفاوت نکند در آن تصرفاتی جزئی کرده ام ولی این مسئله از قیمت کتاب نمیکاهد؛ زیرا گذشته از اینکه روح مطلب هیچ تغییر نکرده است قیمت هر کتابی به ماهیت آن است ، یعنی همان است که درحالت کنونی دارد و برای خوانندکان آن هیچ تفاوت نمیکند که با اصلی که از آن ترجمه شده مطابق باشد یا خیر ؛ مگر کلیله ودمنه که باتفاق دانشمندان از مهمترین کتب ادب واخلاق است بااصل هندی خود مطابقت دارد ؟ یا چون الف لیله و لیله یا هزار افسانه که نسخهٔ اصلی آن بوده است مطابق نیست چیزی از قیمت ان میکاهد ؟

از جملهٔ تصرفات بنده یکی این است که یکی از فصلهای آنرا با مقدمهٔ بسیار مفصلی که مترجم عربی برآن نوشته بودحذف کردم ولی فصل اخررا خودحسن ریاض مختصر کرده است

اکنون یکی دوسطر از مقدمهٔ مترجم عربی راجع باهمیت کتاب نقل میکنم وبا همان سخن خود را خاتمه میدهم « بواسطهٔ فواید بسیاری که این کتاب دربر دارد ، دو نسخه انکلیسی وفرانسه بقدری شهرت یافت که ساکنین ساحل تیمس وسن بیش از هر کتابی بدان توجه کرده وامروز کمتر کسی است که کتابخانه او از این کتاب خالی باشد ... وچون هر کس انرا مطالعه کند بقیمت ان پی خواهد برد من از ذکر تقریظهائی که نویسندکان بر ان نوشته اند خود داری میکنم »

عبدالرحمن فرامرزی

فصل اول

ذوق سلیم

ذوق سلیم یکی از مهمترین عوامل پیشرفت است واهمیتش کمتراز اهمیت علم و صحت عمل نیست ، هرکس فطرة دارای این ذوق نباشد نمی تواند باسانی تحصیل کند لیکن بواسطهٔ کوشش ومواظبت می توان تا یك اندازه بدست آورد

هر وقت توانستید مسرتی بکسی برسانید از مسرور نمودن او خود داری ننمائید ، با تمام مردم با ادب و حسن خلق رفتار کنید ، مونتاج می گوید « ادب شخص را زحمت نمی دهد ولی فواید بی شمار باو می رساند ، مقاصدی را که بوسطهٔ زر و سیم نمی توان بدست آورد بوسیله ادب می توان تحصیل کرد »

همیشه کوشش داشته باشید که قلوب را بخود جلب کنید ، لورد بیرلی در همین خصوص ملکه « الیزابت » را نصیحت کرده می گوید « اگر باخوش رفتاری وحسن سلوك قلوب رعایای خویش رامالك شوید دارائی آنها را نیز صاحب شده اید

چقدر مردم بواسطهٔ ذوق سلیم و استعمال نرمی و شیرین زبانی مقاصدی را که پیش بردن آن بوسیله درشتی و خشونت غیر ممکن بوده است از پیش برده اند ، استخدام مردم بانرمی و چرب زبانی خیلی اسان ولی باجبار وخشونت بسیار دشوار است در سیاست هیچ دستوری از این بهتر نیست که باید از استعمال فشار وشدت اجتناب و رزید ، زیرا جلب قلوب زیر دستان خیلی مفید تر از سرکوبی ایشان می باشد ؛ شکسپیر می گوید « هرچه را می خواهید بوسیلهٔ تهدید بدست آورید می توانید بواسطهٔ لبخند و تبسم تحصیل کنید » نیز باید کوشش کنید که طرف اعتماد رفقاء ودوستان خود واقع گردید ، زیرا بسیاری از مردم بواسطهٔ خوش رفتاری و جلب اعتماد دوستان بدر جاتی نایل گردیده اند که ما فوق لیاقت ایشان بوده است ؛ اگر کسی از شما حاجتی خواست و توانائی انجام دادن حاجت او را داشتید البته وظیفهٔ شماست که قبول نمائید و گر نه با نهایت شهامت بگوئید نمی توانم ؛ زیرا همه کس می تواند وعده دهد ولی کمتر کسی پیدا می شود که بوعدهٔ خود وفا کند ؛ پلو تارك می گوید « اهالی آسیای صغیر از اوج عزت به پرت گاه خواری وذلت نیفتادندمگر بواسطهٔ این که کلمه (نه) رانمی دانستند

در صورتی که نا چاریم خواهش کسی را قبول نکنیم باید با نهایت لطف و مهربانی از وی عذر خواهی کنیم تا رفقاء پیوسته از ما خوشنود بوده روابط دوستانهٔ خود را با ما قطع نکنند ؛ رعایت احساسات و عواطف مردم در معامله و معاشرت دارای اهمیت بسیاری است؛ هیچکس نیست که مجامله وادب دروی اثر نکند چه مقاصدی که حصولش بوسیلهٔ پول میسر نبوده ولی بواسطهٔ حسن خلق وادب میسر گشته است . ؟

هر کس بخواهد نزد مردم محبوب واقع شود با داشتن یك شعور زنده مقصود خویش نایل خواهد گردید شیستر فیلد (۳) می گوید « هر کس از روی صداقت میل جلب محبت مردم را داشته باشد بدون شبهه بمقصود خود خواهد رسید ؛ ولی اگر این میل را نداشته باشد مردم او را دوست نخواهند داشت »

چقدر اشخاص بواسطهٔ مهارت و داشتن ذوق سلیم با چندین معایب دیگری که داشته اند پیشرفت کرده اند ، و چه اشخاصی که با داشتن یك قلب پاك و نیت مقدس بعلت درشت خوئی و خشونت مردم را دشمن خود کرده و در زندگانی موفق نشده اند.

. همیشه قوی دل و با استقامت باشید ؛ زیرا همان قسم که لازم است انسان زیرك و با هوش باشد باید دارای قوت قلب و ثبات قدم بوده ؛ حزم و پای داری را که ازبهترین فضایل انسان بشمار می رود از خود دور ندارد

هیچوقت نباید کسی را توهین و احتقار نمائید ؛ زیرا چنین حقی را ندارید؛ بعقل خود و یا ثروتی که بارث برده اید افتخار مکنید ولی فکر کنید که چگونه از این دو نعمت خدا داد استفاده کنید : این را نیز بدانید که مردم آنچه را در دل دارند اظهار نمی کنند و فهم مطالبی که در کتاب نوشته است خیلی آسان تر است از پی بردن بمطالبی که در سینهٔ اشخاص پنهان است ؛ چیزی که باید در این گونه مواقع بدان رجوع شود چشم است یعنی شخص اگر زیرك باشد در صحبت میتواند از چشم حریف راست یادروغ سخنهای اورا در یابد ؛ آمرسون می گوید در صورتی که چشم و زبان باهم اختلاف پیدا کنند شخص عاقل جز باشارهٔ چشم اعتماد نمی نماید

هنگامی که از کسی ملاقات مینمائید هر چند بشما مهربانی و گرمی نماید کور کورانه بوی اعتماد مکنید ؛ زیرا ممکن است بنا بمصلحتی آن کار را کرده و قصد استفاده از شما داشته باشد ؛ ولی بد گمانی نسبت بمردم نیز خوب نیست و همین که انسان تصور کرد کسی با او دشمن است بمجرد خیال نباید باوی دشمنی کند

همهٔ ما لاف عقل میزنیم و لی اغلب رفتار های ما مخالف عقل است و بیشتر بدستور هوا وهوس حرکت میکنیم

در موقع صحبت رعایت احساسات مردم خیلی از رعایت عقل و منطق مؤثر تر است ' در صورتی که سخن جنبهٔ عمومی داشته باشد کاملا این حقیقت روشن می گردد .

جدال و مناقشه اغلب سوء تفاهم و دشمنی منجر می گردد و حتی‌الامکان باید از آن اجتناب ورزید ' و لی اگر ناچار شدید که وارد مجادله شوید سعی کنید که مطلب خود را هر چند بی اهمیت باشد ثابت نمائید ' کمتر کسی پیدا می شود که مناقشه او را قانع کند ' زیرا اقرار به مغلوبیت خیلی سخت است و درصورتی که با دلیل و برهان نمیتوان حریف را قانع کرد با نهایت اختصار دلایل خود را ذکر نموده بهمین قدر قانع باشید که عقیدهٔ او را متزلزل کنید

طرز سخن گفتن یك علمی است که در زندگانی دارای اهمیت بسیار است و لی باید دانست که اهمیت گوش دادن کمتر از اهمیت گفتن نیست ' شخص نباید هر چه شنید فوراً انتقاد کرده و تا تمایل طرف مقابل را نداند به نفی یا اثبات چیزی حکم نماید ' زیرا وقتی که مردم او را شخصی مهربان و با ادب شناختند بوی اعتماد کرده و در همه چیز از او مشورت مینمایند .

* * *

منتظر نباشید که در جوانی انگشت نما گردید و عمر خود را برای کسب شهرت تلف مکنید بلکه ایام جوانی را صرف آموختن علم کرده و زد و خورد جاه طلبان را از دور تما شا نمائید 'زیرا مردم آخر الامر قدر اشخاص را می شناسند و هر کس بقیمت خود در جامعه معرفی می شود ' لا بریر می گوید « قمیت شخص معلومات اوست»

هیچوقت نباید کسی را با خوددشمن کنید و اگر کسی در صدد دشمنی با شما بر آمد با نرمی و حسن خلق او را از خود دور نمائید . می گویند : جواب شخص دیوانه را نباید داد : زیرا ممکن است انسان خود متهم بجنون گردد .

همیشه بخاطر داشته باشید که جواب نرم آتش خشم را فرو می نشاند، چنان که قبلا گفتیم احتقار یا استهزاء دیگران از زشت ترین صفات است و اغلب مردم تحمل خسارت را بر شنیدن سخریه و احتقار ترجیح می دهند.

بعضی از اشخاص همیشه گله دارند که مردم حق ایشان را ادا نمی کنند و یا تصور می نمایند که دیگران ایشان را کوچك شمرده و تحقیر می کنند و این خوب خصلتی نیست، اگر دیدید کسی بشما می خندد خشمگین نشوید واگر بتوانید با او در خنده شرکت نمائید ارقدر و قیمت شما چیزی کم نمی شود و مردم نیز شخصی را که در خنده‌ئی که خود موضوع آن است شرکت نماید دوست می دارند در حقیقت هم این دلیل خوش خوئی و سلامت عقل است، علاوه خود این کار از خنده و تمسخر دیگران خواهد کاست.

بقدری که بزند کافی مادی شما صدمه نزند آزاد باشید، راجع بخود خیلی کم حرف بزنید و بگذارید دیگران از خود صحبت کنند، اگر در موقع صحبت مواظب باشید که کمتر حرف زده بیشتر گوش دهید مودت دوستان خود را کسب خواهید کرد زیرا هم صحبت شما هر چه بیشتر شما را متوجه خود دیده و دانست که صحبت او را بدقت گوش می دهید بیشتر شما را دوست میدارد.

تا یك وظیفهٔ شما را مجبور نکند نباید کسی را بجنون یا سفاهت نسبت دهید، زیرا گذشته از این که اوار شما گله دارد خود تان نیز بسبك مغزی منسوب خواهید گشت، این در صورتی است که سخن شما متوجه یك نفر باشد، و اما نسبت دادن سفاهت و حمق به یك ملت غیر از سبك مغزی و حماقت علتی ندارد (بورك میگوید: محال است که من ملتی را خطا کار بدانم، زیرا حماقتی از این بالاتر نیست که آدم ملتی را تهمت بزند)

بکوشید که همیشه بحقیقت خود جلوه گر شوید، زیرا هیچ عیبی برای انسان ندارد که متظاهر بحقیقت خود باشد، بلکه عیب در این است که شخص خود رادر لباس حقیقی خویش نشان ندهد

گوته (۱) در مناظرهٔ خود با ایکارمان (۲) راجع بملت انگلیس و آلمان می گوید: طریقهٔ زندگانی انگلیسان طوری با اعتماد به نفس و حسن اخلاق توأم است که در هر جا باشند سیادت خواهند نمود، ایکار مان در جواب او می گوید: من بشما قول میدهم که هوش و ذکاوت جوانان انگلیس بیش از جوانان آلماني نبوده و تحصیلا نشان عالی تر نباشد، گوته می گوید: عزیزم مدار صحبت این نیست، چیزی که جوانان انگلیس را از دیگران ممتاز ساخته این است که کاملا می توانند با همان اخلاقی که فطری ایشان است متظاهر شوند، تصدیق می کنم که گاهی خیلی احمق می باشند ولی این‌هم خود دارای اهمیتی‌است!

در تمام کار هاو نقشه های خود ثابت قدم بوده وتا می توانید از خشم وغضب دوری نمائید و عادت کنید که نفس خود را محکوم ارادهٔ خود سازید و در وقت لزوم بتوانید سکوت نمائید

در مجالسي که وجود شما لازم نیست منشینید، زیرا مجالسي که بحضور شما احتیاج دارد فراوان است

* * *

بعضی اشخاص اصرار دارند که بمردم بفهمانند که خداوند قوهٔ حرف زدن زیاد بایشان داده است اینان خیلی باما اختلاف سلیقه دارند

هیچ علمی بهتر و مفید تر از علم مردم شناسی نیست زیرا برای ما خیلي مهم است که بدانیم از چه اشخاصی باید اجتناب کرد و با چه کسانی اتحاد مساعی نموده و ایشان را برای دوستی خود انتخاب کنیم کنفوشیوس (۳) میگوید شخصی را که بوی اعتماد نداری استخدام مکن و اگر استخدام نمودی باید بوی اعتماد داشته باشی » در حقیقت هم اعتماد به دوستان و آشنایان خیلی بهتر از سوء ظن است ولی نباید یك اعتماد کور کورانه نباشد.

همیشه متین و موقر باشید و از پر گوئی اجتناب ورزید در امثال آمده است که « زبان شخص عاقل در پشت قلب او و قلب آدم احمق در پشت زبان

(۱) گوته مشهور ترین شعراء آلمان ودارای مؤلفات بی نظیری است ۱۷۴۹ - ۱۸۳۲
(۲) ایکارمان از ادباء آلمان ومعروف برفاقت گوته و دارای کتابی در مصاحبت بااواست ۱۷۹۲ — ۱۸۵٤
(۳) کنفوشیوس مشهور ترین فلاسفهٔ چین و واضع مذهب امروزی آنجا (۵۵۱-۴۷۹ ق م)

او قرار گرفته ، چه ! هرچه در خاطرش گذشت بر زبانش جاری است.نیز در همین‌معنی گفته اند « درصورتی که سخن‌نقره باشد سکوت طلا است ».

بعضی اشخاص با نداشتن غرازت فکری میل زیادی بحرف زدن دارند و نمی دانند که خوبی و بدی سخن فقط نتیجهٔ سلامت یا ضعف عقل است نه طرز حرکت دادن زبان ، لاربر می گوید « بزرگ ترین مصیبت ها نداشتن عقلی است که در وقت تکلم با لسان مساعدت کند . یا حکمتی که او راسکوت وادارنماید»

از دیمارات (۱) پرسیدند که سکوت شما را سبب کبر و یا عدم قوهٔ ناطقه میباشد جواب داد که احمق کسی است که نتواند سکوت نماید

هیچ در این فکر نباشید که ریاست و برتری خود را بر همکنان ثابت نمائید، زیرا هیچ چیز مردم را باندازهٔ این که بدانند ازشما کوچکترند خشمگین‌نمی سازد

خبر تازه‌ای را که دارید بطور تأکید بیان مکنیدزیرا ممکن است اشتباه کرده باشید و بسا اتفاق می افتد که‌حافظهٔ شخص او را دوچار اشتباه می نماید و بیشتر تصورات ما در حقیقت دارای اساس محکمی نیست . . گذشته از تمام‌این ها اگرحقیقتی را که می دانید بطور تأکید بیان نکنید چه زیان‌میکنید ؟

کمترین فرصتی که برای شما رخ دهد از دست مدهید زیرا چنان که درمثل است « ما بین لب وپیاله مسافت‌بسیاری است » و در این دنیا سکهٔ توفیق و سعادت را بنام کسی زده اند که فرصت را از دست ندهد و اگر بدهد ممکن نیست در زندگانی موفق گردد . در امثال انگلیسی است که « هر که در وقت توانستن نخواست در موقع خواستن نمی تواند » شکسپیر می گوید « زندگانی مثل دریای جزر و مدی است . گوی خوشبختی را کسی می رباید که از مد استفاده کند و اما کسی ک این فرصت را از دست داد در بین امواج مصائب وبدبختی دفن خواهد شد»

انسان باید در تمام کارهای خود بیدار وبااحتیاط باشد ولی نه این که بحد افراط رسیده از ترس جرأت هیچ اقدامی را نداشته باشد

چیزی که بیان اهمیت آن تا یك اندازه مشکل می باشد مسئله لباس است ، بعضی این موضوع را تا یك اندازه مهم دانسته و برخی دیگر خیلی بان اهمیت می دهند شستر فیلد میگوید « علم و لیاقت تنها برای جلب قلوب کافی نیست‌ولی

(۱) دیمارات پادشاه اسپارت (۵۱۰ - ۴۹۱ ق ० م)

چیزی که انظار را بخود جلب مینماید لباس است ، اگر حسن هیئت و درستکاری و خوش رفتاری را باهم داشته باشید میتوانید بخوبی خویشتن را طرف توجه قرار دهید » در این صورت باید باندازهٔ که وقت و پول زیادی صرف نشود به مسئله لباس و صورت ظاهری خود اهمیت داد، زیرا مردم اگر چه چشم و گوش دارند در آن هااشخاصی که قوهٔ ممیزه داشته باشند کمتر پیدا می شوند و این دنیا مثل بازی گر خانه است که باید هرکس یك پردهٔ آن را نمایش دهد و اگریکی‌از بازی‌گران از عهدهٔ‌نمایش‌پردهٔ‌خود برنیاید‌آن نمایش‌ناقص‌می ماند.

در خاتمه این فصل ناچار چند شاهد دیگر راجع بذوق سلیم و حسن‌خلق ذکر می نمائیم تا بدانید فایدهٔ این خصلت که در حقیقت حاوی تمام نکات مهارت و زیرکی و نرمی وشیرین زبانی است کمتر از سایر فضایل‌نیست.

در امثال انگلیس است که « شخصی اسبی را دزدیده و ترس مجازات‌ندارد وای دیگری نمیتواند آن‌اسب را ازدور در طویله نگاه کند »

هوراس میگوید « نشاط جوانی و فصاحت زبان در صورتیکه با لطف و ذوق سلیم توام نباشند برای نیل مقاصد کفایت نمیکند (۱) »

فصل دوم
اقتصاد

یکی از خردمندان می گوید فقر و تمول بمیزان دخلی که انسان داشته باشد نیست بلکه باندازه‌ای است که بداند چگونه خرج کند

گذشته از این که انسان بالطبع ارزوی تمول را دارد ؛ ذخیره گذاشتن برای آتیهٔ مجهول امر واجبی است.

این مثل دردناك چه خوب حقیقت را بیان مینماید « وقتیکه فقر از در وارد شد محبت از دریچه بیرون میرود »

چقدر حزن انگیز وتاثر آور است که انسان عیال و اولاد خود را محتاج لباس و یا مواظبت دکتر وتغییر هوا مشاهده کرده واز تهیهٔ آن عاجز

۱ ـ هراس شاعر بست لاتینی (۶۴ ق.م) ودارای مؤلفات سیاری است ، ازآنجمله کتاب (صناعت شعر) است که بوالو شاعر فرانسوی برآن شرح نوشته‌است

باشد و بعد فکر کند.که اگر قدری احتیاط بکار برده واز تفریح های خود و مخارج غیر لازم کاسته بود می توانست وسایل راحت ایشان را فراهم کند»

اقتصاد بقصد جمع کردن پول کاری است پست و لی برای حفظ حیات و استقلال خود کار شریفی است . پس باید دفتر دخل و خرجی را برای خود تهیه کرده وصادر و وارد خویش را در آن قید کنید

لازم نیست که همه قسم مصارف در این دفتر ذکر شود بلکه همین قدر کفایت است که وجه مصارف خود را بدانید

هر کس مقدار دارائی خودرا دانسته و قیمت اجناسی را که خرید مي کند بداند ممکن نیست یك شاهی در غیر محل خود خرج کند، مگر کسی است که چشم خود را روی هم گذارده و دارائی خود را تلف می کند والا گمان نمی کنم چنون کسی بحدی برسد که نتواند خرابی خانهٔ خود را با چشم باز مشاهده کند .

هیچوقت نباید خرج انسان از دخلش تجاوز کند وهر ساله باید مقداری را کنار گذاشته و ذخیره نگاه داشت ولو اینکه مقدار این ذخیره خیلی کم باشد مکوبر میگوید « وقتیکه در سال پانصد فرانك دخل داشته و چهار صد و نود و نه فرانك خرج داشته باشید خوشبخت خواهید بود ولی اگر پانصد ویك فرانك خرج داشته باشید باید از بد بختی خویش گریه کنید، در صورتیکه فرق معامله فقط دو فرانك (۱) است » ورود این نصیحت در لباس شوخی و خنده از قیمت آن نخواهد کاست

چیزی که بغایت دارای اهمیت میباشد مسئلهٔ قرض است، اگر بگویم قرض نمودن بندگی حقیقي است اغراق نگفته ام ـ هوراس جریلی چه خوب میگوید « تحمل گرسنگی و سرما، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس، کارهای خسته کننده و تحمل توهین و احتقار، همهٔ اینها اسباب حزن و اندوه است ولی مقروض بودن از تمام اینها غم فراتر واین بار از تمام بارها بیشتر کمر را میشکند » پس هیچ وقت نباید قرض کنید واگر باده شاهی مقداری ذرت را تهیه نموده و وقت خود را بدان بگذرانید خیلی بهتر از این است که یك قران از دیگری قرض نمائید .

(۱) برا حوال آنشخص باید گریست که دخلش بود برده خرج بیست

« کوبدن » مردم را بدو دسته تقسیم نموده یك دسته اشخاصي هستند که اقتصاد نموده ودستهٔ دیگر اشخاصیکه اسراف پیشه نموده اند. عمارت های عالی ' آسیابها وپلهای بزرك وکشتیهای عظیم وسایر اعمال بزرگی که اساس تمدن و سعادت نوع انسان بشمار میرود نتیجهٔ عمل دسته اقتصاد پیشه است و دستهٔ مسرف همیشه زیر دست وبندهٔ دستهٔ اولی بوده‌اند.

اگر اشخاص تنبل وبی بصیرت وغیر مقتصد رابترقی وعده دهم من سر دستهٔ دروغ گویان میباشم.

پلیتارك میگوید « پرستشگاه او نمیس درابیفزا ملجأ و پناهگاه وام دارانی بود که از طلب کاران خود فرار می نمودندولی اقتصاد یك پناهگاه در بازی است که نفوس قانع همیشه در آنجا از تمتع به شرافت و سرور بر خوردارمی گردند »

همان قسم که نباید از کسی قرض کنید نباید بکسی قرض بدهید (۱) زیرا چیزی که بوام دادید غالباً از بین میرودو درمقابل شکر وسپاسی نیز عایدشمانمی شود شخص بده کار همیشه محتاج آن چیزی است که باید بشما مسترد دارد. پس مقداری را که می توانید بابك پیشانی گشاده و چهرهٔ بشاش بخشش نموده ولی طمع نداشته باشید چیزی را که دادید دوباره بدست آورید '

از اینکه نمیتوانید دخلی را که میل دارید تحصیل کنید. مأیوس نشویدزیرا شب تاریك را صبح روشنی دربی است.

همین قدر وقتی که دنیا بشما روی نمود جنبهٔ اسراف را نگرفته و همیشه بخاطر بیاورید که بسیاری از مردم بواسطهٔ اینکه فریب اقبال چند روزه را خورده اند از اوج سعادت وخوشبختی بپرتگاه فقر و بد بختی افتاده‌اند.

برای ثروت مند شدن شتاب نکنید و نگذارید که حب پول کشور قلب شما را مسخر نماید. زیرا اگرچه تمول زیاد نصیب یك عدهٔ قلیلی است و لی همهٔ مردم مي توانند باقدری فکر ومراعات اقتصاد وجه معاش خود را بدست بیاورند

خیلی میشنویم که بعضی اشخاص بوسایل نامشروعی متمول گردیده اند لیکن بدون شبهه فقر نتیجهٔ عدم صحت عمل و استقامت است ویکی دو نفررا نمی توان قاعده کلی قرار داد

(۱) مدهتان قرض ومستان بیم‌حه فان القرض مقراض المحبه (جامی)

تهی دستی فقر نیست بلکه فقر کثرت احتیاجات است

زیادی های بی معنی . گران تمام میشود . فرانکلن چه خوب می گوید«مخارجی که برای ارتکاب رذالتی لازم میشودابرای تربیت دوبچه کفایت میکند» تمام ثروت خود را در یك راه بکار میاندازید زیرا شخص هراندازه بصیر و باریك بین باشد معصوم از خطا نیست وبسا تجار بزرك وصرافان با هوش و تجربت که خطا کرده و از بین رفته اند ، عاقل کسی است که از خود ایمن نباشد و تصور نکند که او معصوم از خطا ست . یکی از عوامل مهم پیشرفت عادت بصبر وتحمل ملالت است. با چیهوت عالم اقتصادی انکلیس می گوید«بسا اشخاص که طاقت نداشته اند درمحل کار خود قرار گیرند و باینواسطه موفق بترقی نشده اند .

در امثال قدیم است که« کسی که دکان خود را اداره کند دکانش نیز اورا اداره خواهد کرد» گزنوفون (١) حکایت میکند که پادشاه ایران از ماهر ترین میرآخور های خود سؤال کرد که : بهترین وسیله برای فربه کردن فلان اسب چیست ؟ میرآخور گفت « توجه پادشاه »

یکی دیگر از عوامل پیشرفت تمرینهای عملی میباشد ، یکی از دوستان که من بعقل ودانش او اطمینان کامل دارم میگوید من در خسارت هائی که متوجه اشخاص عاقل ونیك خوی میگردد غور و دقت کرده دیده‌ام که غیر از کندی درعمل و عدم ترتیب علتی نداشته یعنی تمرین عملی را فاقد بوده اند .

یکی از امور مهمه که نباید آنرا بی اهمیت پنداشت ترتیب کار وقرار دادن هرچیزی در محلی معین می باشد زیرا صرفهٔ وقت در زندگانی خیلی دخیل است . گزنوفون می گوید : وقتی که شخص بی ترتیبی را می بینم دهقانی بخاطرم می آید که هنگام زراعت تخم گندم و ذرت و سبزی های دیگری را در هم می پاشد و هنگامی که می خواهد آنها را درست کند مجبور است که برای جدا کردن آن اجناس از یک دیگر وقت زیادی صرف کند در صورتی که می توانست هر یك از این ها را بدون صرف وقت مهیا داشته باشد .

فلاسفهٔ زیادی از ارسطو (٢) تا کارلیل تجار را مذمت کرده

«١» گزنوفون جنکجو ومورخ وفیلسوف معروف یونانی « ٤٤٥ — ٣٥٥ ق . م »
« ٢ » ارسطو از مشهور ترین فلاسفهٔ قدیم یونان است .(٣٨٤ — ٣٢٢)

ومیگویند تجارت احتیاج پستی است که از قدر آدم میکاهد. از این بالاثر افلاطون در « جمهوریت » خود تجار را از حقوق مدنی محروم کرده و بنام یك کار پست اجازه نمیدهد که اجانب بدان اشتغال ورزند

ولی امروز این کسب یکی از مسائل ضروری است و خیلی متأسفیم که هنوز هم تأثیر سوئی در اخلاق دارد مثل اینکه تجارت با اخلاق بلند و تربیت عالی توأم نمیشود.

درست است که هر گاه انسان پیشهٔ را اختیار نمود نمی تواند به مسائل دیگری بپردازد ولی خیلی از فضلا هستند که بین چندین کار راجمع نموده اند.

ناسمیت هم صنعتگر وهم هیئت شناس بود، سرابولنس هم کاغذ ساز و هم رئیس جمعیت آثار و هم امین صندوق جمعیت شاهنشاهی بود، پرسیتوتش هم تجارت میکرد وهم در اکسفورد علم طبقات الارض درس میداد، روچرس و پرید هر دو هم صراف وهم شاعر بودند

آیا اجازه دارم که پدرم را که هم از علمای بزرك مالیه و هم از علمای معروف ریاضی وهم امین صندوق جمعیت شاهنشاهی بود نام ببرم ؟

* (بعد از این مؤلف مبحث مفصلی در تجارت وعقاید کارلیل و انتقاد او نوشته وچون دارای فایدهٔ نبود ما آنرا حذف کردیم واینك بقیهٔ اقوال او را راجع باقتصاد ترجمه میکنیم) *

خیلی از اشخاص بزرك در فقر و تنگی میزیسته ولی در عین حال شاد و خرم بوده اند، ورد سورت (۱) مدتها با خواهرش زندگی کرده وبیش از سی و هفت فرانك در هفته دخل نداشت ولی مع ذالك آن ایام را از بهترین و با سعادت ترین ایام خود میدانست

پس اگر شما نتوانید ثروتمند بشوید میتوانید با اخلاص و نیك نامی عالم دیگری را دارا شده وبا یك دخل کم و منزل محقر و رفیقی عزیز شاد و خرم باشید، بزرك ترین خطائی که در میان مردم انتشار دارد همانا این مسئله است که پول را « حلال مشکلات » میدانند، اگر پول برای غذا است که اغنیا بیشتر از سایر مردم نمیخورند بلکه بقول یکی از دانشمندان حفظ الصحهٔ توانگران

(۱) ورد سورت ازمشاهیر شعرای انگلیس است

این است که مثل درویشان زندگی کنند ، یك غذای ساده که خوب بعمل آمده باشد جای غذا های پر قیمتی که درمیهمانیها صرف میشود می گیرد وغذاهای مقوی و موافق حفظ الصحه درموقع خودخیلی ارزان است ودر مواقع دیگری که گران است دارای هیچ لذت وفایدهٔ نیست یك دانه تخم مرغ غذای خوبیست واگر برای کتاب است هم انسان هر اندازه بی چیز باشد میتواند کتابی برای مطالعه تهیه نماید زیرا امروز بهترین کتب با ارزان ترین قیمتی بفروش میرسد واگر برای اکتساب صحت وخوشی و راحت وجلب دوستان است که دون دوتسیه یکی از توانگران بزرك بود وهیچ کس او را دوست نمیداشت ولی بیکه از گرسنگی مرد وهنوز مردم برای او گریه میکنند

بیکون می گوید : اشخاصیکه بیشتر دارای ثروت وتمول اند کمتر میتوانند بفکر خودباشند زیرا کثرت مشاغل بایشان اجازه نمی دهد که بصحت بدن خود برداوند ومعلوم است کـه زنجیر را اگر چه از طلا باشد بدشواری و سختی می توان تحمل کرد ، هیچ کس نمی تواند منکر شود که تمول اسباب پریشانی خاطر ومشغولیت فکر بوده ومثل فقر موجب غم وغصه است

چقدر از اغنیاء بمرك ادبی دچار گشته وچه توانگرانی که در کاخ های باشکوه خود باحزن واندوهی دست بگریبان اند که فقیر در کلبه محقر خود از آن خبر ندارد ، فقط عقلاء میتوانند خوشبختی را از ثروت تفکیك نمایند

کسی که میخواهد زود توانگر شود عمر خود را در فقر و مسکنت بسر خواهد برد

انسان نباید ثروت را شغل شاغل خود قرار دهد تا بتواند از آن استفاده نماید ، سعدی میگوید « اگر شخص باندازهٔ کفایت داشته باشد آن مقدار حافظ اوست وازآن بیشتر انسان حمال آن است »

شکسپیر میگوید « هرچه ثروتمند تر باشی فقیر تری زیرا مثل خری که در زیر بار سنگینی از طـلا کمر خم نماید تا دم مرك غیر از کشیدن بار ثروت کاری نداری »

بد ترین ذمایم ثروت این است که انسان را به بخل و پستی عادت می دهد چنان که درمدرسه خوانده ایـم که «عشق طلا بمقدار طلا زیاد می شود »

یکی از فضلاء میگوید فقیر چیزهای زیادی راکم دارد ولی بخیل هیچ چیز ندارد .

عبارتیکه راجع بکثرت مال استعمال میکنیم بخوبی حقیقت رانما نشان میدهد مثلا میگوئیم فلانکس دارای ثروت بسیاری است ویا روی طلا راه میرود ولی هیچوقت نمی گوئیم که فلانی از ثروت خود بهره مند است در واقع کسیکه بجمع ثروت میپردازد نمی تواند از وجود آن استفاده کند و نمی داند بعد از او نصیب چه کسی خواهد گردید

* * *

بعد از این فراز مؤلف با دلایل وشواهد بسیاری سطور زیادی در مذمت تمول نگاشته وبا اندك مراجعهٔ سطوری که در اوایل این فصل نگاشته شده است بخوبی معلوم می گردد که معظم له اساساً ثروت و تمول را بد نمی داند بلکه همان قسم که در اوایل این فصل تنبلی و سستی و اسراف و تبذیر را مذمت کرده و اقتصاد را ستایش نموده است در اینجا می خواهد این اشتباهی را که بسر دم رخ داده واساس سعادت و خوشبختی را ثروت و تمول می دانند رفع نماید چنانکه بعد از این سطور باز استدراك نموده ومیگوید

* * *

حسن تصرف در پول موجب خوشبختی وشادی خواهد گردید زیرا پول است که از عهدهٔ انجام مقاصد انسان برآمده و بقول یکی از ظرفاء فرانسه (شاهنشاه) است اگر راحت . هواء خوب . منزل قشنك و پاکیزه . کتب مفید . لحنهای دلنواز خوب است . اگر اطلاع از اوضاع دنیا و سیاحت در عالم فرح بخش است . اگر مساعدت دوستان و دستگیری افتادگان کار شریفی است فقط بوسیلهٔ پول میتوان بدان خوشی ها نایل گردیده وگوی این شرافت را (۱) ربود

در این صورت چنان که سویفت میگوید « باید قسمتی از وقت خود را صرف تحصیل پول نمود » ولی نه آنکه یکباره حب پول کشور قلب را مسخر ساخته و نتوانی بکسب فضایل بپردازی

* *

بخیل کسی است که پول را فقط برای اینکه پول است دوست داشته و در

(۱) مقصود مساعدت دوستان و دستگیری افتادگان است

اقتصاد افراط نموده وآلتی از برای جمع پول بیش نباشد

زندگانی بما میاموزد که از هر گونه پستی ودنائت اجتناب نمائیم وحب مال از تمام صفات پست • دست تر است زیرا مقصود از ثروت آنست که بتوانیم از آن استفاده نموده وبطوری عاقلانه خرج نمائیم.

این مثل مشور را بخاطر دارم که « هر کس بداندچگونه در مال خویش تصرف نماید آن را زیاد خواهد نمود اما کسیکه بخل و امساك پیشه نماید همیشه درقحطی خواهد زیست »

کسی روی قبر کوت دوفنشیر نوشته بود :

« چیزیرا که خرج نمودیم مالکیم واگر بخشودیم نفعش بما باز خواهد گشت ولی چیزیرا که نگاه داشتیم از دست خواهیم داد »

پس انسان باید کریم الاخلاق بوده وبقدر استطاعت از بذل وبخشش خود داری ننموده ولی باید از اتخاذ جنبهٔ افراط خود را نگاهدارد

نباید مثل اشخاصی باشید که در حین فقر و پریشانی خود را غنی و متمول جلوه داده ویامثل اشخاص ثروتمندی که تظاهر به فقر وتهی دستی می‌نمایند

اگر بفرا و افتادگان دستگیری و مساعدت نمائید خداوند آنرا فراموش نخواهد کرد

برای اغنیاء لازم است که همان قسم که اولاد خودرا فرا موش نمی کنند از دستگیری ومساعدت فقراء خود داری ننمایند

بهترین وصیتی که باغنیاء میتوان کرد این است که خود بینی وخود پرستی را از خویشتن دور کرده و ببقاء ثروت اعتماد ننمایند زیرا که :

در این ورطه کشتی فروشد هزار　　　　که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

و نیز ایشان را نصیحت می کنیم که در اعمال خیر و کسب نام نیك در یك دیگر سبقت گرفته و یك حیات جاویدانی را از برای خویش تهیه نمایند

تحصیل مال اساسا کار مذمومی نیست و لی حب پول مذموم است و من ایشان را وصیت میکنم که هم خود را صرف جمع یك عرض ذایلی ننموده وفکر کسب حیات جاویدانی بوده وهیچ چیز را بر نام نیك ترجیح ندهند.

فصل سوم

ورزش

از امثال انگلیسی است «بچهٔ که بکار کردن مجبور گردیده واز ورزش محروم میشود احمق بار خواهد آمد» .

بچهٔ که همیشه در منزل نشسته و مشغول کار میشود مریض شده و وقتی بزرگ شد ضعیف خواهد بود

بازی ویا ورزش وقت را تلف نمیکند . بلکه فواید بسیاری در بر دارد . ورزش است که جسم را نموداده وعضلات بازو وسینه ها که دراغلب کارهای ما خسته میشوند محکم نموده و بانسان اقدام و اتحاد و فضیلت و امانت وبی اعتنائی بمسائل پست و کوچك میاموزد

خلاصه ورزش است که صحت جسم وروح باعادت شجاعت و تحمل سختی و چندین فضایل دیگررا بانسان میبخشد

دوك دیولانتون چه خوب میگوید .

«فتح وفیروزی میدان واترلو نتیجهٔ میدان ایتون بود» . مفید ترین چیزیکه اطفال ما در مدارس عالی میاموزند آن است که با خواندن درس ورزش مینما یند ولی باید ورزش ازحدود تفریح تجاوز نکرده وخودش یك شغلی نباشد .

برای اهمیت بازیهای صحی قول دو نفر از اعاظم رجال ذکر خواهیم نمورد

سیر جمس باجیت میگوید « بازی در اعمال یومیهٔ ما دارای تأثیر های ادبی خواهد بود زیرا وجههٔ نظر رجال وجوانان ما را متحد ساخته وروح تعاون را که ازمهمترین اسباب پیشرفت وترقی است در ایشان میدمد همان قسم که بازی انسان را به آزادی عادت داده او میاموزد که از اتخاذ وسایل پستی که قانون نمیتواندآنرا حس کرده و مرتکبشرا مجازات کند اجتناب ورزیده و راستی و امانت را پیشهٔ خویش کند»

شکار چه در دریا وچه درخشکی جامع اقسام ورزش بوده و دارای یك لذت مخصوصی است که هر کس بدان میل میکند . مثل اینکه این یکی از امور طبیعی

است اگرچه ما این میل را از پدران خود بارث برده ایم زیرا اجداد ما بواسطهٔ همین ورزش زندگانی خود راادامه داده وبقدری در مدح آن مبالغه نمودند که آنرا موجب سعادت اخروی نیز دانستند

هیچکس نیست که لزوم آب صافرا برای خوردن نداند. اهمیت هواء لطیف وآزاد برای تنفس کمتر از اهمیت آب برای خوردن نیست

هیچ چیز بدیعتر و مفید تر از این هوا نیست، زیرا اوست که به مسام اجسام نفوذ کرده وقدرت اوست که کشتیها را در دریا بحرکت آورده و نغمات دلپذیر طبیعت و آواز دوستان ما را بمسامع ما میرساند واو گنجور (خزینه دار) بارانی است که زمین تشنه را سیراب نموده واز شدت حرارت میکاهد واین شکل زیبائی که آسمان بخود گرفته بواسطهٔ هواست

گاهگاهی ما از بدی هوا صحبت می کنیم در صورتیکه هواء بد هیچ وجود ندارد فقط از حیث خوبی هوا های مختلفه نسبت بهم دیگر فرق دارند

حرارت آفتاب در همه جا مفید و باران نافع و وزش باد بهجت آور ومشاهدهٔ برف مسرت بخش است

هر راحت را نمی توان تنبلی نامید

وقتی که انسان در فصل تابستان روی بساط سبزه در سایهٔ درخت خوابیده و دسته های ابری که از بالای سر او عبور می نمایند تماشا کند، نمیشود گفت وقت خودرا تلف نموده است هواء آزاد برای صحت عقل و جسم ضروری است مشاهدهٔ آسمان و زمین. منظرهٔ جنگلها وبیشه ها. مزارع و کشت زارها، دیدن دریاها و دریاچه‌ها و کوهها، تماشای رود خانها درسهائی بما می‌آموزند که‌نمی توانیم در کتاب بیاموزیم. اگر قدمی بجانب صحراء برداشته و درکنار آب جاری قرار بگیری یادمی سازی گوی وچوگان مشغول شوی بدون شك صحت پیش رفته وپریشانی خاطرت رفع ویاکمتر میشود. زیرا تماشای سکون وآرامش طبیعت جسم را تقویت کرده و عقل را پر از بهجت و سرور مینماید: ولی اینرا نیز باید دانست که حیاتی که در لهو ولعب منقضی شود موجب خواری وبدبختی خواهد گردید.

پس واجب است که ما بازی را شغل شاغل خود قرار نداده وآن را ترك هم

نکرده وحد وسط را نگاهداریم . موارد تفریح کدام است ؟

در دنیا دوقسم مسرت موجود است ، یك مسرت حقیقی ودیگری غیرحقیقی

افلاطون مسرات حقیقی را از سقراط سؤال کرد واو چنین جواب داد :

« مسرت حقیقی چیزی است که موضوعش رنك دلپسند وصورتهای قشنك باشد و اغلب چیزهائی کهاز روایح وآوازهای دلاویز تولید میشود . خلاصه هر چیزی که محرومی از وی موجب تأسف نشود و بایك تأثیر لطیفی که هیچ آمیخته بهالم نباشد مسرت حقیقی است » بعضی اوقات حواس ما یکنوع سرور حقیقی ولی نه بطور کمال برای ماجلب میکنند . درفیلیب (مجموع مناقشات افلاطون) آمده است

« سرورو خرمی و هرچه شبیه باین دو تاست بهترین اسباب خوشبختی بشر است » ولی عقیدهٔ من غیر از اینست زیرا دانش وذکاوت وذاکره وهرچه از این قبیل است نزد اشخاصی که دارای این مزایا و یا بعضی از آن می باشند بمدح و ستایش سزاوار تر است تا شادمانی و خوشحالی .

اسباب سرور حقیقی محدود نیست و از انجمله است دوستان وکتاب وآواز دل نواز وشعر وصنعت وورزش وراحت وصحبت یاران و مشاهدهٔ مناظرطبیعت و اختلاف فصول چهار گانه و تغییر شب وروز و تماشای نور آفتاب و ماهتاب و طوفان و منظره های جنگل و مزارع و رودخانها ودریاها و سایر چیز هائی که ذکرش محتاج مجلدات بزرگی است

اگر نتوانید کسب مسرت حقیقی را بنمائید تقصیر باخود شماست زیرا اسباب مسرت وشادمانی بقدری در دنیا فراوان است که هرکس میتواند ازآن تمتع گیرد . مثلا صرف یکساعت وقت در یك صحبت مفید از بزرگترین مسرات بشمار میرود و عقل وجسم را تقویت مینماید

بن جونس در جواب شخصی که از وی کیفیت گذارش یك شب را سؤال میکند چنین اظهار میدارد « مجلس ما محفلی سرور بخش وفرح انگیز بود بطوری که دروقت خواندن شعر لذت غذاهای لطیف وشربت های گوارا را فراموش میکردیم جونس دروصف یکی ازلیالی سروری گوید « مدت زیادی درمشغول صحبت بودیم »

درحقیقت من هم اوقاتی را که درصحبت داروین ولیل وکبنی باریکان وهوکسلی وتندال گذرانیده ام خیلی بیشتر از تفرج دریك هوای آزاد استفاده کرده ونتیجه برده ام

داستن فن صحبت امر کوچکی نیست و مردم بطور تساوی از آن بهره ور نیستند. من خیلی اشخاص را دیده‌ام که میل دارند در صحبت خود حریف فایده رسانند ولی نمیتوانند کسی که معقول صحبت میکند در همه جا محبوب است ولی صحبت هم مثل سایر فنون، ورزش و تمرین لازم دارد

فواید صحبت محدود نیست و خیلی از مردم اقلا نصف معلومات خود را در ضمن صحبت یاد گرفته اند. بیکون می گوید هر کس زیاد سؤال کند دارای معلومات زیاد و نزد عموم مردم محبوب میشود ولی لازم است سؤالهای قابل توجه انتخاب نماید که بتواند طرف اظهار کرده و توجه اورا بخویش جلب و در ضمن هم از افکار صحیح وی استفاده کند

متأسفانه ما طوری اولاد خود را تربیت میکنیم که مشاهدهٔ اشیاء ظروف هیچ تأثیری در روح ایشان ندارد در صورتی که این خود یکی از مهمترین مسرات حقیقی شمار میرود. بسا اشخاص هستند که مناظر شگفت انگیز طبیعت و جلوه گری عروسان چمن در نظر ایشان قدر و قیمتی ندارد و بالعکس بعضی آنرا بر اعلی چیزها ترجیح می دهند

هامرتون میگوید « رنگ آمیزی صور مصنوعی تابلك اندازه طرف تحسین ما واقع میشود ولی البته آن مسرتی که از مشاهدهٔ توده‌های ابر و تماشای بال یك مرغ آبی دست میدهد بما نخواهد بخشید »

ریسکان در وصف طبیعت میگوید جمال رور در وقت طلوع آفتاب و هنگام غروب تماشای توده‌های ابریکه نور خورشید آنها را برنگهای مختلف جلوه گر ساخته و مثل آتشی مینمایند که از آسمان ما را تهدید کنند قلب را سروری عظیم و چشم را روشنائی مخصوصی میبخشد.

من تمام اقسام سرور را شمرده‌ام در صورتی که رساندن شرحی برای کسب آن موجود است برای چه خود را زحمت دهم که آن قسمتهائی را که مخالف صحت و یا مشکوك فیه است استقصاء کنم. اگر بگوئیم مسرتها حد معینی داشته و بیك نقطه منتهی میگردند و باید بتمام آنها برسیم باید دید که از عمر ما چه باقی میماند هر کس تصور کند بتمام اسرار حیات پی برده اشتباه کرده است زیرا حقایقی که بر ما کشف شده بیش از حقایقی که بریکنفر دهاتی که هیچ از ده خود بیرون نرفته ولی از حوادثی که در آن ده رخ داده پند گرفته و تجربیاتی بدست آورده باشد بیش نیست. آن اشخاصیکه زندگانی خود را در راه شهوترانی و رذالت صرف کرده و بعد از آنکه عاقبت وخیم این رفتار را دیدند دنیا را ملامت میکنند خودشان سزاوار ملامت و توبیخ اند زیرا دنیا هیچ تقصیری ندارد

دوتارژ که یکی از مشاهیر ادباء فرانسه است چنین میگوید « وقتی گمان میکنیم که از هوی و هوس و شهوات بهرهٔ وافی برده ایم که قوای مادی وادبی ما بکلی معدوم شده باشد » آلفرد دوموسه (۱) میگوید « وقتیکه جوان بودم چندی دنبال هوای نفس رفته وچون بنیمهٔ راه رسیدم دلتنگی وافسردگی زیادی بمن دست دادوبابن جهت از همانجا مراجعت نمودم » این یك اعتراف دردناکی است ، زیرا اگر طریقهٔ حکمت ودرستکاری را پیش گرفته بود میتوانست از گذشته خود راضی بوده و بآتیهٔ خویش نیز امیدوار باشد .

فصل چهارم

حفظ الصحه

حیات کنونی ما خیلی محتاج رعایت حفظ الصحه است ، زیرا پیشینیان درهوای آزاد وفضای باز زیسته وبیشتر از ما بکار های زراعتی مشغول بودند ، ولی ما که همیشه در شهر زندگی میکنیم واغلب در خانه یا کارخانه مشغول کار هستیم و باینواسطه زود تمامی ماشهری و اعضاء ما سست گشته بیش از آنها محتاج تقویت اعصاب و دماغ خود میباشیم .

چقدر جای تأسف است که در این عصر به چهرهٔ هرکس نگاه کنی غیراز رنك زرد و گونهٔ فرو رفته وصورتی افسرده چیز دیگری مشاهده نمیکنی

درست است بعضی اوقات احتیاطات صحی موجب میشود که بعضی اشخاص دائما حالتی شبیه بمرض داشته و بسا میشود که وسواس زیاد خود موجب مرض میگردد ولی بدون شبهه رعایت حفظ الصحه خیلی لازم است مخصوصاً درموقع مرض که تاانسان لوازم صحت را رعایت نکند ممکن نیست که بهبودی حاصل کند واغلب ضعفهائیکه از یك مرض ناشی شده است بوسیلهٔ رعایت حفظ الصحه میتوان برطرف نمود . دانشمندان از خیلی پیش به اهمیت صحت پی برده وبخوبی معنی « عقل سالم دربدن سالم است » رافهمیده اند ، . اعتناء بامر صحت از اهم واجبات است و بهمین

(۱) از شعراء ونویسندگان معروف فرانسه است (۱۸۱۰ — ۱۸۵۷)

جهت یونانیان تربیت جسم را مثل تربیت عقل اهمیت داده وآنرا یك علم مستقل دانسته و مثل سایر علوم میخواندند وبقدری بورزش اهمیت میدادند که زنان در بازی و سواری بامردان شرکت مینمودند وباین واسطه دارای جمال وصباحت منظری شدند که هنوز ضرب المثل است

لباس چرك پوشیدن وبا کثافت زندگی نمودن بکلی از فضیلت دور است و از قدیم گفته اند « نظافت از ایمان است (۱) » ، طب جدید واکتشافاتی که علمای ابدان کرده اند همه صحت این مثل را تایید میکند ، زیرا امراض زیادی از قبیل وباء و غیره از میکروبهائی ناشی میشوند که در بدن تولید میشود ، بنابر این پاکیزگی منزل ولباس وآب وهواء از مهمترین مسائل است (۲)

جسم انسان دارای چیز هائی است که اگر شخص اندکی در آن تأمل کند مبهوت میشود ، قدری در این گنج معلوماتی که در دماغ جمع شده است فکر کنید سرعت ودقت اطاعت عضلات وکیفیت واقع شدن آنها در زیر تأثیر اراده وابنظر بیاورید ، جلد دارای یك نسج لطیف وترکیب عجیبی است که از ملیونها خلیه (سلول) تشکیل یافته ومحتوی چندین کیلومتر رك وعصب میباشد واز آنجائیکه دائماً در تجدد است باید بوی توجه کرد ودر پاکیزگی وشستشوی آن کوتاهی نداد تابتواند وظیفهٔ خود را بخوبی انجام دهد ، بعلاوه باید جمیع اجزاء بدن را تمرین داد تاهریك بطور انتظام بوظیفه خود کار کند زیرا تنبلی موجب خیلی از امراض میشود چنانکه ملتون در جواب شخصیکه راجع بمعبود او « هویمون » سؤال کرده میگوید « زرترین مرض او تنبلی است »

برای مذمت هوی وهوس وانهماك در لذات خوب است قول یکی از دانشمندان را شاهد بیاوریم ، سنیك میگوید « عظمت و جبروت انسال را خوشیهای شهر کاپو

---

[۱] این یك حدیث نبوی است

[۲] کثافت آب بقدری مضر است که نمیتوان تصور کرد اغلب امراضیکه در ایران موجود است بواسطه همین کثافت آب است بدبختانه دراین مملکت چیزیکه بدان توجه نمیشود پاکیزگی آب است ودر همین طهران که پایتخت مملکت است وباید سرمشق سایر شهرهای ایران باشد آبهائیکه وارد آب انبار های مردم میشود کسیکه دارای ذوق سلیم باشد از نگاه کردن بدان متنفر میشود

در هم شکست ، کسیکه برفهای جبال آلپ رامقهور وبقوت بازو وشجاعت سپاهیان خود دشمن را مغلوب ساخت وشاهد فتح وفیروزی رادر بر گرفت چنان مغلوب لهو ولعب گردید که باسانی از جلو رومیان شکست خورد

درست است که حواس ما از بعضی لوازم تنعم بهره ور و متنعم میشوند ولی پیروی هوای نفس مارا به پرتگاه بدبختی وخواری نزدیك میکند ، افسانهٔ معروف دختر دریا برای این قضیه مثال بسیار شیرین ومناسبی است (۱) بسیاری از امراض امروزه را بی اعتنائی غذاء موجب شده است بدبختانه امروز کلمهٔ « مشروب » مرادف الکل قرار گرفته است یعنی این بلای جان ستان قدری زیادی شده است که مشروب فقط بر الکل اطلاق میشود و مصیبتهای بیحسابی برسر اهالی شمال فرود آورده (۲)

درست است که خمر در بعضی اوقات دواء نافعی است ولی حدی در استعمال آن افراط میکنند که نصف جنایات و بدبختیهای انکلستان بواسطه همین الکل صورت میگیرد

ولی آیا تا کنون کسی شنیده است که آب موجب جنایتی شده باشد ؟

من الکل را « بدبختیهای جمع شده در خم » نامیده ام و این مثل قدیم یهود چقدر شیرین وپر معنی است ! « وقتیکه شیطان نتوانست بیك خانه وارد شود اول شراب بدانجا میفرستد »

پلین (۳) میگوید « شراب دست را لرزان ، چشم را اشك ریز ، نفس را زهر آمیز ، ذاکره را معدوم میکند »

سر رلی (٤) میگوید « کسیکه عادت به میگساری نمود اعتماد مردم را از خود سلب مینماید ، زیرا دیگر لیاقت حفظ اسرار را ندارد و طوری دیوانه میشود که از جماد هم پست تر میگردد ، اگر بمیگساری میل کردید مستعد باشید که دوستان و

---

[۱] در افسانهٔ قدماء دختر دریا بیش آدم ونیم دیگرش ماهی بود و باواز دلربای خود ملاحان را بطرف خویش کشیده وایشان را غرق مینمود ، محل سکونت او در سواحل ایطالی بود وچون عیلوس آواز او را نپسندید از شدت خشم انتحار نمود

[۲] مقصود شمال اروپاست

[۳] پلین از علمای طبیعی رم بود که در هنگام آتش فشانی وزو هلاك شد [۷۹ ق ۰ م]

[٤] سررالی ازمشاهیر نویسندگان وسیاسیون ودریانوردان انگلیس است [۱۵۵۲-۱۶۱۸]

وزن و اولادتان شما را استهزاء و ریشخند کنند » (۱)

از نوادر شکسپیر است « آیا لازم است که شخص دشمنی را در دهن جای دهد که عقلش را از وی دزدیده و او را یك حیوان بیخرد کند ؟ ما بواسطه اینکه از نژاد آدمیم میکوشیم که خود را مثل حیوانات احمق کنیم ، استغفر الله ! من با این تشبیه به حیوانات توهین کردم »

باز هم شکسپیر میگوید « من باوجود کبر سن صحیح الجسم و قوی البنیه هستم زیرا در پیری مسکر و سایر مشروباتی که خونم را بسوزاند استعمال نکرده ام ، باین واسطه به سرمای سختی شبیهم که در عین حال که پر برف میباشد صحت بخش است »

خیلی جای تعجب است که انجیل خمر را زیاد مذمت نکرده و گویا باین جهت بوده است که در ممالك گرمسیر شراب انتشار زیادی نداشته (۲)

ولی سلیمان آن را انکار کرده و میگوید « عجب مصیبتی است ! اینها از چه کسی شکایت دارند و کیستند که این همه عربده وزدو خورد و خون ریزی نموده و نصیبشان سرخی چشم است ؟ گو اینها گروه میخوارگان اند ، پس ترا رنگ شراب که در قدح عقل را مات میکند گول نزند ، زیرا اومثل اژدهائیست که از پشت سر میزند و بامارى که به پنهانی میگزد »

حیفی که ما به امیدواری است و گمان میکنم از این بلای خانه ویران

---

[۱] هیچ فراموش نمیکنم که چند سال قبل چند نفر از رفقاء در پس قلعه بدیدن من آمدند ، من شب ایشان را نگاه داشتم ولی یکی از ایشان که ازهمه محترمتر و تقریبا شصت سال از عمرش میرفت برای رفتن اصرار میکرد ، یکی از رفقاء آهسته گفت فلانی چون عادت بمیگساری دارد و نمیخواهد در حضور شما بخورد باینواسطه برای رفتن اصرار میکند ، من بادلیل اینکه اغلب رفقای بنده شرابخوار بوده و این کار در نظر من هیچ قیمتی ندارد قانع کرده او را نگاه داشتم همینکه شام خورده شد بطری خود را از زیر سفره ها بیرون آورده و شروع به پیمانه زدن نمود . من هنوز ندیده ام کسی آنقدر عرق بخورد بطری را تمام خورد و باین واسطه طوری از انسانیت خارج شد که آن پیر شصت ساله پس از اینکه مقداری به پسر خود فحش داد شروع برقصیدن و بشکن زدن نمود . هرچه خواستیم از خنده خود داری کنیم نتوانستیم و بی اختیار شلیك خنده بلند شد ، پسرش میگفت تفریح شما به ماهمین است که ایشان میرقصند وما میخندیم ، بیچاره از فرط خجالت صبح در حینیکه من خواب بودم رفته بود و هنوز بعد از آن شب اورا ندیده ام ، هروقت بیاد آن شب میافتم میخندم

۲ - پس چرا قرآن از این مسئله غفلت نکرده وشراب را جزو گناهان بزرگ شمرده است درصورتیکه هوای حجاز بمراتب ازشام گرمتر است ؟

کن کامد این است نه افکار ام کم متوجه لذات شریفی میشود که موجب سرور و رح - حقل است از قبیل موسیقی و تئاتر وصورتهای قشنگ وزیبا ومیل به آسایش و ... وسایر چیزهای مفید وپسندیده

خوردن درنك بیهانو ضرر نمیرساند ولی عادت به خوردن بیش از حد کفایت موجب مرض و بیماری میشود ' هرکس میتواند زیاد خوردولی خوردن بقدر کفایت صحت است .

پیش گرفتن حد اعتدال در تمام امور زندگانی یك قاعده اساسی است ورعایت این قاعده برهان صحت عقل ودلیل سلامت ذوق شماميباشد نبايد زياد وتر سفره نشست زيرا عقل حكم ميكند كه اسان وقتی دست از خوردن بکشد که هنوز احساس گرسنگی مینماید ' معدهٔ خود را با خوردن زیاد سنگین نکنید زیرا قدرفکر نخواهد بود وقلب شما نیز ناراحت نخواهدبود بعد ازغذای ظهر کمی راحت کردن مفید است ولی نبایدوقت بین دوغذا راصرف راحت کرد .

باید دانست که خوردن برای زنده بودن است نه زندگی برای خوردن و این بهترین نصیحتی است که در این باب میتوان کرد

عدهٔ مبتلایان سوء هضم قدری زیاد است که چندین برابر مبتلایان به امراض دیگر می باشد و این فقط بواسطه عدم رعایت حکمت و اعتدال در غذا خوردن است

بیکون میگوید « غذائی را که بدان عادت کرده اید تغییر مدهید و اگر مجبور شدید نهایت حزم واحتیاط را بکار برید ' زیرا هرکس در موقع خوردن بدستور عقل رفتار کند حق دارد که بزندگانی دراز امیدوار باشد »

هر قدر وقت خود را صرف استنشاق هوای پاك آزاد نمائیم ضرر نکرده ایم و این مثل قدیم رومی چقدر پر معنی است (صحت در هواست) و بنا بر این هرچه شخص در فضای باز مانده هوای آزاد را استنشاق کند بیش از حد حاجت نکرده است آب پاك مثل هوای پاك برای بدن لازم و ضروری است و باید در ظاهر و باطن استعمال نمود

بایددانست که غذا خیلی بیش ازدواء درصحت مؤثر است ' درست است که جمعیت شاهنشاهی انگلیس استعمال دواء را پذیرفته وبیکون نیز آنرا پسندیده است ولی این

بك حبط بزرگی است (۱) ، لوك (۲) اول کسی است که لمی فایدهٔ دوا را بیان کرده میگوید « اگر ماقوانین حفظ الصحه را رعایت کنیم کمتر محتاج دوا خواهیم شد »

ناپلیون میگوید « مبدأ حیات را خسته مکنید وآن رافرصت دفاع از خودبدهید زیرا باین واسطه دارای قوتی خواهید شد که بوسیله دواء نمیتوان بدان نایل گردید »

خوبی آب وهواء وانتظام امر غذا برای نیل صحت و حفظ جوانی یك قاعدهٔ اساسی است ، صحت تنها صحت جسم نیست و یکی از دانشمندان میگوید « خشم و کینه ، حزن وترس ، صحت ما لطمه وارد آورد وقوای حیوی مارا ضعیف مینمایند ، اما شادی و بشاشت وخرمی وآرامش قلب برای صحت اسباب بسیار مفیدی هستند » باین واسطه لیکیرج قانون گذار معروف یونانی برتمام اهالی اسپارت واجب کرده که در اطاق غذا خوری خود تمثال کوچکی از رب النوع خنده بگذارند

همینکه صحت ما منحرف شد بخوبی احساس میکنیم که کمتر چیزی در قوای عصبی ما مؤثر است واین خود دلیل بزرگی است برای لزوم راحت واستنشاق هواء آزاد . .

گروهی معتقدند که مجبور کردن بچه بکار و اشتغال او را میکشد ولی کمتر دیده شده است که کار زیاد کسی را کشته باشد .

چیزی که شخص را هلاك میکند غم واندوه وگرفتگی خاطر است که گریبان گیر اشخاصی میشود که زیاد کار دارند و الا تنبلی و شهوت پرستی بقدری خطر ناك وکشنده است که زحمت و خستگی در جنب او قابل ذکر نیست . دماغ مثل عضلات محتاج وررش است (۳) اگر وقت خود را مرتب کرده ودر کار وعمل از حد طاقت تجاوز ننمائید بطور قطع صحتتان پیش خواهد رفت ولو اینکه زیاد کار کنید

هر یك از ما گاهی احساس میکند که ارقی (٤) باو دست داده است . این

(۱) من نمیتوانم عدم فائدهٔ دوا را باور کنم زیرا هرچه خود تجربه کردهام دوا خیلی مفید است وباید همینکه آدم احساس انحراف صحت کرد بطبیب رجوع نماید

(۲) یکی از فلاسفهٔ معروف انگلیس و اغلب مباحث او راجع بقوهٔ مدرکه انسان است (۱۶۳۲ — ۱۷۰٤)

(۳) شاید اول کسی که این حرف را زده غزالی باشد

(٤) ارق حالتی است که هنگام خواب بانسان دست‌داده وبواسطه افکار پریشان وخیالات درهم اورا از خواب باز میدارد . چون در فارسی مرادفی نداشت یاما نمیدانستیم ناچار همان ارق را استعمال نمودیم

حالتی است خیلی مضر . زیرا انسان احساس یك مصیبت دائمی وسختی طاقت‌فرسائی میمماید که تصور میکند غیر قابل تحمل است . برای از بین بردن این حالت یامرض نیز هیچ راه عقلی منظرش نمیرسد اما باید دانست که ارق کسی را نکشته و از اینکه بزودی زوال پیدا کند مأیوس نباید شد ولی باید بکلی او استعمال دواهای خواب آور دوری کرد زیرا بی اندازه مضر است ؛ شخصی که باین حالت دوچار است نباید در منزل منزوی شده و گوشه گیری اختیار نماید بلکه لازم است که دست از گوشه گیری کشیده و بامردم معاشرت نماید زیرا معاشرت موجب پراکندگی خیالات باطل وجمعیت خاطر میباشد ودر نتیجه مرض بیخوابی نیز از بین میرود ؛ وقتیکه این مرض دست از سر شما برداشت وبحالت طبیعی برگشتند قدر نعمت لذت خواب را بدانید زیرا این نعمتی است که نمیتوان قیمت برای آن معین کرد

گاهی اتفاق میافتد که برای اشخاصی امراض عقلی رخ میدهد ودرقصهٔ شکسپیر اطبائی که به معالجه امراض ظاهری مشغولند نتوانستند این سؤال پادشاه ماکبیت را که « آیا ممکنست مرض عقل را معالجه کرد ؟ ویا وسیله ای برای ریشه کن‌نمودن حزن واندوهی که در ذهن جای گیر ویاخستگی و ملالی که در فکر عارض میشود در دست هست ؟ طب از معالجه این امراض عاجز است ولی گاهی خود بخود از خاطره انسان محو شده ویك فراموشی باطن آدم را از این کثافات متراکمه پاك می نماید » جواب دهند

البته صحت تنها مایه خوشبختی نیست ولی شخص بیمار اگر تمام نعمتهای گیتی را داشته باشد بدبخت است وکسی که بصحت با نظر بی اعتنائی نگاه میکند احمق است

وقتی که‌شخص مجبور شد بیش‌ازحدتوانائی بکاری مشغول‌شودمعلومست که‌آنرا خوب‌انجام نخواهدداد ؛ زیراروح را مجبورکردن برای کارمضراست وبعداز خستگی مدتی‌وقت برای‌راحت‌لازم‌است‌وکسی که‌درحال‌خستگی بانجام کاری مشغول شود آثار عجز ونقص در کار اوظاهر خواهدبودواز هر کاری‌ممکنست که شخص‌این تجربه را حاصل کند وببیند که‌چگونه درآن حالت دست‌اولرزیده ومطیع اراده اونیست

پس لازمست که انسان در هر کاری بامسرت وانبساط وارد شده واز راحت و غذا و تعطیل وورزش بهره کافی ببرد

اشخاص ضعیف البنیه باید از کارهائی که باعث ضعف بدن است دوری کنند ، زیرا بر ضعف بنیه آنها خواهد افزود مخصوصاً آنانیکه دارای مشاغلی هستند که در چنین کارها بیشتر در صحت ایشان مؤثر است ولی مع ذلك بعضی اشخاص هستند که باداشتن حالات مذکوره ناچار اند که بکارهائی خسته کننده مشغول شوند ولی عادتاً خداوند باینگونه اشخاص ملك سرور قلبی و روشنی درونی در ازای صحت بایشان عوض داده است وبسا اشخاص که ضعف دائمی مثلا هستند ولی در سرور وشادمانی ودلخوشی سرمشق تندرستان میباشند وگوئی حیات ایشان نمونهٔ صفاء قلب وروشنی درون وجمال وزیبائی میباشد

فصل پنجم

تربیت خانوادگی

از دیر زمانی دانشمندان و متفکرین اهمیت تربیت را بیان کرده اند ، در مجموعهٔ آداب هنود آمده است که « علم ومعرفت نفیس ترین سرمایه است که انسان در حیات خویش بدست بیاورد ، زیرا ترس اینکه تمام شود ویادزد آنرا ببرد ندارد » افلاطون میگوید « تربیت زیبا ترین چیزی است که مردان بزرگ ذخیره کنند » موتینی میگوید « جهالت پدر بد بختی است » فولر (۱) میگوید « علم زیبا ترین چیزی است که بدیگری صدقه داده شود »

یکی از ادباء فرانسه میگوید « تسلط باجهالت خطرناکست » زندگانی شخص جاهل در هرعصری بیفایده است و چه خوب گفته اند « انسان محتاج علم است تا بتواند زندگانی خود را اداره کرده واسباب راحت خویش را فراهم نماید » بتارك میگوید « باید تربیت و تعلیم را بر همه چیز ترجیح داد » شکسپیر میگوید « نادانی غضب خداوند وعلم نردبان بهشت است » حضرت سلیمان میفرماید « چقدرخوشبخت است که حکمت اشیاء پی برده وذکاوت خویش را تقویت نماید ، سود او در این کار بیشتر از تجارت زروسیم بوده ودارای فوایدی خواهد گشت که از زرناب و لالی شاهوار وسایر چیزهای مرغوب گرانبها تر میباشد ، در دست راست حکمت حیات

(۲) از نویسندگان مذهبی انگلیس و دارای تألیفهای بسیاری است از قبیل رجال مشهور وغیرهٔ (۱۶۰۸ — ۱۶۶۵)

ودر دست چپ ثروت و افتخار وهر چهره سعادت واقبال خواهد داشت » در جای دیگر میفرماید « حکمت سردفتر خصال شریف است و باید اول چیزی باشد که از فضایل تحصیل مینمائی »

آن روزگاری که میگفتند علم مخصوصاً برای دختردارای هیچ فایده ای نیست گذشت ، از آلمانها روایت میکنند که میگفتند کتاب دختر باید جامه دان او باشدواز امثال ایشان است « دختر را باید میان چهار انجیل یا چهار دیوار حفظ کرد » « هنوز مدتي از آن وقت که علم را بروحانیون اختصاص داده و بر دیگران حرام کرده بودند نگذشته است ، کار بجائی رسیده بود که یکی از بزرگان یاکدامن دانشمند مثل دکتر جونسون میگوید « اگر تمام مردم خواندن ونوشتن بیاموزند چه کسی بکار های دستی خواهد پرداخت ؟ »

بعد از این زمانی رسید که بلزوم تربیت معتقد شدند ولی گفتند باید حدود تحصیل همان اندازه باشد که برای یك بچه لازم است و تحصیل اولاد فقراء نباید از حدود خواندن ونوشتن وقدری حساب تجاوز کند ، بعدها این حد را برای کسی معین کردند که میخواهد بکسب اشتغال ورزد ، هازلیت میگوید « اشخاصی که میخواهند بکار های تجارتی اشتغال ورزند برای ایشان یك تحصیل ابتدائی کافیست » و « در صورتیکه کار های دیگری آدم را باز ندارد هرکسی میتواند کسب ثروت کند »

لیکن امروز صنعتگران را به تحصیل علم تشویق میکنیم ، نه فقط برای اینکه ازبین ایشان رجال بزرك ومردان نامی ظهورنمایند ، ویکتور هوکو (۱) میگوید « هرکس یك مدرسه را باز کند یك محبس را بسته است » یکی از رجال دولت سویس میگوید « بسیاری از اولاد ما برای فقر ودرویشی متولد میشوند ولی نباید بگذاریم که شکار جهل ونادانی شوند »

سال ۱۸۷۰ که قانون تعلیم اجباری در انکلستان مجری گردید یك سال تاریخی است ، زیرا عدد شاگردان مدارس ابتدائی در آن سال یك ملیون و چهار صد هزار نفر بودند و در سنه ۱۸۹۶ به پنج ملیون بالغ گردیدند و در نتیجه عدد جنا یتکاران که تا سال ۱۸۷۸ در ازدیاد بود حد متوسطش

(۱) هوکوشاعر ونویسنده شهیر وبی نظیر فرانسه (۱۸۰۲ — ۱۸۸۵)

به بیست هزار و هشتصد رسید و ازآن ببعد رو به تنزل رفته در سال ۱۸۹۶ به سیزده هزار رسید ،

در بادی امر بنظر میرسد که تنزل عدد جنایتکاران بیش از ثلث نبوده است ولی اگر عدد نفوس را که بیش از ثلث ترقی کرده اند درنظر بیاوریم می بینیم که عدد جنایتکاران بیشتر از نصف تنزل کرده است واگر به نسبت ترقی نفوس ، عدد ایشان محفوظ میماند بجای سیزده هزار ببیست وهشت هزار بالغ میشدند یعنی بیش از دوبرابر بودند وبجای چهار ملیون که در تاریخ مزبور خرج نظمیه وپلیس میشد هشت ملیون لازم بود

در عدد جوانان گناهکاری که مخالف قوانین ادب و اخلاق و انسانیت رفتار میکنند نیز نقص محدودی حاصل گردیده است ، زیرا در سال ۱۸۵۶ عدد ایشان به ده هزار ودرسال ۱۸۷۶ بهفت هزار ودرسال ۱۸۸۱ بهشش هزار ودر سال ۱۸۹۶ به پنج هزار وصد نفر رسید

عدد فقراء نیز کمتر از سابق گردیده ،

زیرا در سال ۱۸۷۱ عدد ایشان به ۴۷ در هزار رسید در صورتیکه قبل از آن از بین هر هزار نفر پنجاه ودو نفر فقیر بودند ، سپس عده فقراء از آن میزان هم تنزل کرده وبالاخره به ۲۲ در هزار رسید ، مصارف مساعدتهای عمومی نیز کمتر شد ، چنانکه اکنون بهشت ملیون رسیده است واگر امروز عدد فقراء باندازهٔ سابق بود بجای هشت ملیون شانزده ملیون مخارج لازم بود ودر صورتیکه چهار ملیون هم برای دفع جنایتکاران وهشت ملیون برای مساعدت فقراء لازم بود ۱۲ ملیون بیش از امروز مخارج لازم داشتیم

احصائیه جنایتهای بزرك بخوبی این مسئله را روشن میکند ، زیرا عدد اشخاصی که باعمال شاقه محکوم میگردند از سال ۱۸۶۰ تاسال ۱۸۶۴ به ۲۸۰۰ رسید ، سپس از این عدد کاسته وباوجود ترقی نفوس درسال ۱۸۹۵ بیش از ۷۲۹ یعنی ربع سابق نبودند

نتیجه کاسته شدن عدد جنایتکاران این شد که وجود هشت محبس لازم نبود و مخارج وعمارت آنها بمصرف کارهای دیگر رسید

در اینکه جهل و جنایت ارتباط کاملی بایکدیگر دارند هیچ حرفی نیست ، مثلا یکی از احصائیه های محکومین نشان میدهد که از بین ۱۵۷۰۰۰ محکوم فقط ۵۲۰ نفر تحصیل مختصری کرده وپنج هزار نفر دیگر سواد خیلی کمی دارند و باقی بکلی از نعمت خواندن ونوشتن محروم اند

جدول ذیل حد متوسط اشخاصی را که در مملکت انگلیس وگاله باعمال شاقه محکوم شده اند در هرپنج سال بیان مینماید واین جدول از تحریر (راپورت) محبسها در سال ۱۸۹۳ استخراج گردیده است

سال	متوسط	عدد نفوس
۳۱ دسمبر ۱۸۵۹	۲۸۵۹	۱۹۲۵۷۰۰۰
« « « ۱۸٦٤	۲۸۰۰	۲۰۳۷۰۰۰۰
« « « ۱۸٦۹	۱۹۷۸	۲۱٦۸۱۰۰۰
« « « ۱۷۸٤	۱٦۲۲	۲۳۰۸۸۰۰۰
« « « ۱۸۷۹	۱٦۳۳*	۲٤۷۰۰۰۰۰
« « « ۱۸۸٤	۱٤۲۷	۲٦۳۱۳۲۵۱
« « « ۱۸۸۹	۹٤۵	۲۷۸۳۰۱۷۹
« « « ۱۸۹۲	۷۹۱	۲۹۰۰۵۰۰۰

* گمانم صحیح این عدد ۱۵۳۳ باشد ودر مطبعه غلط چاپ شده باشد

از این جدول بخوبی نقص متوالی در عدد محکومین باعمال شاقه ظاهر میشود اهمیت این ارقام وقتی معلوم میگردد که ازدیاد متوالی نفوس را در نظر بیاوریم

شاید بعضی مرا متهم کنند که از این احصائیه غیر از نفع مادی نظر دیگر را نداشته ام ، در صورتیکه قصد من اینست که اشخاصی را که معتقدند مخارجیکه صرف تعلیم و تربیت میشود زیاد است از عقیدهٔ خود برگردانیده وایشان را بفهمانم که نفع مادی تعلیم نیز بیش از مبالغی است که در راه آن صرف میشود

اگر در اسباب این جنایات نظر کنیم می بینیم از مفاسد و نزاعهائی ناشی میشود که از بین بردن آن خیلی دشوار است و علت اغلب آنها مسکرات و جهل است

البته غیر ار تربیت در مدرسه‌وآموختن قواعد اخلاق ونظافت موجبات‌دیگری نیز برای کم شدن مفاسد اخلاقی وجود داشته ومجاراتی که گریبان‌گیر ولگردان و جنایتکاران میشود نیز در این مسئله دخیل بوده است و مخصوصاً یك علت مهم این میباشد که در سر گذر ها دیگر کمتر آن وقایع رخ میدهد، یعنی چون اینکار خود کمتر شده دیگران هم کمتر می بینند که در آن شرکت کنند و البته علت غائی همانا تربیت یافتن مردم است

در اینجا میتوان سه سئوال مهم نمود

(۱) کاری که‌من میکنم خوب‌است یابد ؟

(۲) حق است یاباطل ؟

(۳) زشت است یازیبا ؟

این سه سئوال است که یك شخص میتواند ازما بکند وحق دارد از ما دلیل بخواهد، در صورتیکه ماحقیقتاً در تربیت و تهذیب بیك نقطهٔ صحیحی رسیده باشیم البته میتوانیم جواب صحیح باو داده وبا دلایل محکم جواب خود را ثابت‌کنیم!

از دو قرن واندی قبل مردم را نصیحت میکردند که کتب خود را فروخته و بقیمت آنها تنور بخرند وموارد حکمت وصنایع مستظرفه را که بیفایده اند(؟) رها کرده وچیزی را جستجو نمایند که ایشان‌را از سورت سرما حفظ کند، امروز لزوم فواید چیزی را که پیشینیان دور انداخته بودند میدانیم ولی متاسفانه طرق تعلیم را برقواعدطبیعی بنا ننموده ایم، زیراتربیت تنها دانستن خواندن ونوشتن نیست‌چنانکه اسباب و آلات خوردن غذا حساب نمیشود

مدنیست مرا تهمت میزنند که تربیت مدرسه انگلیسی را انتقاد میکنم،هرچه میخواهند بگویند، من‌حرف حساب‌میزنم ، مثلا ماربان یونانی ولاتینی رادر مدارس خود درس میدهیم و اشتغال باین دوزبان قسمت مهمی از وقت محصلین ما را فرا میگیرد، البته تحصیل این دو زبان هم لازم است و نباید از منهج (پروگرام)تعلیم انداخت ولی طرز تدریس آنها بکلی غلط است ، ما مدت طویلی صرف حفظ جملاتی مینمائیم که از بیست قرن پیش متداول بوده و بقدری بالفاظ و قواعد آنها اهمیت میدهیم که بکلی مقصود گوینده از بین میرود و شاگردان نیز از افکار بلندی که در آن موضوعات و جملات است چیزی نمیفهمند وعلت اینکه بعد از مدتها صرف وقت

نمیتوانند بان دوزبان تکلم کنند غیراز این مسئله چیزی نیست وتکلم ایشان نه تنها از تکلم یونانیها و رومیهای قدیم دور است بلکه بزبان یونانیها واسکاتلندیهای معاصر هم هیچ شباهتی ندارد ودرهر صورت طریقه تعلیم این لغات بطوری است که ملکه بلاغت را بما نخواهد بخشید و منظوری که ما از تدریس آنها داریم بر آورده نخواهد شد

قدماء برای تکمیل تربیت بمعامله اهمیت بسیار میدادند واین مطلب را این جمله لاتینی بیان مینماید « ادب را میتوان بوسیله معامله آموخت » وچون ما از این مسئله غفلت کردیم نتیجه ای که میخواهیم نمیتوانیم از تحصیل بگیریم مثلا شخصی مثل شکسپیر لاتینی خیلی ناقص میدانست ویونانی او نیز ازلاتینی وی‌خیلی ناقص تر بود ' هراندازه باین کتب شرح وحاشیه اضافه کنیم باز برای تعلیم‌فایده‌ای نخواهند داشت

هرکس تحصیل خود رابکتاب منحصر کند وبطبیعت مراجعه نه نماید همیشه دارای نقصی است وهیچ وقت مرد کاملی نخواهد شد

از این جهت است که ما از تحصیلات خود فایده مهمی نمیبریم : چسس آت تروث چه خوب میگوید « طرز تعلیم ما خیلی شبیه بحالت کسی است که کتابی‌در علم نبات‌روی گلستانی خوانده‌ومنتظر باشد که به آن وسیله گلبنان نمو کرده وگل بدهند » تنها حفظ کردن عبارت تعلیم وتربیت نیست بلکه تربیت آن است که‌انسان حقیقت عفو وگذشت وچشم پوشی از لغزشهای دیگران را بفهمد ومقصود از تعلیم این نیست که مردم حقوقی وفقیه یاسرباز و معلم بشوند بلکه مقصود این است که مردم آدم شوند ' میلتون میگوید « تربیت شریف و کامل آن است که شخص راطوری مستعد کند که بتواند وظیفه شخصی وعمومی خود را چه در وقت صلح وچه هنگام جنگ انجام دهد »

یکی دیگر از دلائل نقص تربیت مااین است که اشخاصی که بعداز خروج از مدرسه باز هم بدرس و تحصیل اشتغال ورزند خیلی کمند ' در صورتیکه آدم تا زنده است باید تحصیل کند ' در امثال است « زنده باش ومادامیکه زنده هستی بیاموز »

چیزی که دانستن آن برای ماهم میباشد این است که آیا مابه معلوماتی که‌از جرايد ومجلات بدست میاوریم اکتفا کنیم یااینکه راهی را اختیار کنیم که‌شباهتی

بیك تربیت منظم ومرتب داشته باشد ؟

من در غیر این محل قول یکي از بزرگان که در تعلیم و تربیت حجت است در این خصوص ذکر کرده ام واکنون قولی شبیه به آن از عالم معروف هیکسلی (از علمای انکلیس وتولد او ۱۸۲۵) شاهد میاورم .

« تعلیم صحیح آن است که یك جوان پانزده یاشانزده ساله زبان مادری خود را بخوبی بخواند وبنویسد ، بعلاوه دارای مقداری بلاغت بوده ومختصری از تاریخ و قوانین مملکت خویش ، و مهمترین قواعد حیات اجتماعی و بقدر لزوم علوم طبیعي ومعرفة النفس وحساب وهندسه وبعضی قواعد منطقی بداند ، اما موسیقی و نقاشی باید از اسباب سرور و تفریح باشد نه اینکه شغل شاغل خویشتن قرار دهد »

اغلب مردم میل دارند که این گفته جون هنتر را برخود تطبیق نمایند « در جوانی همیشه میل داشتم که اسرار ابر وگیاه ها رابدانم ، سبب تغییر برگها رادرفصل خزان بفهمم ، مورچه وقورباغه وکرم ابریشم را بادقت تحت مطالعه قرار دهم وراجع به چیز هائیکه مردم نمیدانستند ، یابابی اعتنائی بانها نظر میکردند بااصرار تحقیق وسؤال مینمودم »

لوك در کتاب شرح تربیت میگوید « من راجع بکتاب فقط یك عقیده دارم و آن این است که جمع آوری آن چندان در تربیت مؤثر نیست وباید دوچیز دیگر که خیلی در این مسئله دخیل اند بکتاب اضافه نمود ، آن دو چیز فکر و مباحثه است ، زیرا مطالعه موادی برای انسان تهیه میکند که ممکن است بعضی قسمتهای آن بی فایده باشد ، ولی فکر مواد مفید را انتخاب وآنها را مرتب ومنظم میکند ، چه کتاب مثل انباری است که مواد واسباب بنائی در آن جمع شده باشد و وظیفه فکر انتخاب سنك وگچ وتخته وصف دادن احجار وبالاخره بالا بردن دیوار است ، ووظیفه مباحثه تحقق در ترکیب آن بناء وتفرج در اطاقها ونظر در انتظام و توازن وتوافق اجزاء و پی بردن بمحاسن ومعایب هریك از آنهاست ، پس مباحثه بهترین وسیله ایست برای تکمیل نواقص انسان وازدیاد معلومات او ، زیرا حقایقي را که ما نمیدانیم بما مي آموزد ومثل مطالعه وفکر فواید گرانبها بما خواهد بخشید »

فصل پنجم

تربیت شخصی

وظیفه تربیت اصلاح اخلاقی است ، تربیت از سن کودکی شروع میشود ، در مدرسه ترقی میکند ولی در یك محل معین توقف نخواهد کرد ، بلکه باانسان نمو کرده وبا حیات او سیر مینماید ، خواه انسان باین حقیقت اعتراف بکند یا نکند ، ما نباید بچیز هائیکه از تصادف میاموزیم اکتفا کنیم ، بلکه باید دایماً در تحصیل باشیم ، جیبون (۱)میگوید « هریك ازما دارای‌دو تربیت است‌که یکی از دیگران ودیگری از شخص خود میاموزند » ، تربیت دومی خیلی دارای اهمیت است زیرا آنچه را که از خود میاموزیم خیلی مفید تراز چیزی است که دیگری بما میاموزد ، لوك میگوید « یك عالم حقیقی به مجرد پیروی نصایح وارشاد معلم نبوغ نکرده ودارای شهرت و امتیاز نشده است »

شخصی که خود را در بین همگنان واقران خویش ممتازنمی بیند نبایدمأیوس گردد زیرا شرط نیست که اشخاص عاقل وبااستعداد در اولین بار پیشرفت کنند البته اهمال کاری و تنبلی موجب عدم پیشرفت میگردد و کسیکه یك یا دو مرتبه نتوانست پیشرفت کند نباید مأیوس گشته ودست از کوشش بکشد وتصور کند همان طور که تاکنون موفق نشده در آینده نیز موفق نخواهد شد ، زیرا کسیکه در طلب کاری کوشید و استقامت وپایداری بخرج داد عاقبت موفق خواهد گشت

بسیاری از مردم در کوچکی زیرك وبااستعداد بنظر میامده اند ولی دربزرگی بجائی نرسیده اند وبسیاری از رجال بزرك در مدرسه دارای شهرت وامتیازی نبوده اند ولی در بزرگی ببلند ترین پایهٔ شهرت و بر تری رسیده اند ، چنانکه ولنتون و ناپلئون در کوچکی علایم ترقی وبزرگی را نشان نمیدادند ونیوتون وسویفت‌و کلایف وسروالتر اسکات وغیر هم نیز همینطور بودند

شخصی در خصوص روشنی قریحه میگوید « قریحه میل فطری شدید بکار است » ، این قول خیلی بحقیقت نزدیك است الیلی میگوید « وقتیکه طبع‌مساعدت

۱- جیبون یکی از علمای انگلیس است[۱۷۳۷ - ۱۷۹۶]

نکند هیچ عملی مفید نیست ، چنانکه طبع بدون کار نتیجهٔ ندارد »

ماغالباً اشخاص باذکاوتی را می بینیم که بواسطه ضعف صحت یانقصی در عزم واراده درزندگانی پیشرفت نکرده اند، راجع باین اشخاص گوته میگوید « مثل درختی هستند که گلهای رنگا رنگ میدهد ولی دارای هیچ ثمری نیست »

عاقبت اینان غالباً وخیم بوده واشخاصی که از ایشان کمتر هوش و ذکاوت داشته اند ولی در نازکی ولطافت احساس ودقت‌التفات از ایشان پیش بوده اند ستارهٔ بختشان درخشیده وپایه شان بالا رفته ووطن خود را نیز ترقی داده اند

برخی از مردم بقدر وقیمت واقعی علم معتقد نیستند ، ارنولد علت این‌اشتباه را بخوبی شرح داده میگوید « این از اشتباهی که بین سلامت قلب یعنی‌نیک‌فطرتی ونادانی میشود رخ داده است ، باید بین این دوتا تمیز داده شود ، زیرا اگر شخصی‌را از معلوماتی که دارد مجرد نمائیم یك بچه نخواهد شد ، بلکه حیوانی بسیارچموش وخطرناك خواهد گشت » در جای دیگر میگوید « وقتیکه مردم به مرشدامین اعتنا نکردند بندگان شهوت خود شده وبجهالت ونادانی بچگی نقص مردان را نیز ضمیمه خواهند کرد »

کسیکه در مدرسه دارای تربیت خوبی شد مانعی ندارد که آن تربیت وروش را تعقیب نماید . زیرامقصود از تربیت صحیح چنانکه حضرت سلیمان میفرماید« اظهار دلایل حکمت ومعرفت وعمل‌باقوال حکماء وفرا گرفتن تعلیمی است که مطابق عقل وقواعد عدل وحکمت ومساوات باشد و ایجاد قوه ایست که مابین علم ونادانی‌جوانان قضاوت کند »

تورو میگوید « انسان برای پیدا کردن یك درهم از راه منحرف گشته پشت خود را خم میکند ولی باقوال طلائی حکماء که عقلای هرزمان وهر مکان بحقیقت آن اعتراف کرده اند بانظر بی اعتنائی مینگرد »

یك مثل فرانسوی است « کاش در جوانی‌میدانستیم تادر پیری‌میتوانستیم(۱)» تربیت صحیح تنها چیزی است که در جوانی دانش ودر پیری توانائی وقدرت بما می بخشد ، مانباید برای دانستن هر کاری تجربه کنیم ، زیرا تجربه چنانکه فرانکلن

(۱) مثلی شبیه باین در فارسی نیز متداول است

میگوید « مدرسه ایست که سرمایه بیشماری را تمام کرده و فقط ابلهان بیشعور در آنجا میاموزند (۱) »

دقت وفکر درابتداء از بزرگترین وسایل پیشرفت‌است . کسیکه از ابتداء بداند چه کار کند پیشرفت او مسلم است وهرکس در ابتداء دقت نکند دوچار سختیهای طاقت فرسا خواهد گردید

وقتیکه در کتاب یا شرح حال یکی از بزرگان فکر و یا مسلکی را دیده و پسندیدی آنرا در خاطر خویش نقش کن و از اینکه علمت از رفقا و آشنایانت کمتر است خجل مباش زیرا ماباید از ندانستن چیزی خجالت بکشیم که آموختن آن برای ماميسر بوده ونیاموخته ایم

تربیت را نباید باموختن زبان وحفظ‌وقایع‌منحصر کرد ' زیرا علم خزانهٔ‌مفیدی است و در آینده از انسان دستگیری میکند ولی تربیت نهالی را غرس میکند که چندین برابر ثمر خواهد داد ' هنوز مزایای علم بخوبی معلوم نشده است ' اگر چه علم نسبت بحکمت چیز جزئی شمار میرود بعضیها گفته اند :

وقتیکه شخص علم آموخت از آموخته سرمست مادهٔ غرور خواهد گردیدولی حکیم از این شرمسار است که آنچه را که نمیداند خیلی بیشتر از آن است که میداند (۲)

در حقیقت هم ما چیزی نمیدانیم و آدم دانا میفهمد که معلومات او خیلی جزئیست.

برخی بخطا گفته اند ؟ معارف یك مجموعهٔ از مواد پریشان بی فایده ایست . لیکن کسیکه آن موادرا ندانسته باشد داشمند حساب نمیشود واکنون فضل بسیاری ار علوم که سابق آنها را بیفایده میدانستند معلوم شده است

---

(۱) کاش اولیای محترم معارف متوجه‌این نکته میشدند وسالی یك مرتبه تشکیلات مدارس را برای تجربه تغییر نمیدادند

(۲) این مضمون درتمام السنه وبعبارات مختلف گفته شده است ، درفارسی نیزاشعار وحکایات زیادی دراین خصوص موجود است ، ازجمله بزرگترین حکماء و داشمندان شرق شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا میگوید

«دل گرچه دراین بادیه بسیار شتافت — یکموی ندانست ولی موی شکافت
«اندر دل من هزار خورشید بتافت — آخر بکمال ذره ای راه نیافت »

کنجسلی میگوید « ما از کهرباء (الکتریك) صرفه وقت ، از قوانین اجتماعی اقتصاد مالی ، وازقوانین صحی تندرستی ، واز تقویت فکر خسته شدن دماغ رااستفاده برده ایم ، اما استفاده ما از تربیت روح وقوانین علم النفس خیلی بیش از آنها بوده وهرچه در این خصوص بگوئیم مبالغه نکرده ایم »

اسپنسر میگوید « مابه تحصیل علم اهمیت بسیار میدهیم ، زیرا علم است که حفظ حیات و ضمانت اسباب معیشت و حصول صحت و تندرستی میکند و انسان را بوظیفه شناسی وطریق زندگانی اجتماعی که برای هروطن پرستی لازم است - راه نمائی کرده و او را وادار میکند که از فنون واقسام صنایع استفاده نماید واوست که عقل را ترقی داده وادب را حیات بخشیده وآدم را بجانب دیانت راهنمائی میکند »

استانلی میگوید « پس دانستن حقایق چیز بسیار پسندیده ایست ولی اشخاصی که این میل را داشته باشند خیلی کمند ؛ ما بفواید اکتشافاتی که علماء بدون قصد و فقط بحکم میل دانستن حقایق بدان موفق شده اند بعداز قرنها از گذشتن تاریخ آنها پی بردیم » . حضرت سلیمان میفرماید « عاقل برای این فکر میکند که حکمت ودانش وی زیاد تر گردد »

مقصود ازایراد اقوال بزرگان مذکور درفوق این است که خطا واشتباه اشخاصی را که علم را بیهوده میدانند نشان دهیم ، زیرادر حقیقت علمی که دارای هیچ فایده‌ای نباشد خیلی کم است ودانستن هرچیزی از ندانستن آن بهتر است وچیزی که کوچك و بی اهمیت باشد در دنیا نیست و آنکه از همه چیز کوچکتر است عقل انسان می باشد

خیلی جای تأسف است که اسامی بعضی از مکتشفین بزرك از بین رفته وامروز نمیتوانیم حق شکر وسپاس ایشان را ادا کنیم ، چقدر خوب بود که نام ایشان را میدانستیم وآنطوری که لازم بود از ایشان قدردانی میکردیم ، زیرا مسلماً آن بزرگان برای غرض شخصی یا از روی احتیاج به آن کار های بزرك و مفید مبادرت نورزیده اند ،

برای کسیکه میخواهد حقیقتاً از زندگانی برخوردار وبهره مند گردد کوشش دائمی وتوجه بکار ودقت در آن ازهرچیزی لازمتر است ، شخصی که نصف توجه خود

را صرف کار خویش نماید بیش از صف وقتی که برای انجام آن لازم است صرف نخواهد کرد ،

چقدر جای تأسف است که لذتهای ادبی تاکنون نتوانسته اند بر سعادت و خوشبختی انسان بیفزایند و باوجودیکه معنی اصلی کلمه مدرسه در زبان یونانی راحت و ورزش است مدرسه نتوانسته است این خدمت را چنانکه سزاوار است انجام دهد

با وجودیکه در بعضی مذاهب مسائل بسیاری است که مخالف عقل میباشد ولی یك چیز پسندیده ای نیز دارند ، مثلا اساس این مذاهب روی ترتیب وقاعده آن بر محبت وغایت آن رسیدن بمقصود است

آدم استعداد همه چیز را دارد ، اوست که ارتفاع کوه های بلند و عمق دریای محیط را تعیین وعلم حساب رااختراع کرده ولی مع ذلك چقدر ضعیف است و چقدر احتیاجات فراوان دارد وبااین حال میتواند بچه درجات عالی برسد ! پاسکال (۱) نوع انسان را چنین وصف میکند « مخلوق بافکری است ، خیال میکند و تحقیق می نماید ، آنچه را میداند کم وآنچه را نمیداند خیلی زیاد است ، گاهی میخواهد و گاهی نمیخواهد ، تصور میکند وحس مینماید »

در جای دیگر میگوید « انسان مثل یك نی ضعیف ولی با فکر است ، برای شکستن این نی قوت زیادی لازم نیست ، زیرا برای کشتن انسان اندکی بخار و یك قطره آب کافیست »

برای اینکه انسان یك آدم کاملی شود یك عقل روشن ویك قلب پاك و بیغش ویك قوهٔ حاکمه و یك جسم صحیح لازم دارد ، وقتیکه عقل روشن و بزرك نباشد حوادث ومسائل مارا متحیر میکنند ، ووقتیکه دل ماپاك وبیغش نباشد خود خواه و منفعت پرست خواهیم شد ، وبدون قوهٔ حاکمه هرقدمیکه برمیداریم اگرچه از روی تربیت پاك وقصد خوبی باشد موجب زیان و خسران میگردد و در صورتیکه بدن سالم وجسم صحیحی نداشته باشیم نمیتوانیم کار های خود را انجام دهیم

هر گاه بخواهیم کسی را بستائیم میگوئیم دارای کمال تربیت است یعنی دارای صفات فوق بوده وبقول تاکیره « شخص مستقیم خوش اخلاق فعالیست » ، درصورتی

(۱) از مشهور ترین علماء وفلاسفه وریاضیون فرانسه است (۱۶۲۳ — ۱۶۶۳)

که خیلی کم اتفاق میافتد که این صفات در یکنفر جمع شود

بهترین راهی که باید شخص برای تهذیب اخلاق خویش بگیرد راهی است که «استیوارمیل» نشان داده است «شخص بایددر کار های خود چه بزرگ باشد چه کوچك دقیق باشد وبان‌توجه کامل کند و هیچ چیز او را از عزم خود باز نگرداند ، و هیچ رأیی را از هیچ کس وهیچ مقامی قبول نکند مگر بعد از تحقیق کامل و دقت زیاد ، بطوریکه سفسطه ومغالطه را کاملا از حقیقت تمیز بدهد ، در موقع گفتگو یا نوشتن باید معنی وحدود الفاظ را بداند ومقصود خود را با عبارتی واضح و پوست کنده بیان کند ، این است دروسی که دانستن آن بی اندازه لازم است

هر کسی میتواند باین نصیحت کار کند ، زیرا قسمتهای ابتدائی هر تربیتی برای همه کس میسر است وشریف و وضیع و درویش و توانگر در آن یکسانند ، مثلا سرجونز (۱) توانست باثروت مختصری دارای تربیتی شاهانه گردد و از قدیم گفته اند : « تحصیل علم طریقی شاهانه لازم ندارد » اما من میگویم هر طریقی که مارا بعلم برساند شاهانه است

مابا پیروی این نصایح ورعایت اصول تربیت به بلند ترین پایه ای از مقاصد خود خواهیم رسید ، زیرا تربیت بما میفهماند که همه چیز رو به ترقی و کمال نمیرود ، وما را از آداب حقیقی بهره ور و بحقایق طبیعت آشنا مینماید ومنابع ثروت را برای ما بجریان میاندازد ،

اگر نتوانیم اشخاصی‌شویم که‌این‌گفته شکسپیر «ماشخاصی بوده ایم که مادر روز کار نظیر ما را نزائیده است » در بارهٔ ما صدق کند میتوانیم از تربیت بهره کافی برده وخود را باین زیور گرانبها آرایش دهیم

اگر تربیت نتیجه ای که منظور است ندهد باید دانست که نقص از تربیت‌است نه از عقل تربیت شده ، بیکون راجع باین مسئله چنین میگوید « مردم چون فایده علم را دانستند باکوشش فراوان آنراتحصیل کردند ، این تحصیل یابواسطه میل‌فطری ویا رغبت در اکتشافات ویا برای تفریح ویا برای شهرت بود و کمتر کسی دیده شده است که فقط بقصد خدمت بنوع بتحصیل علم پرداخته باشد »

---

(۱) از مستشرقین معروف ودر ۱۷٤٦ در لندن متولد شده ، مدتی در آنجا وکیل عدلیه و بعد در کلکته قاضی بود ، در سال ۱۷۹٤ در آنجا در گذشت ، بیست زبان میدانست وکتابهای زیادی بزبانهای مختلفه دارد واز آنجمله معلقات سبع‌را از عربی بانگلیسی ترجمه نموده است

فصل هفتم

کتابخانه

در پنج قرن قبل یکی از بزرگان انگلیس در ستایش کتاب میگوید « این است معلمی که بدون عصا و تازیانه مارا تربیت میکند، خشمناك نمیشود وبدرفتاری نمیکند، از مادوری نمینماید، هرچه را ازوی بپرسیم جواب آن را از ما دریغ ندارد، از بی اعتنائی ما نمیرنجد، اگر جاهل باشیم مارا استهزاء نمیکند »

این سخن را در زمانی گفته اند که کتاب خیلی کمیاب و وسیله استنساخ وحمل ونقل ومطالعه آن بسی دشوار بوده است، کتب علمی نایاب، دیوانهای شعراء امثال میلتون وشکسپیر در دسترس مردم نبوده علم شیمی وطبقات الارض کشف نگشته ومجهول بود، در صورتیکه در آن زمان مردم چنین عقیده ای راجع بکتاب داشتند. امروز که کتابها چاپ میشوند، باحجمی کوچك وجلد های ظریف زیبا جلد میگردند وهر قسم کتاب برای هر کس میسر و فراوان است چرا باید از این گنجینه های حکمت وگوهر های گرانبها استفاده نکنیم

منافعی که علم به مردم رسانیده بقدری است که باقلم نمیتوان شرح داد، بعضی از مردم تصور میکنند مخارجی که برای مدارس وکتابخانه ها و موزه ها میشود زیاد وکمر شکن است، در صورتیکه این سرمایه ایست که برای خوشبختی وسعادت ملت محفوظ میماند

شوپنهور (۱) میگوید « فایده اقتصادی من از علم بیش از فواید دیگر بوده است »

برخی مرا انتقاد میکنند که چرا گفته ام « آن روزی که کارگران و کسبه بیش از دیگران بمطالعه مشغول شوند نزدیك است » معلوم است که در هر شهر و هر قصبهٔ از مملکت ما کتابخانه تاسیس شود بواسطه میل اکثر مردم آنجا میباشد

---

(۱) از فلاسفه معروف آلمان ودربسیاری از علوم تبحر داشته وبه بدبینی [تشاؤم] معروف است، مؤلفات سیاری ازخود بیادگار گذاشته وکتابهای او باکثر لغات ترجمه شده از جمله مترجم عربی این کتاب، کتاب اورا راجع بزن بعربی ترجمه کرده است تولد او در ۱۸٦۰ ووفاتش در ۱۸۸۷ بوده است

عده رجال کلیسا واشخاصی که‌طالب علوم عقلی باشند نیز نسبت بسایرین کم است ، و اکثریت مردم نیز عبارت از تجار کوچك و کسبه و کارگران میباشد و همانها نیز بتأسیس کتابخانه میپردازند والبته در این صورت ایشان بیش از دیگران بمطالعه مشغول‌خواهند شد ، بعلاوه باید برای کارگران شهر ها کتابخانه تاسیس کرد ، زیرا زندکانی یکنواخت ایشان را خسته میکند وباید برای تسلیت خاطر خود وسیله‌داشته باشند ، توانگری که از زندکانی شهر خسته شد میتواند بشکار پرداخته و از شکار آهو و تتبع عادات وپی بردن بچراگاهها ومنازل ایشان خود را مشغول کرده رنج زندکانی را فراموش نماید ، یابوسیله تهیه اسباب وادوات وآلات و اثاث گرانبها و متنوع کردن کار و خوراك خود خویشتن را تسلی دهد ، دهقان زمین را شخم میزند ، زراعت‌خود را درو میکند ، به تربیت گاو و گوسفندمیپردازد و اگر چه کار های او پرزحمت است ولی این کار ها خوددارای لذت و مسرتی است که‌روح دهقان را شاد کرده ورنج زحمت را ازیاد اومیبرد ، ولی‌یکنفر شهری که‌زندکانی او یکنواخت میباشد وقتیکه افسردگی ورنجی بخاطر او راه یافت جز اینکه‌بخواند چه میتواند بکند ؟ ، معروفست که شخصی از خدمتکار و دسورث پرسید که اطاق کار آقای شما کجاست او اطاق خواب را نشان داده گفت‌انجاست

لازم بتوضیح وبیان نیست که کارگران بیش از دیگران احساس خستگی از حیات وملال خاطر میکنند ، زیرا اغلب ایشان‌مجبور اند که در کار خانه فقط یك کار یاجزء کوچکی از یك کار انجام دهند ومعلوم است که اینگونه زندکانی چقدر آدم را خسته میکند ، اگر برای این بیچارگان کتابخانه تاسیس نشود که بوسیلهٔ مطالعه رنج زندگی وزحمت کار را فراموش کنند مثل یك آلات بیحسی خواهند‌بود که‌بدون عقل و اراده حرکت میکنند ، مخصوصاً اکنون که ساعات کار کم شده و کار-گران ساعات زیادی برای راحت دارند این کار لازمتر است ، زیرا درصورت نبودن کتابخانه مجبور اند وقت خودرا بیهوده وبه تنبلی بگذرانند واین بسیار بداست ،زیرا راحت جزء فضایل وتنبلی‌از بزرگترین رذایل بشمار میرود ، اولی موجب سعادت و خوشبختی ودومی علت هرزیان‌وبدبختی است ،

یکی از کار های بسیار خوب وپسندیده این است که هرمدرسه ای دارای

کتاب خانه‌ای‌است ، این کار گذشته‌از اینکه بتحصیل محصلین کمك میکند ، ایشان را متوجه فواید کتاب نموده ومیل مطالعه در قلوب ایشان غرس مینماید و خواهند دانست که کتابخانه خود بزرگترین مدرسه ایست که اشخاص بزرك در آنجا درس می خوانند ،

وقتیکه اولاد ما خواندن را آموختند باید کتابهای نفیسی مابشان جایزه‌دهیم چنانکه معروف است وقتیکه الفرد پادشاه انکلیس طفل بود خواست یك کتابی را بردارد مادرش گفت هروقت توانستی بخوانی آنرا بتو خواهم داد و بهمین شرط نیز پادشاه آن کتاب را مالك شد

شاید تنها نعمتی که فقیر وغنی در بهره ورشدن از آن یکسان اند لذت مطالعه باشد ، ممکن است بعضی تصور کنند که چون جمع آوری کتاب نیز منوط بداشتن ثروت است این نعمت نیز اختصاص بتوانگران دارد و فقراء آنطوری که لازم است نمیتوانند از لذت مطالعه متمتع گردند ولی این اشتباهست و مجلدات بزرگی که بوسیله پولهای هنگفت جمع آوری میشوند کسی فرصت مطالعه آنها را نخواهد یافت تا از آن لذت ببرد

جوانان نباید بکار های دستی اکتفا نمایند بلکه حتماً باید یك قسمت اروقت خود را صرف‌مطالعه وتقویت‌فکر وقوهٔ عاقلهٔ خویش نمایند ، تاتوانند ازراه معلومات نیز خدمتی بجامعهٔ خود کنند ، کسیکه خیال کند تنها فلاسفه و رجال روشن فکر باید از راه علم بجامعه خدمت کنند اشتباه بزرگی کرده است ، زیرا همانگونه که ازدیاد ثروت ما بسته بهمت پادشاهان نامدار و سیاسیون لایق و سربازان دلیر و کاشفین‌شجاع ماست که بواسطه همت‌بلند خوددایرهٔ مستعمرات مارا توسعه داده اند وبواسطه فلاسفه‌ورجال روشن فکر ماںوده یك قسمت مهمی نیز نتیجه زحمت کارگران ما میباشد که بکار های دستی خود اکتفا نکرده بلکه‌معلومات وفکر خود را نیزبدان اضافه نموده واز این راه خدمات مهمی در راه ازدیاد ثروت انجام داده وشکر خود را برما واجب کرده اند ، مثلا وات میکانیکی بزرگی بود و هنری کورث با وجودیکه از یك پدر بناء بوجود آمده بود بواسطهٔ اکتشافات صنعتی خود ثروتی را برای وطن اضافه کرد که معادل دیون عمومی بود ، همانگونه اشخاص بزرك دیگری که خدمات

ایشان در راه مصلحت وطن قابل انکار نیست ازین کارگران کوچکی پاعرصه‌شهرت گذاشته اند مثلا هنستمان ساعت ساز وکرونتون جولا و «دجود» کوزه گر و «برندلی ونکفور ومیشات وینلسون» کارگر بودند و «جورج استیفانسون» گاو چرانی بود که روزانه مزد خیلی کمی میگرفت وتاسن هیجده سالگی خواندن ونوشتن را نمیداست «دالتن» از خانه یك جولا پا بعرصه گیتی گذاشت ، «فارادی» و «نیوکومن» آهنگر زاده بودند ، «ارکرایت» دلاك و «سر همسفری داوی» نوکر یك نفر دوافروش بود ، «ابولتون» مؤسس شهر برمنگهام پسر یکنفر تکمه ساز بود ، « وات » از پدری نجار بوجود آمد .

اگر بخواهیم بزرگانی را که از خانواده های فقیر و در میان کارگران بوجود آمده و امروز مایه افتخار ماست بشماریم مجال سخن تنك و کمیت قلم لنك میگردد ،

ما گاهی نام ملل متمدن را میبریم ، درست است که ملل در درجات تمدن مختلف اند واز این حیث بعضی بر دیگران برتری دارند ولی هیچ ملتی نیست که در واقع استحقاق این لغت را داشته باشد زیرا ملت متمدن حقیقی در دنیا وجودندارد ولی باید کوشید وتا حدی که ممکنست تمدن حقیقی را بدست آورد ، بدون شبهه و ریبث کتاب برای این‌مقصود بهترین وسیله است

زندگانی بعضی از مردم طوری است که‌شبیه بزندگانی اشخاصی است که‌باعمال شاقه وحبس ابدی محکوم شده اند ، اینان باید حیات خود را عزیز تر ازآن بدانند که بطریق مذکور بگذرد ولازم است که بوسیلهٔ مطالعهٔ کتابهای مفید وشیرین حیات خود را متنوع کنند

سرجون‌مرشل که یکی از علمای بزرك انکلیس است میگوید « اگر من در انتخاب وسیله حفظ حیات و تسلی نفس ودفع ظلم مردم ومصایب دنیا مخیر باشم غیر از مطالعهٔ کتاب چیز دیگر انتخاب نمیکنم ، زیرا کسیکه وسیله مطالعه برای‌وی میسر باشد بدون شك و تردید خوشبخت است ، چه خوشبختی از این بالا تر است که تمام دنیا وحوادث گیتی در برابر چشم آدم نمایان بوده ومثل اینکه باتمام افراد زندگی کرده از احوال ایشان مطلع باشد وتمام دنیا مثل اینکه برای خاطراو آفریده شده است زیر نظر او قرار گرفته باشد ؟ »

اگر کتب را جزء زندگان بشماریم شاید گزاف نگفته باشیم ، زیرا چنانکه ملتون میگوید « مشتمل برعناصر زنده فعالی هستند که چندان با روح نویسندگان آنهابی شباهت نیستند(۱) »

در حقیقت هم نویسندگان بزرگ نمرده اند ، چه ! گفته شده است « نام نویسندگان بزرگ زنده جاوید است وکسیکه آثار او زنده است او نیز اگر چه قرنها از مرگ او گذشته باشد در دلها زنده میباشد »

دوك دوربان مؤسس کتابخانه شهر «اوره» حکم کرد که کتب موجوده آنجارا باجلد های ارغوانی جلد کرده وبانقره آنها را زینت دهند ، لامب میگوید « پیش از اینکه به مطالعهٔ کتابی جدید بپردازید لازم است که خدارا شکر کنید چنانکه در موقع خوردن اینکار را میکنید »

فصل هشتم

مطالعه

کتاب بمنابهٔ حافظهٔ انسان است ، تاریخ ملل ، اکتشافات علماء ، حکمتهای عقلا خلاصه تجربه های قرون گذشته ، همه در آن ضبط است ، کتاب آئینه عجایب و لطایف طبیعت ، یاروياور مادر اوقات شدت ، مونس وغمگسار هنگام اندوهوخستگی است ، اوست که حزن واندوه را سرور وشادی مبدل میکند ، رنج وحزن رااز آئینه خاطر میزداید ، گنجینه ذهن را پر ازگوهر های گرانبها میکند ، در افسانه شرقیان آمده است که پادشاهی هرشبدر خواب میدید که در کوی وبرزن مشغول گدائیست وبعکس او گدائی هرشب میدید که تاج پادشاهی برسر گذاشته و دربار کاهی که از حیث عظمت وبلندی باچرخ پهلو میزند به تخت نشسته است

من نمیتوانم بگویم که کدام یك از این دو نفر خوشبخت تر بودند ولی از اینکه گاه گاهی خیال و تصور بیش از حقیقت تأثیر دارد حرفی نیست ، مطالعه نیز همین حال را دارد وشخص را پادشاه میکند ، اما پادشاه حقیقی ، واو را در بهترین

---

(۱) زیب النساء دختر عالمگیر پادشاه هند در این معنی چهخوب گفته است:

درسخن مخفی شدم مانند بودر برگ‌گل میل دیدن هرکه دارد در سخن بیند مرا

بار گاه ها منزل میدهد ، فکر او را به قلل جبال واطراف بحار پرواز ، ومنظره های دلپذیر ممالك راقیه را بدون خستگی ورنج راه وخرج کردن پول باو نشان میدهد ، فلیچر (۱)میگوید « بگذار روح خودرا در آن‌فضا که‌دوست‌دارم پروازدهم، زیرامن در کتابخانه خود پادشاهی را میمانم که در قصر خود نشسته است ، کاهی با متفکرین پیشین وفیلسوفان بزرك گفتگو میکنم وزمانی باشهر یاران نامداروسلاطین بااقتدار سخن میگویم ، کاهی وقایع ایشان را بانظر دقت مینگرم و هر افتخار و عظمتی را که بدون حق بدست آورده اند با نفرین یاد میکنم و تمثالهائی را که بیجهت برای ایشان برپا داشته اند در هم میشکنم ، آیا بعداز این میتوان تصور کرد که من دست از این شادمانیهای حقیقی کشیده پی جمع کردن مال که در نظر عقل قیمتی‌ندارد بدوم ؟ تواگر میل داری هم خود را صرف بدست آوردن زر و سیم کن ، اما من جز بتقویت قوهٔ عاقلهٔ خود بهیچ چیز دیگر اهمیت نمیدهم »

مااغلب کتاب را بدوست تشبیه میکنیم‌ولی در کتب مزیتی است که‌دردوستان نیست ، چه ! شاهباز مرك همیشه بهترین دوستان را از مامیرباید ولی دست روزکار کتابهای خوب را نکاهداری و کتابهای بد را نابود میکند

بسیاری از توانگران بهترین خوشبختیهای‌خود را در مطالعه دانسته اند ، آشام میگوید روزی بدیدن جان گری خانم معروف رفتم ، دیدم غرق مطالعه کتابیست که افلاطون راجع بمرك سقراط نوشته است ، گفتم : چرا شما با سایرین در گردش باغ وشکار شرکت نمیکنید (۲) ؟ کفت لذتی که در مطالعهٔ کتاب افلاطون موجود است در شکار وگردش باغ نیست

از تاریخ حیات ماکولی که قارون زمان‌خود محسوب میشد چنین معلوم‌میشود که اوقات مطالعه را بهترین ساعات خوشبختی خود میدانست و در مکتوبی که در جواب نبیره خود نوشته‌میگوید « ازارسال مکتوب دلپذیری که خبر سرور و شادکامی نبیره ام را میدهد بی اندازه متشکرم، من آنوقت خرسند و خوشوقت میکردم که شما مطالعه را برهمه چیز ترجیح دهید ، هنکامیکه بحدود سن من رسیدی به فایده های

(۱) از مشاهیر شعراء وافسانه سرایان انگلیس است (۱۵۷٦—۱٦۲۵)
(۲) از سیاق عبارت اصل معلوم میشود که جماعتی از خانمها در آن هنگام‌درباغ همان عمارت مشغول شکاربوده اند

بی اندازه کتاب پی خواهی برد وخواهی دانست که هیچ یك از نعمتهای دنیا بپایه وی نمیرسد ' اگر مرا پادشاهی روی زمین ' عمارتهای زیبا وباعظمت ' باغ های دلگشا وفرح بخش . طعامها وشرابهای گوناگون ' کالسکه های شاهانه ' صد ها بنده وبرده بدهند ودرمقابل از مطالعه کتاب محروم کنند بدون فکر وتأمل چنین سلطنتی را رو میکنم و زندگانی مسکنت آمیز و گوشهٔ یك کلبه را با چند عدد کتاب بر آن شاهی ترجیح میدهم »

در حقیقت هم کتاب کلید مناظر فرح بخش و عمارتهای بی نظیر است و از آن دریچه میتوان چیز هائی را مشاهده کرد که از روی تخت شاهی نمی توان آنها را دید '

کتاب حقایق اشیاء را طوری بما نشان میدهد که از دیدن خود آن اشیاءنمی توانیم آنگونه حقایق آنها را بفهمیم ' اگر نتوانستیم آنگونه که لازم است از مطالعه استفاده کنیم باید بدانیم که تقصیر از خود ماست نه از کتاب ' زیرا مطالعه کردن خود یك فنی است و خواندن بدون فکر ودقت هیچ فایده ای ندارد ' بسیاری از مردم تصور میکنند که خواندن و نوشتن را میدانند ' در صورتیکه اشخاصی که به توانند خوب بنویسند یااز خواندن فایده کامل ببرند خیلی کم اند

اشام میگوید « آنچه را میتوان بعداز بیست‌سال تجربه آموخت مطالعه صحیح‌درمدت یکسال بما میاموزد ' بعلاوه چیزی را که از مطالعه میاموزیم بدون هیچ خطری بدست آورده ایم ' اما تجربه خیلی دردناك و آموختن آن دشوار است ' ناخدائی که بعداز غرق شدن زیاد پخته وماهر میگردد آن ناخدا بدبخت است و،تاجری که بعداز ورشکستن بسیار کار آزموده میگردد تاجریست‌حقیری است وحکمتی که بعدازتجربه زیاد بدست میاید تجربه گرانبهائیست که باتلفات بسیار بدست آمده است »

انتخاب کتاب با انتخاب دوست هیچ فرقی ندارد ' همانگونه که باید برای معاشرت دوستان خوب را انتخاب کرد برای مطالعه نیز باید کتابهای خوب‌برگزید ' ماهمانگونه که مسئول کارهای خود میباشیم مسؤل مطالعه خویش نیز هستیم ' باید کتابی را مطالعه کنیم که فکر ما را روشن وعقل مارا قوی کند نه کتابی که وقت را تلف نماید ' زیرا قیمت کتب از حیث فایده آنها متفاوت است ' کتابهای شیرین. که نفس را تسلیت میدهند البته بی فایده نیستند ولی فایدهٔ آنها شبیه بفایده شیرینی.

است چه ، شیرینی یکی از عناصر مهم غذاست ولی برای حفظ حیات کافی نیست ، اما کتابهای بد در مذمت آنها همین قدر کافیست که بدند و خواندن آنها وقت را تلف وبعضی از آنها اخلاق را فاسد میکنند ، درست است که مطالعهٔ آنها برعبرت شخص عاقل میافزاید ولی باید همیشه بخاطر داشته باشیم که هر چیزی که مارا به بدی مأنوس میکند بداست، گذشته از اینها خوشبختانه کتب مفید که انسان را مشغول کند و رنج افسردگی وملال را از خاطر ببرد خیلی زیاداست واحتیاجی برای مطالعه کتاب های بدنیست ، وقتیکه می بینید کسی مشغول مطالعه است مطالعهٔ او را قطع مکنید زیرا قطع مطالعه خیلی سخت ودشوار است ، هامرتون در این باب چه خوب میگوید « تصور کنید که شخص مشغول مطالعه کتابی راجع بتمدن قدیم است ، مثلا کتاب افلاطون راجع بدفاع سقراط ، وآن مناظر را در برابر چشم خود مجسم کرده است ، مجلس پانصد نفری را باتقاشیهای بینظیر یونان می بیند مشاهده میکند که اهالی مملکت کردن را دراز کرده منتظر نتیجه اند ، ملیتیس وسایر دشمنان از شدت کینه وخشم در جوش وخروشند ، علامت تأسف وحزن در چهرهٔ دوستان نمودار است ، در میان این جمعیت شخصی ژنده پوش وفقیر منش نشسته ، عبائی خشن که لباس زمستانی و تابستانی اوست بردوش افکنده ، آثار شجاعت و شهامت وآزادگی بحدی در چهره او نمودار است که قلم از وصف آن عاجز است ،

خواننده وقتی که این منظره را می بیند وآواز آن شخص تاریخی را میشنود که بانهایت اطمینان میگوید « هر آدم زنده میمیرد ولی نام او نخواهد مرد » و بعد بانجا میرسد که سقراط زهر را بانهایت شجاعت مینوشد ، اگر کسی تا آخر مطالعه او را قطع نکند آن شادی ومسرتی راکه مزدکار های عقلی است احساس خواهد کرد زیرا کسیکه کتاب خوب مفیدی را بخواند اگرچه یکساعت بیشترمدت نگیرد بر سعادت وسرور روح وکمال عقل او افزوده وقوه ادراك او را تقویت خواهد کرد

ما بلاغت را از پدران خود بارث برده ایم ، این حقی است که خداوند داده و کسی نمیتواند آنرا از ما بگیرد ، بزرگترین شعراء و فلاسفه و علماء از میان ما بوجود آمده اند وهیچ ملتی نمیتواند در این افتخار باما برابری کند فایده ای که ما از بلاغت ایشان برده ومیبریم بیش از فایدهٔ تجاری وقوای جنگی است ، زیرا برجسته

ترین عنوان شرف وافتخار مملکت ما همین است و هر اندازه ما بوجود آن بزرگان افتخار کنیم از حد حقیقت تجاوز نکرده ایم (۱) .

فصل نهم

وطن پرستی

این فصل را برای این ترجمه میکنم که نمونه ای‌از وطن پرستی ملت‌انگلیس را نشان دهم ، اندازه وطن پرستی ملت انگلوساکسون وافتخار و مباهات ایشان‌بوطن پرستی از این فصل معلوم میشود، البته افتخار بوطن وجانبازی در راه آن اختصاص بملت انگلیس ندارد وهر ملت زنده ای دارای این حس شریف میباشد و هیچ مردم باحس وشهامتی از نخوت وغرور ملی خالی نیستند

مؤلف میگوید اگر از دلهای ما بپرسند که کدام مملکت را دوست دارید و ترقی روز افزون او را از خدا تمنا میکنید بدون شبهه به مملکت انگلستان اشاره میکنند، آن مملکت کوچکی که کشتیهای کوه پیکر او سینهٔ دریاها را میشکافند ، آن مملکتی که در محکم ترین نقاط زمین و در منطقه بسیار معتدلی ؟ جای گرفته و قرص خورشید از مستعمرات او پنهان نمیشود، آن مملکت زر خیزی (۲) که یکی از سیاسیون آمریکا در بارهٔ آن چنین میگوید « بیرق آن برسطح دریا ها و فراز ثغور در اهتزاز و کوس سپاهیانش در تمام گیتی طنین انداز است » آن مملکتی که پیوسته قشون را باطراف‌عالم روانه میکند ولی برای حفظ نظام‌نه برای دشمنی بانوع بشر(۳) آن مملکتی که پله‌پله نردبان ترقی را بالا رفته تا‌اینکه به منتها درجه رسیده است ،

(۱) این قول یکی از بزرگان رجال انگلیس راجع بادباء و شعرای آن ملت میباشد ، اما در مملکت ماهر آقا ملا زلعلی از فلان تون ملد میشود و برای شهرت خود شیخ‌الرئیس بن سینا و سعدی را که مادر روزگار از زائیدن مثل ایشان عقیم است مورد طعن واستهزاء قرار میدهدواز آن‌بدتر این‌است کههجو این بزرگان بهترین نردبان ترقی است و همینکه شخص این نردبان را انتخاب کرد بدون هیچ زحمت ونشان دادن هنر باوج شهرت وترقی میرسد

(۲) مملکت انگلیس بعکس این صفات معروف است

(۳) این عین حقیقت است ، فتنه فلسطین وافغانستان وجنگ هندوومسلمان همه‌برای حفظ نظام وخدمت بنوع بشر است !

اعمال گذشتگان را چراغ هدایت وپیشوای خویش قرار داده و نوباوگان امروز را با همت ونشاط تربیت میکنند که در آینده این افتخار بزرك را حفظ نمایند

آن مملکتی که چون تاریخ او را باتاریخ سایر ملل مقایسه کنند از اینکه جنگها وخونریزیهائی که در سایر ممالك رخ داده و فجایعی که در جا های دیگر مرتکب شده اند در آنجا رخ نداده است موجب شکفتگی خاطر و سرور قلب خواهد گردید، آن مملکتی که قشون دلیروی بانهایت مردانگی وشجاعت میجنگد وباثبات و پایداری خود منتهای وطن پرستی ونخوت ملی را نشان داده و رعب در قلب دشمن خویش میاندازد وصفوف ایشان‌را از هم میشکافد، آن مملکتی که مثل رم ویونان و سایر دول مالیات هنگفت از مستعمرات خویش نمیگیرد، بلکه عایدی هر جائی را صرف اصلاحات همانجا کرده و خیلی بیش از منافع هر کشور در راه اصلاح آن خرج میکند.

مثلا ما از مملکت هندوستان مالیاتی میگیریم ولی آن مالیات نسبت بزحمات طاقت فرسا ومخارج کمر شکنی که در راه اصلاح آن متحمل میشویم قابل ذکر نیست و اگر برای خاطر حفظ ارتباط باهند و استرالیا نبود هیچ معنی نداشت که در راه حفظ بوغاز جبل طارق متحمل آنهمه مخارج گردیم ، سپاهیان ما در نهایت خوبی با اهالی هند رفتار میکنند وهندیان درمنتهای راحت‌وآزادی زندگی مینمایند، چیزی که ایشان به ما میپردازند از هفتاد هزار لیره تجاوز نمیکند و این مقدار در مقابل مبالغی که بمصرف کشتیهائی که ایشان را حفظ میکند میرسد خیلی کم و بی اهمیت است،

ما از تصرف هندوستان غیر اصلاح داخله آن مملکت و مساعدت باهالی آن هیچ قصدی نداشته ایم، زیرا در آن مملکت دائماً آتش فتنه و شورش مشتعل بود، امنیت معدوم، راحت و آسایش نا ممکن، دزدی و غارت در میان اهالی کار عادی بود، شصت در صد از حاصل زراعت‌وکسب آنجانصیب پادشاه وسی‌وسه سهم حکومت بود و خود اهالی غیر از فقر و پریشانی هیچ نداشتند، بهترین دلیل صحت ادعای من این است که هندیها مـا را دوست میدارند و از صمیم قلب هـوا خواه دولت ما میباشند، ما نیز از بزرك تا کوچك با نرمی ومهربانی با ایشان رفتار میکنیم اگر حقیقتاً ما چشم طمع بمال و املاك ایشان دوخته بودیم خیلی پیش از این مارا

از مملکت خویش بیرون کرده بودند

یکی از رجال انگلیس حکایت میکند که وقتی در یکی از قطعات هندوستان تصور کردند که زمان استیلای انگلیس بر هندوستان سر آمده ، مردم همینکه این خبر را شنیدند از ترس اینکه فتنه ها ئیکه قبل از حکم انگلیس موجود بود عودت کند به ساختن قلاع وسنگر بندی خانه های خود پرداختند (۱)

مطالعه تاریخ مستعمرات ما نیز این قول را تأیید میکند «مستر وود راجع به جزیره هنك كنك میگوید» وقتیکه ما وارد این جزیره شدیم غیر از عده ای ماهیگیر کسی دیگر در آنجا نبود ، ولی اکنون هزاران چینی در آنجا توطن دارند ؛ این چینیان چون یقین کردند که جزیره مز بور در تصرف حکومت عادل ما در آمده و راحت و امنیت در آنجا موجود است از ظلم وجوریکه در شهر های خود میدیدند فرار کرده و بانجا پناه آوردند ، «مستر هرن میگوید» پس از اینکه حکومت پنج ساله انگلیس درجاوه (۲)

---

(۱) اینها تمام مخالف حقیقت است و تاریخ بکلی عکس این را ثابت میکند و چون نویسنده انگلیسی بوده کثرت وطن پرستی باعث نوشتن این مطالب خلاف واقع گردیده است

(۲) نظر باینکه اغلب هموطنان ما از اوضاع اجتماعی و تاریخ و جغرافی مملکت وسیع و زرخیز اسلامی جاوه اطلاعی ندارند بی مناسبت نیست که مختصری از احوال آنجا ذکر نمائیم جزیره جاوه از ارخبیل سوند محسوب است ، از طرف شمال بحر جاوه آنرا از بورنیو جدا میکند ، غرباً نیز بوغاز سوند آنرا از سوماطره و شرقا بوغاز بالی از بالی جدا مینماید واز طرف جنوب باوقیانوس هند محدود است طول جزیره از شرق بغرب هزار کیلومتر و عرض وی از شمال بجنوب ۱۰۰ الی ۱۵۰ کیلومتر ومساحت آن سی ویکهزار وپانصد کیلومتر است ، هوای آن گرم ومرطوب وزمینش بسیار حاصل خیز میباشد، آب در آنجا فراوان وجنگلهایش بی اندازه سبز وخرم است

تجارت آن از پانصد ملیون متجاوز وهزار وهشتصد کیلومتر راه آهن دارد ، عده نفوس آنجا ۲۵ ملیون وهمه دارای مذهب اسلام وبرطریقه امام شافعی میباشند ،پایتخت آن «باتاویا» وحاکم کل هولاندی نیز در آنجا منزل دارد ، شهر های معروف آن یکی «بوتینزورك» است که مرکز تابستانی شمار میرود ودیگر « سامارانك »و«سرابیه» و« سراکارته » میباشد

در قرن هشتم هجری اسلام در آنجا وارد شده واز آنجا بنواحی اطراف سرایت کرد تااینکه کم کم همه بدین حنیف اسلام در آمدند و مطابق احصائیه ای که دولت هولاند در ۱۰ سال پیش انتشار داده است عده مسلمین آن نواحی به سی و پنج ملیون میرسد

قبل از اینکه دولت هولاند آنجا را متصرف شود سلطنتهای متعدد اسلامی درآنجا ها برقرار بود ولی هولاند یکی یکی آنها را از پای در آورد و آخرین آنها سلطنت توانك كو محمد داؤوت پادشاه آتشه بود که در سال ۱۹۰۳ تحت حمایت هولاند در آمد .

سپری شد وآنجا دوباره بتصرف هولاند در آمد اهالی بی اندازه اندوهناك و افسرده گشتند، زیرا دانستند که دو مرتبه با هولا ندیها سر و کار خواهند داشت *

اینها هم دلیل این است که ما غیر از اصلاح ملل وخوشبختی نوع بشر مقصود و مرامی نداریم .

من وقتیکه میشنوم دولت انکلیس با سختی و درشتی با اهالی ایرلاند رفتار میکند، خیلی محزون وغمکین میشوم، زیرا ما بی اندازه با مهربانی ونرمی با ایرلاندیها رفتار میکنیم ودر امور زیادی ایشان را بر خود ترجیح میدهیم، آری، ما ما لیاتی از ایرلاند میگیریم ولی ایشان از مالیات املاك معاف اند ومثل ما ما لیات زراعت را نمی پردازند، بعلاوه ما در سال های قحط مبلغ هشت ملیون لیره بایشان کمك میکنیم و میل هم داریم که بزودی ایشان را آزادی کامل بخشیم،

ما صلح و مسالمت را بر جنك و خونریزی ترجیح میدهیم و شکر نیاکان خود را که این « صراط مستقیم » را گرفته و از آن منحرف نشده اند واجب میدانیم، همانگونه حق داریم افتخار کنیم که زبان ما بی اندازه انتشار یافته وامروز در تمام نقاط دنیا بدان تکلم مینمایند،

باید هم همینطور باشد، مگر این زبان فیلسوفان بزرك وشاعران گرانمایه بلند پایه که روزگار از نام ایشان زیب گرفته است نیست ؟

شاعر بینظیر « ملتون » و نویسنده زبردست « شکسپیر » و « بیکون » و « سپنسر » و غیرهم را بخاطر بیاورید، کدام ملت است که میل ندارد نظیر این نوابغ داشته و بوجود ایشان افتخار کند ؟

تجارت ما از تمام ملل بالاتر و سیاست ما از تمام دول بهتر است، دول دیگر اهالی مستعمرات خودرا مجبور میکنند که مصنوعات ایشان را قبول کنند ولی ما

برحسب تحقیقات یکی از مستشرقین هولاندی که مدتها خود مستشار حکومت آنجا بوده اسلام بواسطه تجار هندی و بقول دیگران بواسطه تجار عرب بدانجا رفته و انتشار حیرت انگیز یافته است، هولا ندیها بی اندازه از انتشار اسلام در آن جزایر جلو گیری کرده و میکنند وگذشته از تأسیس جمعیتهای مذهبی که مردم را بدیانت مسیح دعوت مینمایند حکومت نیز طرز مخصوصی برای جمع کردن اسلام پیش گرفته ولی نور دیانت محمدی این خاشاکها را وسیلهٔ اشتعال خویش قرار داده وبر وسعت دایرهٔ خویش میافزاید، متاسفانه این مختصر گنجایش بیش از این ندارد و کسی که بیشتر اوضاع آنجا را بخواهد بحواشی حاضر العالم الاسلامی جزء اول رجوع کند .

به مستعمرات خود آزادی تجارت میدهیم تا از حکومت ما سیر نشوند .

کسیکه در تاریخ اختراعات دقت کند خواهد دید که رجال انگلیس از این افتخار نصیب وافر دارند

کشتیهای بخار را مستر « وات » و موتور را « استیفنسون » و الکتریسته‌را « مستر ادیسون » و تلگراف را « مستر و نیستون » اختراع کرده و اگر بخواهیم اسامی مخترعین انگلیس را بشماریم باید دفتری از نو انشاء کنیم ٬

در طب نیز دوره دموی را « مستر لستر »و طریقه اجرای عملیات جراحی را « مستر هروی » کشف نمود و غیر از این دو نفر مکتشفین دیگری نیز هستند که این مختصر گنجایش ذکر ایشان را ندارد

هر وقت اسم این بزرگان را میشنوم یکنوع افتخار و مباهات در من تولید میشود و از تکرار عبارات شکر و ثنا نمیتوانم خود داری کنم ٬

انگلستان از هیچ کس غیر از انجام وظیفه خود توقعی ندارد ٬ زبان حال او هر یك از افراد ملت‌را مخاطب قرار داده میگوید :

چیزهائیکه من برای تو آماده کرده ام اینك برابر چشم تو حاضر است ٬ در مقابل این همه نعمت و شاد کامی که برای تو حاضر و مهیا ساخته ام تو برای من چه خواهی کرد ؟

هر چه بیشتر بتاریخ دولت خود مراجعه کنیم شادی وسرور ما بیشتر میشود زیرا می بینیم غیر از راه داد گستری وحکمت و پایداری راه دیگری نه پیموده است و همیشه آرزوداریم که تمام آن مردمی که بزبان ما تکلم میکنند روزی دست اتحاد بطرف یکدیگر دراز کرده و یك ملت تشکیل دهند

من میترسم که بعضی مرا در وطن پرستی افراطی تصور کرده و از اینکه حقایقی راجع بمملکت خود اظهار داشته ام تند رو قلم دهند ٬ در صورتیکه من ابداً از دایره انصاف خارج نشده و گراف گوئی نکرده ام ٬ گذشته از آن مگر وطن‌دوستی و افراط در محبت وطن کار خوبی نیست ؟ و اگر کسی سر زمین خود را بحد افراط دوست بدارد سزاوار سرزنش است ؟

حب آن وطنیکه انسان در زیر آسمان بر پشت زمین آن زندگی میکند ٬ آب آن را مینوشد و از میوه و حاصل آن تغذیه میکند مقدس‌ترین تمام واجبات است وفقط

با آن حب شریف انسان میتواند وطن خودرا بمنتها درجه کمال برساند، حقوق اورا حفظ کند، بر شرافت او بیفزاید،

در هر صورت ما وطن خود را دوست میداریم، بانتشار زبان و علوم خود که بواسطه آن توانسته ایم دریاهارا مسخر سازیم افتخار میکنیم، رجال بزرك خود را که وطن مارا به بلند ترین پایه ترقی و اوج افتخار و برتری رسانیده اند سزاوار تعظیم واحترام میدانیم، بوسعت تجارت خویش که تا کنون دنیا نظیر آنرا ندیده است مباهات میکنیم،

فصل دهم

در واجبات اجتماعی

فرد فرد ملت ما در اداره مملکت خود دست دارند و کسی نیست که رأی و فکر او در اداره کردن مملکت دخیل نباشد، برای اینکه لیاقت انجام دادن چنین کار مهمی را داشته باشیم باید خود را آماده ومستعد سازیم، معلومات خودراوسعت ومدارك خود را تقویت بخشیم، ارادهٔ خود را زنده و روح خویشتن را قوی و شاد نگاه داریم (۱)، بویژه اینکه مملکت بزرك واطراف آن از یکدیگر دور و پراکنده شده است ومللی که تحت حکم ماهستند مردمی مختلف میباشند که افکار و میل و آرزوی ایشان بکلی بافکر وآرزو ومیل ما متفاوت است، مثلا هندوستان که سکان او بیش از ده برابر نفوس انکلیس میباشد در هرگوشه ای دینی دارند ودر هرناحیه‌ای کیشی را پیروانند،

هندیهای اصلی در انسانیت مثل ماهستند و زبان ایشان قدری بزبان ما شبیه است، ولی هندیان اصلی نسبت بسایر ساکنین هند خیلی کم اند.

شاید بعضی از این گفته من تعجب کنند ولی حقیقت این است که ایشان اگرچه از دیر زمانی از ما جدا شده اند ولی در هر صورت از داوریدیها و مالیزیها وچینیهای جنوب وشرق بما نزدیکتر اند

اختلاف ادیان در آنجا همیشه سبب زحمت وگرفتاری پادشاهان مسلمین بوده

[۱] خوبست مجالس روضه خوانی در مملکت برپا کنند

که پیش از ما در آنجا حکومت داشته و در صورتیکه ما آنجا را رها کنیم باز هم حکومت خواهند داشت ؛

گذشته از هند در جاهای دیگر ما مسئولیتهای دیگری بگردن داریم و علاقهٔ ما با ملل زیادی در نقاط مختلف دنیا هر روز مشکلی را ایجاد میکند و هر ساعت گرفتاری وحادثه ای پیش میاورد که حل آن مشکلات وجستن از آن گرفتاریها محتاج مهارت و تحمل ونرم خوئی زیادی است

بنابر این سیاسیون ماباید بدانند که درچه موقعی بردباری و گذشت و در چه هنگامی معارضه ودرشتی لازم است همانگونه که باید سیاسیون ما زبر دست وباریك بین باشند و بدانند که درچه محلی درشتی و در کجا نرمی لازم است ؛ افراد ملت نیز باید اعتماد کامل به ایشان داشته ورؤسای خود را یاری ومساعدت کنند ؛

تاریخ بما نشان میدهد که ممالك بزرك چگونه زیر و زبر شده و دولتهای عظیم الشأن از قبیل مصر و سوریه و ایران و رم چگونه از بین رفته اند ؛ وقتیکه صفحات تاریخ را ورق زنیم می بینیم ژن وفنیقیه از حیث وسعت تجارت و قوای دریائی کاملا بما شبیه بودند و بواسطه خطا ها واشتباهاتی که کردند چنان محو و نابود شدند که اثری از ایشان در دنیا باقی نماند ؛ اگر مابخواهیم دولت خود راحفظ کنیم باید اینقدر علم داشته باشیم که پرتگاه را از زمین هموار تشخیص دهیم و دوچار خطا ها واشتباهاتی که دول عظیم الشأن قدیم شدند نشویم ؛ چه بزرگترین ممالك بواسطهٔ کوچکترین اشتباهی از صفحهٔ روزگار محو شده است ؛ بیرون میگوید « برای مستحکم کردن پایهٔ یك مملکت هزار سال کافی نیست ؛ ولی برای زیر و زبر کردن بزرگترین ممالك یکساعت کافیست »

رویه ای که ماباید در سیاست خارجی اتخاذ کنیم این است که روابط دوستانه را باتمام ملل حفظ نمائیم ؛ چقدر جای تأسف است که بعضی از ملل نسبت به ملل دیگر کینه ودشمنی دارند ؛ مگر ما همه انسان نیستیم و جامعهٔ انسانیت بما حکم نمیکند که بهم نزدیك شده ویکدیگر را دوست بداریم ؛ یکی از ناطقین ما این مسئله را خوب بیان کرده وبواسطه تشبیه زیبا وقشنگی آن را باذهان نزدیك نموده است ؛ میگوید « روزی برای تفریح از شهر بیرون رفته بودم ؛ از دور شکل بسیار مهیب

وترسناکی را دیدم ، چون کمی نزدیك شدم دانستم که انسانیست وچون پهلوی او رسیدم دیدم برادر من میباشد »

ما و سایر ملل همه در انسانیت برادر و برابریم ، از فواید ایشان بهره مند و از درد و آلام ایشان متألم میشویم ، خوشبختیِ ایشان خوشبختی ما و بدبختی ایشان بد بختی ماست (۱) ، این است که دولت ما جز از استحکام پایه صلح عمومی وخوش بختی مردمان گیتی امل و آرزوئی ندارد

جنك غیر از بدبختی مردم و خرابی عالم ثمره و نتیجه ای ندارد و مدتیست که دانشمندان بفکر جلو گیری از آن افتاده اند ، ما در وصف جنك و تدارك لوازم جنگی بی اندازه مبالغه میکنیم و سر بازان را نوید اینکه روزی فرمانده خواهند شد بخون ریزی و درندگی تشویق مینمائیم ولی زبان ما از وصف مصائب و بد بختی هائی که جنك برای نوع بشر ایجاد میکنند گنك است

فجایع وخونریزیهائیکه از جنك ناشی میشود برما واجب میکند که یك محکمه بین المللی تشکیل داده ودر مسائل مختلف فیه رای او را بپذیریم ، تا کی باید این لکهٔ سیاه وننگین در چهره انسانیت باقی بماند ؟ چه وقت این بار عار را از دوش خواهیم انداخت ؟

چرا ما قبایل وحشی را سرزنش و ملامت میکنیم ؟ در صورتیکه ملل متمدنه که خود را حافظ انسانیت میدانند مرتکب این فجایع و فظایع میشوند آیا نباید قبایل وحشی را معذور داشت ؟ (۱)

هیچ عقل سلیم و احساس شریفی این کارهای شرم آور را تصدیق میکند ؟

امروز در اروپا سه ملیون و نیم قشون تحت السلاح موجود است ، در صورتی که هیچ جنگی در میان نیست و دنیارا آرامش فرا گرفته است ، هنگام جنك این

---

[۱] جای افتخار است که شاعر شیرین زبان ما سعدی در ششصد و نود و سه سال قبل این مطالب را با بهترین عبارتی بیان کرده ، نوع بشر را ببرادری و برابری دعوت و از جنك و خونریزی نهی فرموده است ، راجع بجامعه انسانیت میفرماید .

بنی آدم اعضاء یکدیگرند — که در آفرینش زیك گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

و راجع بتحریم جنك میفرماید

بمردی که ملك سراسر زمین — نیرزد که خونی چکد بر زمین
اگر پیل زوری وگر شیر جنك — بنزدیك من صلح بهتر که جنك

قشون بده مليون خواهد رسيد و براى اينكه آنرا به بيست مليون برسانند همه در تكاپو و تلاشند ' مخارج هر ساله قشون دويست مليون ليره مى باشد و بعد از اينكه سربازى اجبارى شده اين مخارج فزون تر گشته است ' تمام اينها براى نابود كردن نوع بشر و ويران ساختن بنياد انسانيت است

اگر اين سه مليون ونيم كه نخبه رجال ملل هستند بكار هاى مفيدى بر گماشته شوند و نتيجه زحمت هر يك را در سال به پنجاه ليره تخمين زنيم ميتوانيم سالى صد و هفتاد و پنج مليون ليره از وجود ايشان استفاده كنيم ' وقتيكه اين مبلغ را بدويست مليونى كه بمصرف قشون ميرسد اضافه كنيم مى بينيم اروپا سالى سيصد و هفتاد و پنج مليون ليره خرج لوازم جنك ميكند

البته غير از اين مخارج هزاران ضرر مادى و معنوى ديگرى از اين كار متوجه بشر ميگردد ولى از آنجائيكه نمونه حيات ملل و نتيجه زحمات ايشان پول است من فقط ضرر هاى مالى را ذكر نمودم ' وقتيكه اين استعداد هاى جنگى و تهيه قواى برى و بحرى را بخاطر مياوريم ممكن نيست احساس يك درد درونى و تالم خاطر نكنيم زيرا يقين داريم كه اگر اين كار بجنك منتهى نگردد به فقر و پريشانى منتهى خواهد گشت (۱)

قرضهاى اروپا دائماً رو بفزونيست ' چنانكه در بيست سال اخير قرض ايطالى درچهار صد و هشتاد و سه مليون ليره به پانصد و شانزده مليون وقرض اطريش از سيصد و چهل مليون ليره به پانصد مليون و قرض روس از سيصد و چهل مليون ليره به هفتصد و پنجاه مليون و قرض فرانسه از پانصد مليون به يك بليون و سيصد مليون ليره رسيده است ' مجموع قرضهاى اروپا در سال ۱۸۷۰ چهار بليون ليره بود و معلومست كه اين يك بار سنگين غير قابل تحملى است ' ولى اكنون به شش بليون رسيده وهرروز نيز روبازديادست چيزيكه بيشتر موجب تاسف واندوه ميباشد اين است كه هيچ نتيجه از اين بار سنگين كمر شكن گرفته نشده است ' بلكه يك قسمت بمصرف جنك رسيده و قسمت ديگر نيز خرج استعداد براى جنگهاى ديگر شده است ' پس صلح و آرامش كجاست ؟ در حقيقت ما در يك جنك دائمى و بى

(۱) اين كتاب خيلى پيش از جنك بين المللى تاليف شده

انتهائی هستیم که فقط صدای توپ کم دارد

مادر انگلستان ثلث عایدی مملکت را صرف تهیه قوا و اسباب جنك آینده میکنیم، ثلث دیگر را نیز بمصرف جبران خسارتهای جنگهای گذشته میرسانیم، سابر این بیش از ثلث عایدی مملکت بمصرف مصالح عمومی و کار های اداری و گردانیدن چرخهای این مرزوبوم نمیرسد، ما آز وآرزوی زیادی داریم، مصالح ملل نیز بایکدیگر مربوط است وبدون شبهه کوچکترین جنگی که در دنیا رخ دهدمنتهی بیك جنك عالمگیر خواهد گشت

اگر گفتهٔ من « صلح باهر قیمتی لازم است » مورد قبول واقع نگشت من از گفتن اینکه « همین صلح موهوم هم خیلی گران بهاست » اندیشه ندارم

درست است که بعضی اوقات مسائلی رخ میدهد که نمیتوان بوسیله تحکیم و محکمهٔ بین المللی آنرا حل کرد، ولی جنگهائی که در این صد سال اخیر رخ داده ممکن بود همه را بدون استعمال سلاح رفع کرد، در آخرین دفعه ای که از مسیو کامبتا ملاقات نمودم راجع باین مسئله باوی صحبت کردم، او با همان نشاط معهود خویش جواب داد که « اگر این حالت دوام کند و بدین ترتیب مخارج قشون در ازدیاد باشد روزی خواهد رسید که تمام ملت فرانسه گدا شده و برابر سرباز خانه ها بگدائی بپردازند » ولی فرانسه بعد ملتفت شده واز آن مخارج کاست

هرچه بیشتردر اوضاع اروپا دقیق شویم تأسف وتألم مازیاد ترمیگردد، نهلیست ها روسیه راضعیف کرده اند، آلمان تحت تهدید اشتراکیها قرار گرفته است، فرانسه از ترس کمونیسم بشتش میلرزد وبا کمال شتاب و سرعت بطرف فقر و ورشکستگی میرود، کمونیستها در ارتکاب جنایات و فجایع هیچ عذر دلپذیری ندارند ولی باید تصدیق کرد که در دنیا هیچ چیز بی سبب نیست

کارگران در مقابل مزد بسیار کمی ساعات بسیار زیادی مشغول کارمیشوند واز تقریر های (راپورت) دولت ایطالی معلوم میشود که فلاحین آنجا تا چه اندازه بدبخت وپریشان روزگاراند، حالت ملاکین کوچك فرانسه و غیره نیز از آنها بهتر نیست، بنابر این من باشخاصی که میگویند مدت کار نباید از هشت ساعت تجاوز کند موافقم، ولی جمعیت هایدبرك از چند سال باین طرف بدون یك موافقت عمومی مقرر داشته است که کم کردن ساعات کار غیر ممکن است، بهترین راهی

برای رسیدن باین مقصود کاستن تدارکات جنگی است ، وگرنه بااین وضع که دول تمام هم خود را صرف تهیه اسباب جنگ وتربیت افراد ملت خود بخونریزی کرده اند نمیتوان انتظارداشت که از ساعات کار کاسته گردد ، زیرا قشون واستعداد برای جنگهای دریائی وخشکی مخارج لازم دارد وبرای فراهم کردن این مخارج باید زن ومرد شب وروز مشغول کار شوند ، واقعاً عجب هنگامه ایست ، مردم همه دیانت مسیح را فراموش کرده وبندگی رب النوع جنگ را اختیار نموده اند

چرا این همه زحمت که در راه جنگ میکشیم واین همه کوشش و خود کشی که در این راه مینمائیم برای برقراری صلح وحفظ دوستی ووداد نمیکنیم ؟چراملل میل ندارند که بجای جنگ وستیزه با عدالت و ادب و انسانیت با یکدیگررفتار کنند؟

کوپر میگوید « این کوهها که ممالك را از یکدیگر جدا کرده است موجب دشمنی بین ملل گشته و مردمی را که میل دارند مثل قطرات باران که به یکدیگر می پیوندند و یك رود خانه را تشکیل میدهند با هم متحد شده و یك جامعه تشکیل دهند از یکدیگر دور کرده است »

ولی بعقیده من آنچیز هائیکه بشر خود وضع کرده است بیشتر از کوهها موجب اختلاف گشته است ، ملل بر اجناس یکدیگر گمرك بر قرار کرده اند ، هر ملتی در باره ملت‌همسایه خود تصوراتی میکند و اندیشه های بدیهی‌و نسبت میدهد که آن افکار و اندیشه ها در خاطر هیچ یك از افراد آن ملت نیست ،

برای بر طرف کردن این اوهام باید بکوشیم که تمدن حقیقی در بین افراد بشر انتشار یابد ، مردم را این طور تربیت کنیم که اصلاح جامعه انسانی را بیش از همه چیز اهمیت بدهند ،

زندگانی مستلزم شهامت و دانش و معرفت است و کسیکه احتیاط را در موقع خود از دست بدهد مثل کسی است که بخلاف وظیفه و مصلحت خود بدشمن پناه برد ،

لورد بلانر بروك در کتاب « روح وطنیت » یك جمله سقراط را خیلی تمجید کرده است ، معنی جمله مزبور این است « یکنفر کار گر بکار ها ئیکه نمیداند جرئت نمیکند دست بزند ولی تمام مردم تصور میکنند که از عهده مملکت

داری که سخت ترین کارهاست میتوانند بر آیند » . سقراط این حرف را در بارهٔ مردم یونان زده‌است ، اگر زنده میشد و حالت کنونی انگلستان را میدید یك کلمه‌را از این عبارت پیش و پس نمیکرد ،

امروز ما مسائل مهمی در جلو داریم که باید بزودی حل‌شود ، راجع بکمی سرمایه نسبت‌بکار هائی که لازم است بقدری گفتگو و نزاع زیاداست که بیم‌آن میرود که صنعت های ما اهمیت خود را از دست داده و از قیمت آنها کاسته شود ، حفظ الصحه در مملکت ما خیلی کم است ، علم در مهد کودکی است ، کار های عمومی محتاج توجه بی اندازه است ، طرز مذاکرات مجلس ملی و مدارس خیریه و « اداره اشغال » مستلزم توجه خاصی است ،

اگر چه خوشبختانه ما بواسطه جمعیتهای خیریه و رحم بفقراءو قوانینی که برای دستگیری بیچارکان وضع شده و اهمیتی که باین گونه مسائل میدهیم مثل سایر ملل دوچار هرج و مرج و شورش نگشته ایم

این را باید دانست که صرف مال مهمترین واجبات اجتماعی نیست ، زیرا چنانکه « سویل » ، آن خانمیکه معروف بصحت رای و استحکام‌حجت و دلیل است میگوید « میخواهم یك سخنی بگویم و از اینکه مردم گفتهٔ مرا بدعت بدانند نیز هراس ندارم ، در شهری که مردم آنجا فقیر ترند صدقه دادن بایشان بی فایده تر است ، » ، مقصود این‌است که در دنیا چیزهای دیگری هست که از پول گرانبها تر است ، مجامله و اظهار محبت را مردم‌بیش از پول اهمیت میدهند و کسیکه وقت خود را بیهوده تلف کند چیزی گرانبها تر از طلا و نقره از دست داده است،

بنابراین دمیدن روح‌شجاعت و نشاط در قلوب فقراء خیلی بهتر از این است که ایشان را با پول دستگیری کنند و مساعدت حقیقی آن است که عقول مردم را ترقی دهیم و افکار ایشان را اصلاح کنیم نه اینکه متحمل رنج و محنت ایشان‌شویم زیرا هیچ معنی ندارد که طبیب و بیمار هر دو در بیماری شریك شوند ، گذشته از این کمك مالی بفقراء ایشان را به تنبلی عادت میدهد ، از انجام وظیفه دورمیکند، حب استقلال ایشان را میکشد ،

بنا براین هیچوقت کمك پولی بکسی‌نکنید ومروت‌و جوان مردی خود را

در این خرج کنید که وسیله برای او ایجاد کنید که بتواند بواسطه آن زندگی کند

هر یك از ما در زندگانی محتاج دیگری است ولی شخص عاقل برای برآوردن حاجات خود جز به بازوی خویش تکیه نمیکند ' زیرا کسی نمیتواند وسائل رسیدن دیگرانرا بازو و مقصد خویش فراهم کند ' و اغلب پولهائیکه باسم صدقه و احسان میدهیم حقیقتا بقصد احسان و رضای خدانیست ' بلکه برای نجات یافتن از وعده هائیست که داده یا میدهیم ' ولی نباید این افکار همت ما را در مساعدت دیگران سست کند ' زیرا این خصلت یعنی مساعدت بدیگران - اگر چه زیاد نباشد - دلیل شرافت نفس و پاکی سرشت است ' و هر چه این خوی در انسان قوی تر باشد شرافت او و عنصر او پاکیزه تر است ' (۱) مخصوصاً موقعی که این کار خیر از اغراض خالی بوده و از روی نیت خالص و محض جوانمردی باشد.

دیگر از کارهای پسندیده و نیکو فداکاری در راه وطن است ' تحمل زحمت

---

(۱) متاسفانه در بین ما یك فکر بسیار خطرناکی است که حتی ما آن وظیفه ارباب قلم است بعضی از فلاسفه پس از آنکه دیدند بشر آنطوریکه لازم و سزاوار است تربیت نخواهد شد شروع به بد گوئی و مذمت او کردند، گفتند نوع بشر خود خواه است ، و فا ، مروت ، جوان مردی ، ایثار ، راستی ، درستی و سایر صفات حمیده از دایره الفاظ تجاوز نکرده و احمق کسی است که گول آنها را بخورد ، این حرفها چون بنظر مترجمین تازه وخوش آیند می آید آنهارا فارسی ترجمه کرده اند و از آنجائیکه بیسوادی بر جامعه ما حکمفرما و اذهان مردم بی اندازه خالی است بزودی در میان جوانان و شاگردان مدارس انتشار یافت و تصور کردند که آدم باید همینطور باشد ، مخصوصا چون منبع این حرفها اروپا بوده و ما هم مجبوریم در زندگانی پیرو ایشان باشیم آقایان بتصور اینکه خود خواهی و بی مروتی فرنگی مابی است بان افتخار کردند ، درصورتیکه فرق بین آدم و حیوان همین است ، اگر نیم من جو در آخور یك خر بریزند نه تنها چیزی از آن برفیق خود نمیدهد بلکه او را با لگد از آن حوالی دور میکند، چرا ؟ برای اینکه شعور ندارد و نمیتواند بفهمد که دیگری مثل او گرسنه است، ولی آدم چون بزیور عقل آراسته است فکر میکند که رفیق او نیز دراین چیز حقی دارد هرچه عقل انسان بیشتر باشد خوی انصاف و جوانمردی و دستگیری دیگران دروی قوی تر است وهر چه جهلش بیشتر باشد این خصال در وی ضعیفتر است ، بچه ها ومردم وحشی مال مردم را بزور از دستشان میگیرند ولی انبیاء و فلاسفه دیگران را برخود ترجیح میدهند ، هموطنان ما برای اینکه بدانند مردم غرب چقدر بانسانیت و احسان اهمیت میدهند خوب است اداره اوقاف رو کفلر و مؤسسات خیریه و دارالایتامها و مدارس ملی و جمعیتهائیکه برای مساعدت بفقراء و مستمندان ایجاد شده است بخاطر بیاورند و شاید هنوز فراموش نکرده باشند که در سال قحطی که حاجی ها و کربلائیهای ایرانی گندم را احتکار کرده و از منظره فقرائیکه مثل برگ خزان کنار خیابانها افتاده بودند متاثر نشدند امریکائیان (چون از نعمت تربیت و خرد بیشتر بهره ور بودند) چه مساعدت های ذی قیمتی بفقراء نمودند

و سختی در راه ترقی وطن از مقدسترین واجبات است و هر اندازه این بارسنگین باشد و آدم را دوچار خسارتهای مادی و معنوی نماید باید شانه را از زیر آن خالی کند ، ژلبرت میگوید کسیکه از ترس مرگ یا خطر وظیفه خود را نسبت بوطن خویش انجام ندهد قابل زندگی نیست ، زیرا مرگ شربتی است چشیدنی ولی آنکه هر گز نمیمیرد نفس شریف است »

کارهای عمومی از قبیل تشکیل احزاب و جمعیتها برای انتخابات، نطق ناطقین در مجامع عمومی ، انجمنهای بلدی و عمومی کارهائی بیهوده و خیالی نیست ، زیرا انتخابات در موقع صلح با شمشیر زدن هنگام جنگ هیچ تفاوتی ندارد و فرقی که در میان است این است که در انتخابات جنگ و خونریزی نیست

انتخابات حقی نیست که ما از کسی بخواهیم . بلکه فریضه ای است که باید ادا نمائیم و خود را نیز برای اینکه لیاقت ادای آن را داشته باشیم مستعد و آماده کنیم .

کسیکه در ادای وظیفه ای که نسبت بوطن دارد با دیگران شرکت نکند حق ندارد در استفاده از نعمتهای آن با ایشان شرکت نماید زیرا چنانکه بیکون فرموده است مقصود از زندگی تنها رسیدن بمقاصد شخصی نیست .

ما هر اندازه خود خواه و منفعت پرست باشیم باید بدانیم که آن وقتی را که صرف کارهای اجتماعی میکنیم بهدر نرفته است

ارنولد میگوید « مساعدت بدیگران و محبت ایشان ، بر افراشتن درفش علم محو کردن جهل و نادانی ، از بد بختی مردم کاستن و عشق سعادت تمام مخلوقات دلیل تمدن حقیقی و انسانیت کامل است و ملتی که دارای این خوی باشند در مهد آسایش و سعادت خواهد غنود »

مارك اوریل میگوید « آن روحی را که خداوند بتو ارزانی داشته است طوری تربیت کن که شخصی با تجربه و نوع دوست بشمار روی ، وطنت را دوست بدار آنگونه صفات پسندیده را از خود نشان بده که اثبات آن محتاج دلیل و برهان نباشد یا سرباز فدا کاری باش که برای بدرود زندگی منتظر فرمان نقیب (۱) است » ما

[۱] رئیس لشکر در اشعار فارسی همه جا نقیب آمده و از این جهت ما آنرا استعمال کردیم

همه میتوانیم مردمی دوست کار و شجاع و وطن خواه حقیقی باشیم و بخوش بختی جامعه و برافراشتن بیرق فضیلت و کمال کمك نمائیم

فصل یازدهم
در زندگانی اجتماعی

ما ملت انگلیسی افتخار میکنیم که خانه هر یك از ما برای او بست است، ولی این کافی نیست زیرا باید منزل شخص پناهگاه دیگران نیز باشد و کاری کند که منزل او منبع فکری بوده و از مغز ساکنین آن افکاری تراوش کند که جامعه را مفید و سود مند واقع گردد،

منزل شخص باید محل سرور و شاد مانی و محبت و مهربانی باشد و گرنه منزلی که از این اشیاء خالی است اگرچه کاخی بلند و با باغی بهشت آسا باشد نمیتوان آنرا وطن و ملجا نامید چنانکه جسم بیروح را نمیتوان آدم گفت، این مثل چقدر نیکو و دلپذیر است « دل شاد خوشبختی ابدی است، ورق کمی آمیخته بترس از خدا بهتر از گنجی است آمیخته باندوه و غم، خوردن نان و تره با قلب فارغ و محبت دوستان خیلی گواراتر است از خورشهای شاهانه که با کینه و عداوت همراه باشد »

نیز در امثال آمده است «یك قطعه نان خشك با آسودگی خاطر بهتر از غذا های خوبیست که با درد و رنج آمیخته باشد »

امروز ما منزل خود را مثل سابق دوست نداریم، زیرا در زمان قدیم آنرا پناهگاهی میدانستند که ایشان را از ظلم حکام باستبدادامراء حفظ میکرد درصورتیکه امروز هم اگر چه قانون مردم را از ظلم و جور حمایت میکند منزل پناهگاهی است که مردم از رنج و محنت ایام بدان پناه میبرند، در حقیقت منزل بندری است که مردم در موقع طوفانها ئیکه در زندگانی وقوع ان حتمی است بدان پناه میبرند، آری از اصطکاك مصالح مردم با یکدیگر مشکلاتی برای انسان رخ میدهد که میتوان آنرا تلاطم دریای وجود نامید. ولی چیزیکه حیات را شیرین و گوارا میکند همین تلاطم و اضطرابات است و انسان را نیز از اجتماع گزیری نیست، آدم برای اینکه تنها

زندگی کند بدنیا نیامده و بلکه در بهشت نیز تنهائی لذتی ندارد ، چنانکه بر ناردن میگوید «تنهائی در بهشت نیز قیمتی ندارد » انسان در منزل خود نیز نمیتواند از دیگران مستغنی باشد ، ولی البته بتنهائی نیز احتیاج دارد . ما برای اجتماع تنها یا تنهائی محض خلق نشده بلکه برای هر دو آفریده شده ایم

زیبائی و خرمی طبیعت سرور و شادمانی دائمی است ، ولی قلبی که خود تاریك است نمیتواند از نور بهره مند شود ، پس لازم است که ما در کارهای خود اخلاص را پیشرو خویش قرار داده ، خویشان خود را احترام کرده و ایشان را دوست بداریم ، زیرا اساس تمدن حقیقی که بشر را بسر چشمه سعادت میرساند و چیزی که وجدان پاك و شعور شریف ما را زنده میکند و ما را بکارهای شریفی که فرشتگان مقدس نیز کاری بهتر از آن نمیکنند همین است

شاید منزل شما حقیر و غیر منظم باشد ، ولی شما باید از همانجا کسب قوت کرده ، وظایف خود را در آن باتمام رسانید ، هر قدر بیشتر در ترتیب آن زحمت بکشید خوشبختی شما بیشتر خواهد گشت ،

سخت ترین کارها تحمل حزن و اندوه و ظلم و توهین است ، هیچ نفسی تاب تحمل این بار را ندارد و محکوم بودن باعمال شاقه خیلی از آن آسانتر است ،

خوشبختانه مردم بد نفس بد اندیشی که برای ضرر دیگران کار کنند کم اند و در هر صورت علت این کار یعنی زیان رسانیدن بمردم کمی عقل و سنگینی دل و فساد ذوق میباشد ، بنا بر این با نهایت بشاشت و مهربانی و رأفت با مردم رفتار کنید و باید دانست که اظهار محبت با گفتن تنها کافی نیست ، بلکه باید عملا اخلاص را نشان داده و از سخنهای رنجش آوری که گاه گاهی بدون قصد از انسان سر میزند دوری کرد ، همه میدانیم که کوچکترین عبارتی از عبارات تسلیت یا تشویق آمیز چه تأثیر در انسان دارد ، شستر فیلد میگوید « از خیلی پیش این عقیده را یافته وهنوز نیز معتقدم که مهمترین چیزیرا که انسان نمیداند راه دوستی و دشمنی است زیرا ما بواسطه چشم پوشی که از غلط کارهای دوستان خود میکنیم بایشان زیان میزنیم و گذشته از آن گاهی ایشان را به بعضی کارهای بد تشویق هم میکنیم ما خود را نیز بواسطه پیروی هوی و هوس و تهور بیجا دوچار زحمت و بد بختی مینمائیم »

اغلب مردم مثل این است که تنها هستند و حتی در همان ساعتی که میان جمع و نزد دوستان خود نشسته اند در حقیقت گوشه نشین و عزلت گزینند، چنانکه ژان پول رشتر میگوید « ما در جزیره هائی متفرق ولی در یك دریا زندگی میکنیم» یعنی ما در اجسام خویش محبوسیم « در واقع هم ما حقیقت یاران وخویشان خودرا نمیدانیم و حتی افراد یك خانواده نیز از یکدیگر دورند و یك رابطه حقیقی بین ایشان موجود نیست و مصالح ایشان بخطوطی متوازی شبیه است که همه وقت با هم مقابل نخواهند شد، کیل میگوید « هیچ قلبی نمیتواند حتی نصف احساساتی را که در پشت لبخند ضعیف خویش پنهان کرده ایم در یابد »

ما بیشتر صحبتهای خودرا به گفتگوی ازهوا، آخرین رمانی که منتشر شده است خوبی و بدی همسایگان، وسایر چیزهائیکه نه اهمیت و نه بزندگانی ما ارتباطی دارند اختصاص میدهیم و بعد میگوئیم مردمان بی فکر کم عقل پرحرف و یاوه گومیباشند

کمتر کسی است که اهمیت ودشواری فن سخن گفتن و صحبت را بفهمد، زیرا برای جذب قلوب افراد خانواده تنها اخلاص و خیر اندیشی کافی نیست، بلکه قوت طبع و قدرت بر تعبیر لازم است، اگر در میان خانواده خویش کسی که این موهبت را دارا و بر جذب قلوب افراد قادر باشد نیابید شما این کار را عهده دار شوید

بسیاری از مردم افتخار میکنند که هر چه در دل دارند میگویند، راستی و صراحت گوئی بسیار خوب است ولی سخن گفتن انتخاب کلمات و افکار لازم دارد و اگر ما بخواهیم قلب مستمع را بخود جلب و بما و فایده ای برسانیم باید آداب معاشرت را کاملا رعایت کنیم، کسیکه همیشه دلتنك و عبوس است گذشته از اینکه دوستان اواز وی متنفر میشوند از زندگانی نیز نصیب و بهره ای نمیبرند و کسیکه از هیچ چیز شاد نمیشود گذشته از اینکه چهره شاهد خوشبختی را نخواهد دید شادی دیگران را نیزمکدر و عیش ایشان را هم منغص میکند، زیرا فراهم کردن وسایل خوشبختی دیگران محتاج شعوری زنده و ذوقی سلیم است و کسیکه دارای خصلت مذکور باشد قطعاً از این مواهب بی بهره است

با نرم خوئی و حسن معامله و شیرین زبانی میتوان به بسیاری از مقاصد خویش رسید و اغلب اشخاصیکه توانگر شده اند ثروت خود را فقط بوسیله حسن معامله

بدست آورده اند، چنانکه علت ناکامی بسیاری از مردم نیز بواسطه سوء معامله بوده است، در امثال آمده است « شخص را میتوان بواسطه معامله شناخت» معلوم است که رئیس الوزراء هنگام انتخاب وزرای خویش آن کسانی را که از بین رفقای او دانا تر و بلیغ تر و با اخلاقتر اند انتخاب نمیکند، بلکه اغلب اشخاصی را انتخاب مینماید که بواسطه خوش رفتاری و حسن معامله طرف اعتماد مردم واقع شده اند،

ما کسویل میگوید « اتفاق و اختلاف دو کلمه هستند که از موسیقی گرفته شده و معنی این دو کلمه در آنجا روشن میشود، زیرا خلاصه آن اتحاد یا اختلاف قلوب است »، آنجائیکه انتقاد لازم میشود باید کاملا لهجه را نرم و شیرین کرد مخصوصا اگر کسی را که انتقاد میکنیم طفل باشد، زیرا چنانکه رشتر میگوید عقل کوچک از چیزی که نزد اشخاص بزرگ اهمیتی ندارد متاثر میگردد، معروف است که روبنس بواسطه یک اشاره خفیفی که به یک بچه میکرد او را خنده یا گریه میانداخت

هر گاه خواستید کسی را نصیحت کنید باید غیر از خود او کسی آن نصیحت را نشنود ولی مدح و ستایش وی باید در انجمن و سر جمع باشد، زیرا نصیحت در پنهانی مؤثر واقع میشود وطرف را ممنون میکند و همانگونه مدح و ستایش آشکار همت ممدوح را بلند و او را تشویق مینماید

از لغزش و خطای دوستان چشم بپوشید زیرا « جوانمردی است عذر انگیز بودن » و از ملامت و توبیخ ایشان خود داری کنید و اگر مجبور شدید کسی را ملامت کنید باید بقدری مهربانی ولطف بخرج دهید که شکسته دل ورنجیده خاطر نگردد، مخصوصا در این موقع ابدا نباید اظهار خشم و غضب کرد بزرگی بخد ـ کار خود میگوید « اگر خشمگین نبودم ترا مجازات میکردم »، هنگامیکه خشمگین میشوید در سخن تعجیل مکنید بلکه بعد از فکر و اندیشه حرف بزنید، زیرا حسن معامله و نرمخوئی در انتقاد اشخاص و دقت در کار ها از روشنترین دلائل تربیت است

هنگام معامله و صحبت آنطوریکه لازم است ادب را رعایت کنید وهیچوقت فراموش مکنید که مرگ شاه و گدا را باهم یکسان میکند، در حالت غضب یا بی اعتنائی از دوستان خود جدا مشوید مگر اینکه مجبور باشید، زیرا این کار گذشته از اینکه مخالف اصول ادب است ممکن است منتهی فراق ابدی شود

بعضی سخنهاست که مثل اشعه افتاب روح را خرم میکند و برخی کلمات است که مثل تیر زره شکاف وارد قلب میشود، معلوم است که شخص عاقل کدام قسمت آنرا انتخاب میکند، هربرت میگوید «سخنان شیرین زحمتی ندارد ولی فواید بسیار بما میرساند» با همه اینها لازم نیست که همیشه آدم حرف بزند، یك نگاه مسیح به پطرس وقتیکه نبوت او را انکار کرد کافی بود که او را مدت عمر بگریه وادار کند همانگونه که یك نگاه عتاب آمیز برای گله و سرزنش کافیست برای خاتمه دادن به یك فراق طولانی و تجدید دوستی و محبت نیز یك نگاه مهر آمیز کافیست و یك لبخند میتواند تمام کدورتها و رنجشهای سابق را بر طرف کند

اینقدر آمیزش و تردد بر دوستان که موجب ملال گردد خوب نیست و از قدیم گفته اند «زرغباً تزدد حبا» از اظهار احساسات خود مترسید، با همه مهربان و دوست باشید و باید اخلاص و خیر خواهی خود را با روشنترین دلیلی نشان دهید نرم دل و سریع التأثیر و در احساسات خویش راست و مخلص باشید و بدانید که مهربانی و نرمخوئی بیش از احسان، مردم را راضی میکند، خیر اندیشی و اخلاص گرانبهاتر از زر و سیم است، یك سخن نرم سرور و محبتی را در قلب مخاطب شما تولید میکند که بخشش و هدیه نمیتوانند

در انتخاب دوستان بصیرت و دقت بکار برید زیرا دوستان چنانکه سپنسر میگوید «از بزرگترین زیور های حیات و گرانبها ترین انها میباشند»، بگفته جورج هربرت دوستان خود را «از کاملترین مردم انتخاب کن تا خود نیز از ایشان بشمار روی» در امثال مردم اسپانی است «بگو با چه اشخاصی دوستی تا بگویم تو چه کاره هستی (۱)»

محبت، چنانکه لیلی میگوید «گوهر گرانبهای زندگانی است»، کسی که دوست ندارد واقعاً قابل ترحم و سزاوار است که برای او ماتم بگیرند، ولی البته مسؤل این تنهائی خود او است بزرگی میگوید «دست زمانه هیچکس را باندازه آنشخص که هیچ قلبی شریك دردهای درونی او نیست بدبخت نکرده است» آیا بعد از این هم بتنهائی میل و رغبت خواهیم کرد؟

بعضی اشخاص بواسطه شکایت و گله ای که از دوستان خود دارند به تنهائی

---

[۱] یك شاعر فارسی این مضمون را چه خوب نظم کرده است:

تو اول بگو با کیان دوستی — من آنگه بگویم که تو کیستی

همان قیمت آشنایان تو — عیاری است بر ارزش جان تو

و گوشه گیری میل میکنند، ممکن است که ایشان بموقع و شکایتشان بجاباشدولی باید صبر را پیشوای خود قرار داده و فکر کنند که اگر خود جای اشخاصی بودند که از ایشان گله مندند چه میکردند؟ پس در مفارقت دوستان عجله نباید کرد زیرا البته برای هر کس اتفاق افتاده است که از دوستی رنجیده و پس از دو روز تأمل نظر او تغییر کرده و با کاغذی مبنی بر سر زنش و توبیخ بکسی نوشته و چون یك روز ارسال آن تاخیر افتاده دیده است که صلاح در نفرستادن آن کاغذ است

بنا بر این با دوستان خویش گرم و نزدیك باشید ولی البته باید دوستانی را انتخاب کنید که طرف اعتماد باشند والا نداشتن دوست خیلی بهتر از آن است که دوستدار آدم مردمان غیر معتمد یا اشخاص نا درست باشند، در امثال آمده است «با اشرار فتنه جوی معاشرت مکن و راه ایشان را مگیر، زیرا آنسان تا کار بدی را مرتکب نشوند، یا شخصی را هلاك نکنند نمیخوابند، چه از ارتکاب گناه کاری ندارند و از چیزی غیر وشتکاری لذت نمیبرند، ولی راه اشخاص نیك نفس از نده این است که رو بسر حد کمال سیر میکنند»

معاشرت با اشرار و مردم احمق خطاست ولی دشمنی را نیز نباید با ایشان کرد، زیرا عده زعده ایشان زیاد است، پس باید طوری شخص با ایشان از روی نرمی و مهربانی رفتار کند که اذیت ایشان بدو نرسد، زیرا چنانکه گفتیم لطف و مهربانی چیز ارزان و بی زحمتی است که بیش از زر و سیم و گوهر های گرانبها کار میکند، از نکات لامب است «ارمغان و هدیه غالباً محبت را زیاد تر میکند و برمخوئی و صبر و موافقت مفید تر از آن است»

دوستان شما حق دارند که چیزهائی را که ممکن است شما از آنها مستغنی باشید از شما بخواهند ولی حق قرض خواستن ندارند، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید «نه از کسی قرض کن . نه کسی را قرض بده زیرا قرض دادن آدم را هم بو دوست و هم بی پول میکند و کسی که قرض میکندالبته مقتصد نیست» حضرت سلیمان میفرماید «کسیکه مردم را ضمانت کند پشیمان میشود و کسیکه ضمانت را بد بداند آسوده و فارغ لبال زندگی را بسر میبرد»

دوستان مارا از خطر ها و غمهای زیادی حفظ میکنند، پس وقتیکه بیافتن دوستان

موافقی موفق شدید ایشان را حفظ کنید، شکسپیر چه خوب میگوید « روابط خود را با ایشان با زنجیری از آهن محکم کنید »، هیچ وقت موجبات شکایت و گله دوستان را فراهم مکنید، اگر مرگ مارا از یاران خویش جدا کرد بایدامیدوار باشیم که روز قیامت دیدار ایشان را باز ببینیم، البته این امید درد مفارقت ایشان را دوا نمیکند ولی مقداری از حزن و اندوه ما کاسته خاطر ما را تا یك اندازه تسلیت میدهد

مهمترین مسائل زندگی مسئله ازدواج و انتخاب همسر است، بزرگترین لوازم این مسئله توافق و محبت است، سیمونید (۱) میگوید « هیچ نعمتی بزرگتر از یك همسر خوب و هیچ مصیبتی از زن بد نیست » در امثال آمده است « زن بد مثل یك منجلا بی است و اگر انسان در یك خیمه زندگی کند بهتر از این است که در یك باغ دلکشا با همسر غیر موافقی باشد (۲) »

در مسئله انتخاب زن اظهار رای نمودن خیلی سخت است ولی بعضی نصایح که بنظرم مفید است ذکر میکنم. در کوچکی زن گرفتن خوب نیست، بقصد پول یا نداشتن پول زن را اختیار مکنید، وقتی باین کار مهم اقدام کنید که کاملا برای تحمل بارهای آن مستعد باشید از اینجاست که بعضی اشخاص ازازدواج خویش خرسند و گروهی پشیمان و نا راضی میباشند، ازدواج مسئولیت بزرگی بگردن آدم میگذارد فریب ظاهر را مخور و بدون دقت کامل و تحقیق عمیق باین کار اقدام مکن، زیراچنانکه تیلور میگوید « زن گرفتن مثل حرکت دادن چشم و جمع کردن انگشتان نیست بلکه مسئله ایست که بقلب و عقل اختصاص دارد » زن خوب در زندگانی مادی و معنوی هر دو بازوی مرد است ولی البته عشق و محبت لازم است، شکسپیر میگوید « عشق چیزی است که اگر بقلب مردم فرومایه وارد شود در طبایع خویش احساس

---

[۱] سیمونید از مشاهیر شعرای یونان بوده است [۵٦٦ — ٤٤٦ ق ۰ م]

[۲] این موضوع را سعدی مثل سایر موضوعها بهتر از تمام مردم بیان کرده است. چنانکه میفرماید

زن بد در سرای مرد نکو — هم در این عالم است دوزخ او

نیز میفرماید :

تهی پای رفتن به از کفش تنگ — بلای سفر به که در خانه جنگ

زن خوب فرمانبر پارسا — کند مرد درویش را پادشاه

شرافتی میکنند که قبل از آن فاقد آن بودند » در صورتیکه عشق در مردم فرومایه این تأثیر را داشته باشد در اشخاص شریف‌النفس گرانمایه‌چه تأثیری خواهد داشت

ترتلیان میگوید « هرگاه ازدواج با خوشبختی همراه گردد وصف آن خوش بختی از قدرت بشر خارج است ، زیرا همین مسئله است که دو نفر را در اوقات شادی و غم ، توانگری و درویشی ، راحت و سختی ، مربوط میکند ، هیچ رازی را از هم پنهان نمیکنند و از زندگی سیر نمیشوند »

البته اختیار همسر برای این است که شخص در اوقات خوشی و سختی ، توانگری و درویشی ، صحت و بیماری ، باوی زندگی کند ، او را دوست و محترم بدارد تا دست مرگ ایشان را از یکدیگر جدا کند ، متلی میگوید « ازدواجی که با خوشبختی توأم باشد ابتدای حیات و سعادت جدید و اساس کار های بزرگی است ، تنها فرصتی است که بواسطه آن لغزشها و جنون ایام گذشته را فراموش و با شجاعت و قوت و امید آینده از نو شروع بکار میکنیم ، منزل خود را نمونه‌خوشبختی‌حقیقی دائمی می بینیم ، زیرا زن و مرد ، پدر و مادر ، برادر و خواهر همه یکدیگر را مساعدت میکنند ، اخلاق هم‌را میدانند ، برای ترقی و سعادت‌هم کارمیکنند ، زیرا میدانند که همه از یك پیوند و یك خون اند سعادت این سعادت آن و افتخار آن افتخار این است ، اگر دردی به یکی رخ دهدهمه متألم میشوند و اگر ضعفی به یکی وارد شود همه آنرا ضعف خود میدانند ، عیب یکی از ایشان تمام افراد خانواده را تنکیس و افتخار او همه را مفتخر و سرافراز میکند ، بنا بر این همه برای اصلاح و تهذیب یکدیگر میکوشند و باین واسطه خانواده خود را باوج خوشبختی و عزت میرسانند »

بعد از قضیه ازدواج ناچار مسئله اولاد بمیان میاید ، انسان در مقابل اولاد خویش مسئولیت بزرگ نگردن دارد و باید انرا انجام دهد ، بعضی اولاد خود را مهمل گذاشته و اگر کسی راجع بتربیت آنان با ایشان گفتگو کند جواب‌میدهندکه هر آنکس که دندان دهد نان دهد ، خداوندی که ایشان را بوجود آورده وبه کالبد ایشان روح دمیده البته ایشان را در گرداب پریشانی و بدبختی غرق نخواهد کرد بزرگی جواب این حرف را داده و اینك ما نقل میکنیم « هیچ کس حق‌ندارد اولاد خود را به بهانه های بی اساس مهمل گذارده ایشان را تربیت نکند ، اگر این حرفها

صحیح باشد باید آنها را غذا هم نداد و بامید اینکه خداوند برای آنان دایه و پرستار بفرستد ایشان را رها کرده و زحمت بزرك کردنشان را نیز بگردن نگرفت »

هر طفلی که در مکتب وی ایمان بخدا و اخلاص در عمل مستحکم تر باشد در تحمل بار های سنگین زندگانی با تاب تر و توانا تر خواهد گشت

لذت زندگانی را با داشتن اولاد کسی میداند که آنهارا دوست بدارد ، کارهای اطفال ، بواقصی که از ایشان سر میزند ، خنده های بلند طهارت آمیز ، خشمهای بی کینه و آنی ، چهره های با عصمت و بی گناه ایشان خیلی دلپذیر است ولی برداشخاصی که بچه را دوست میدارند و از انس با ایشان شاد و مسرور میگردند ، تیلور میگوید « کسی که زن و اولاد خودرا دوست نمیدارد مثل کسی است که حیوانهای درنده‌ای را نان میدهد ، مشقت و رنج زندگانی را تحمل میکند وهیچوقت از سعادت کامیاب نمیگردد . اینکه خداوند محبت زن و اولاد را بر ما واجب کرده برای این است که وسیله دلخوشی و خوشبختی داشته باشیم »

فصل دوازدهم

در کوشش

اسراف بدترین چیز هاست مخصوصاً در وقت زیرا هیچ روزی مکرر نمیشود و هر ساعتی که گذشت بر نمیگردد ، وقت بزرگترین نعمتهائیست که خداوند به بندگان خویش ارزانی داشته است ، این نعمت همینکه از دست رفت دیگر با هیچ قدرت و قیمتی نمیتوان آنرا بدست آورد ، بنا بر این در این ساعات گرانبها باید کاری کرد که بعد موجب پشیمانی و ندامت گردد ، هیچ قولی دردناك تر از « وقت گذشت » یا « فرصت از دست رفت » یا « اینکار در آنوقت ممکن بود » نیست ، وقت امانتی است که بما سپرده شده ومسئول آن میباشیم این امانت را نباید ضایع کرد ، دریدن میگوید « همانگونه که باید از خواب و خوراك کاست باید بوقت افزود » نیلسون میگوید علت تمول هنگفت من این است که همیشه ربع ساعت پیش از وقت معین درجائی که لازم بوده است حاضر شده ام . لوردمیلبورن میگوید « آنچه باید باطفال گفت فقط همین کلمات است : حیات شما بسته بخود شما ست هر اندازه زحمت بکشید و کوشش کنید بهمان اندازه پیشرفت میکنید و یا گرسنه میمانید »

کوشش تنها یگانه عامل پیشرفت درزندگانی نیست بلکه از مهمترین عوامل تربیت و تهذیب اخلاق نیز بشمار میرود ، تیلور میگوید «هیچوقت تنبلی مکن و عقل خود را بچیزهای مفیدمشغول ساز ، زیرا فسادبروحی که تنبل است سرایت کرده ، جسمی را که مشغول نیست بخود مشغول میدارد ، کسیکه صحتش خوب باشد ، پیروی شهوت را نماید در ورطهٔ بدبختی و مصائب و فتن غوطه ور خواهد شد ولی کار مأمنی است که انسان را از وسوسهٔ شیطان حفظ میکند » کرل میگوید « دنیاو وقت هر دو برای تجربه مردم خلق شده است ، در این دنیاست که باید انسان خود را برای آخرت مستعد کنند و امروز است که باید سعادت آتیه خود را فراهم‌سازد »

هر کاری را که ما برای سعادت دیگری یا تهذیب اخلاق او بکنیم از بهترین آمال انسانی و بزرگترین آرزوهای اوست

حکایت میکنند که پیرده مدیسیس از نقاش معروف منیکل آنژ خواست که مجسمهٔ او را از یخ بسازد ، ما همه میدانیم که این کار عبث و تلف کردن وقت نتیجهٔ نداشته و بکسی که این تقاضا را کرده است میخندیم ولی همهٔ ماپیرده مدیسیس هستیم و اغلب اوقات خود را بکار های بیهوده تلف میکنیم ،

همهٔ ما بقول آمتیك « از کوتاهی عمر شکایت میکنیم ، در صورتیکه از همین عمر کوتاه خود نیز نتیجه ای نمیگیریم و بیشتر آنرا در کار های بیهوده بلکه مصر تلف میکنیم » هر وضعی را بخواهید برای کار و کوشش پیدا کنید و هر اندازه بخواهید آنرا بستائید غیر از این نمیتوانید برای آن تعریفی پیدا کنید که یگانه عامل پیشرفت و خوشبختی است ، سکسبرون میگوید « برای پیشرفت و رسیدن بمقصود سه چیز لازم‌است اول‌شجاعت ، دوم شجاعت ، سوم شجاعت » ولی‌من‌میگویم اول ثبات ، دوم ثبات ، سوم ثبات

کار ه‌ما نکو نه که برای‌عقل‌مفیداست‌برای بدن‌نیز مفید میباشد، زیرا بیکاری‌موجب پریشانی فکر میگرددو پریشانی‌فکردیگر وزبیش‌اززحمت کاردریکهفته صحت بدن‌صدمه میزند، بیکاری نظام زندگی را نیز مختل میکند ولی‌مشغولیت زندگی انسان‌رامنظم کرده جسم او را صحت میبخشد ، کارهای بدنی موجب قوت بدن و کارهای عقلی موجب

قوت عقل میگردد و فکر را از پرا کندگی و پریشانی حفظ میکند

شخص باید در کاری که مشغول است عقل خودرا کار برده ودر این راه تاحد امکان زحمت نکشد والا قوای عقلی او خموده و خاموش خواهد گشت هوش قوه ای است که کار یا ثبات یا خستگی نمیتواند آنرا ضعیف کند

جورج الیوث آن خانمیکه شهرت نویسندگی او از تعریف مستغنی است اشخاصی را که میگفتند روحی که در افسانه های او هست وحی یا الهام است استهزاء کرده میگوید زحمت و پشت کار است که این رونق و حلاوت را بـآثار ادبی من بخشیده است .

کار و زحمت هر اندازه سخت وجان فرسا باشند از گدائی و احتیاج خیلی آسان تر اند ، بنا بر این آیا نباید هر کسی بکوشد تا از دیگران مستغنی شده و دست حاجت باین و آن دراز نکند ؟

فرانکلن میگوید « دهقانی که روی دو پا ایستاده خیلی بهتر از امیری است که بر دو زانو نشسته است »

کوبیت در مقدمهٔ نحو و صرف خود میگوید وقتی که من سرباز بودم و مزد خیلی کمی را میگرفتم دستور زبان را آموختم ، کیف اسبابم را جعبه کتب قرارداده بودم ، بجای میز یك تخته را بر زانو میگذاشتم ولی بقدری زحمت میکشیدم کـه در مدت یکسال بمقصود خویش نایل گشتم ، پولی که نفط بخرم نداشتم و روشنائی کـه داشتم فقط آتشی بود که شبهای زمستان روشن میکردیم ، برای خریدن قلم و کاغذ بی اندازه پرا کنده خاطر بودم زیرا هیچ نداشتم

از گفته های اوست « خوب بخاطر دارم که روزی چهار شاهی را از مواجب خود گم کردم ، بی اندازه از این قضیه اندوهگین و پریشان خاطر گشتم ، مثل بچه خود را در رخت خواب انداخته و میگریستم ، آیا بعد از این هیچ جوانی حق دارد که در رسیدن بمقصود خویش عذر تراشی کند ؟ » واقعاً هم این شخص نمونه بسیار کاملی از جدیت و نشاط میباشد ، بیکون میگوید « اغلب فایدهٔ قوت نفس و ثروتی را که خداوند از این راه بایشان ارزانی داشته فراموش میکنند ، بیشتر اعتماد ایشان بمال و خیلی کم تکیه شان بقوت نفس است ، در صورتیکه استقلال و عزت نفس بر شخص

واجب میکنند که از شربت دیگران ننوشد و جز از عمل خویش نان نخورد ، برای تحصیل معاش خویش کار کند واز کار های خود بهترین فواید رادرنظربگیرد» ایمرسون میگوید« خداوند امر فرموده است که آدم کار کند دیگر باو مربوط نیست که آیا مزد کار خود رادریابدیا خیر ، بدون شبهه جزا از جنس عمل است ، اگر شما کار خود راخوب انجام دهید احساس یکسر وروشادی میکنید که خود بهترین مزد هاست ، زیرا جزای کار هـای نیکو انجام دادن انهاست ، سر والتر اسکات حکایت میگوید که میکیل اسکات جادو گر بزرگ معروف نتواست خود را ازشیطانی که درخدمت او بود حفظ کند مگر بعد ازاینکه خود را بکارهای مستمر دائمی مشغول کرد ، زیرا شیطان همینکه اردرون کسی رانده شد بزودی بر میگردد، اگر دید قلب اوخالی است هفت شیطان دیگر را نیزباخودمیاورد

تنبلی راحت نیست ، بلکه انسانرا بیش از کار خسته میکند ودر میان رومیان این مثل ساری و متداول بود « راحت بدون کار خیلی سخت است »

در کار ها شتاب و عجله مکنید ، زیرا دنیا با تأنی خلق شده است این مثال سویسی که در صحبت جوانان کوهگرد گفته میشود چقدر با مغز و پر معنی است ، «آهسته بروید تا زود برسید» حقیقتاً هم کسیکه در رفتن تأنی میکند ، ودتر میرسد ، از مثال عربی است « عجله از شیطان و صبر کلیدفیروزی است » اغلب تصور میکنند که سرعت صرفه وقت است در صورتیکه این بکلی اشتباه است ، درست است که نشاط در عمل لازم است ولی بهتر این است که کار خود را خوب انجام دهیم نه زود، (۱) علاوه کاری را که انسان میخواهد باسرعت انجام دهد خیلی خسته کننده و محتاج کوشش بسیاراست ، عجله تنها کاررا خراب نمیکند بلکه شخص را نیز ضعیف مینماید، یکی از بزرگان میگوید « کار خود را بدون عجله و شتاب انجام دهید ، هرچیزیکه مانع تقویت فکر خود میدانید آنرا از خود دور کنید، خوب فکر کنیدو کاری راانتخاب کنید که برای خود مفید میدانید ، بدانید که سالهای متمادی نمیتوانند کاری را که بدون دقت انجام داده شده است اصلاح کنند» هیچوقت از حرکت باز بایستید زیرا عمر باسرعت برق میگذرد، بلکه باشجاعت و استقامت سیر خود را ادامه دهید وتادم مرگ کار کنید وچیزی را ازخود باقی نگذارید که دست روزگار نتواند آنرا ازصفحه وجود بزداید، زیرا نام نیك زندگانی است که انسان بعد از مرگ میکند

(۱) چو افتد صید نیکو دیر در دام با است از رود نا نیکو سرانجام (جامی)

بنابراین نباید اندکی غافل نشست بلکه باید بدون شتاب وعجله بکار خودادامه داد ، زیرا چنانکه گفتیم عجله و شتاب بزرگی کار را دشوار تر میکنند ، صبح زود از خواب برخیزید ، عضلات و عقل خود را هم ورزش وهم راحت دهید ، بقدر کافی بخوابید ، معده خود را بیهوده پر مکنید ، بدانید که پریشانی فکر ، غم و اندوه ، بی صبری و تنگ حوصلگی کاری را انجام نمیدهند ، بلکه پس از مدتی حیات شما را نا بود یا شما را در امراض وبیماریهای خطرناك خواهند افکند ، ولی اگر در موقعی که می‌بینید. بکران چرخ بخلاف آرزوی شما درحرکت است صبر و آرامش رااختیار کنید ممکن است گردش روزگار تغییر کرده و فرصت رسیدن بمقصود خویش بیابید ، همینکه در فکر یا اعصاب خویش احساس خستگی نمودید استراحت کنید و بعد از اینکه قوت و نیروی خود را از سر گرفتید دوباره مشغول شوید کار های خـود را بانهایت دقت وصحت انجام دهید واز سختی و صعوبت آن نهراسید ، فتح و فیروزی دوك ولنتون بواسطه این بود که بی اندازه در اطراف کار دقت میکرد ، مقدار ذخایر و لوازم قشون را تفتیش مینمود و حتی از تفتیش کاه و جو اسبان لشکر نیز غفلت نمیورزید ، این است که میگویند ولنگتون تمام صفات ریاست و بزرگی را دارا بود و از این جهت است که او را به مهارت و خرد ودانش ستوده اند (۱)

فایده ، اغلب در ضمن عمل حاصل میشود چنانکه کریستف کولومب امریکا را درضمن جستجوی راه هند پیدا کرد ، گوته نیز حکایتی از شاوول نقل میکند که بحکایت کولومب شبیه است ، میگوید او در حینیکه الاغهای پدرش راجستجو میکرد به یافتن یك مملکت موفق گردید ، راجع بکوشش وجدیت درعمل ، فرانکلن یك جمله بسیار پر معنی را از خود بیادگار گذاشته است ، میگوید «برای انجام وظیفهٔ خویش عزم خود را جزم کن و آنچه را عزم بر انجام آن کردهٔ باتمام برسان »

بعضی تصور کرده اند که هوش و ذکاوت کافی است و جای سعی و عمل رامی گیرد ولی این اشتباه است ، زیرا باهوش ترین مردم جز بواسطهٔ سعی و عمل شاهـد مراد را در آغوش نگرفته اند ، در اینکه مردم ازحیث هوش و ذکاوت بایکدیکر تفاوت دارند شکی نیست ، دو نفر را که از حیث سن مثل یکدیگرند ولی از حیث هوش یکی

(۱) فلك چشم بزرگی کند نگاه در آنك بهانه‌هیچ نیارد ز بهرخردی کار (ابوحنیفه اسکافی)

بر دیگری برتری دارد در نظر بیاورید ، اگر آن شخص که هوش و ذکاوت او زیادتر است تنبلی را شعار خود کرده وسعی وعمل را باهوش وذکاوت خویش توأم نکند حققاً آن دیگری بواسطهٔ سعی وجدیت از وی جلو خواهد افتاد

زیرا کسیکه عشق کار در سر دارد اگر چه هوش و زیرکی زیادی نداشته‌باشد برآن حکیم خردمندی که کار نمیکند تفوق و برتری خواهد جست ، ولی متاسفانه قوت هیچ بزرك و نیروی هیچ توانائی نمیتواند کسی را که طبعاً تنبل و یا دارای نقص در عمل است جدیت و پشت کار ببخشد ، از بزرگی روایت میکنند که برادر دهقانی داشت که باصطلاح تنبل تشریف داشتند ، روزی نزدبرادر خویش آمده وازوی خواهش کرد که او را مساعدت کند تا در شمار مردان بزرك و نامی در آید ، گفت : اگر گاو آهن شما شکسته است من میتوانم آنرا اصلاح کنم و اگر گاوت مرده است حاضرم بجای آن گاو دیگری برایت بخرم ، ولی روح بزرگی ولوازم شهرت را من نمیتوانم درتو خلق کنم »

میلتون آن شاعر بزرك ونامی دارای هوش وذکاوت‌زیادی نبود ولی پشت کار وهمت خستگی ناپذیر وی او را بدان بزرگی و عظمت ادبی رسانید ، میگوید « در فصل زمستان قبل از سپیده دم از خواب بیدار شده و بمطالعه بهترین کتب ادبی و آثار بزرگترین ادبا و نویسندگان میپرداختم ، در تابستان نیز قبل از اینکه خروس بیدار شود از خواب بر میخاستم و بعد از آنکه تغذیهٔ روح وتقویت فکر بکارهائیکه موجب تقویت و صحت جسمم باشد مشغول میشدم ، سپس واجبات مذهبی ووطنی خود را انجام میدادم »

از کار خود ملول و دلتنك مشوید ، بلکه با نهایت سرور و نشاط بانجام آن پرداخته مشکلات آنرا بواسطه تحقیق در علل و اسباب آن رفع کنید

شخص هر چند بیشتر از کار خویش شاد ومسرور باشد پیشرفت او در آن‌کار بیشتر خواهـد بود و اگر چه کاری که بدان شروع میکند نخست سخت یابی فایده بنظر آید اگر باقلبی شاد و قدمی ثابت وغیر متزلزل آنرا ادامه‌دهد صعوبت آن بزودی برطرف و فواید بزرك آن نیز معلوم خواهد شد

بعضی میپرسند که چند ساعت خواب برای آدم لازم است ؟ این سؤال مهمی

است ولی کمی و زیادت آن باختلاف اشخاص تفـاوت پیدا میکند ، هر کس باندازهٔ احتیاج خویش باید از نعمت خواب بهره برده و محققاً آن وقتیکه در خواب راحت و شیرین صرف میشود بهدر نرفته است ، زیرا خواب برای نشاط بخشیدن اعصاب بهترین وسیله است و اهالی شهر برای اکتساب این نشاط وسیله دیگری ندارند

ترتیبی که سرادوار دکوك اتخاذ کرده بود از این قرار بود:

شش ساعت میخوابید ، شش ساعت بخواندن حقوق میپرداخت ، چهـار ساعت صرف عبادت میکرد و باقی وقت را بمشاهدهٔ جمال و اسرار طبیعت میپرداخت ، سرجانز این ترتیب را تغییر داده و شش ساعت صرف خواندن حقوق و هفت ساعت صرف خواب میکرد ، ده ساعت بکار های دنیوی میپرداخت و باقی ساعات بکشبانه روز را صرف عبادت و کار هائی مینمود که موجب رستگاری آخرت است ،

ولی بعقیده من هفت ساعت برای خواب کافی نیست وباید انسان اینقدر بخوابد که وقتی بیدار شد بتواند از عهده کار های خود بر آید یعنی کاملا خستگی او رفع شده باشد . در موقع حزن و اندوه کار بهترین درمان است زیراچنانکه شالمرس میگوید «سعادت غیر از محبت و کار و امید چیز دیگری نیست» همیشه خود را مشغول دارید زیرا در کار راحتی موجود است که آمیخته بهیچ کدورتی نیست ، با روزگار مخالفت و معاندت مکنید زیرا هیچکس نمیتواند امواج حوادث را تغییر داده یا حرکت چرخ را برگرداند بلکه شخص عاقل باموج همراهی کرده و بکمك او خود را بساحل می رساند ، اگر زمانه شما را مجبور کرد که با روش وی مخالفت کنید نهایت پایداری و قوت قلب را بکار برید ، کنجلی دراین خصوص میگوید «کسیکه قانون زمان راحقیر میشمارد مثل کسی است که باشربعت ادب بازی میکند ، قوای طبیعت را برضدخویش تحریك مینماید ، زمانه برای گوشمالی چنین شخص تمام قوای خود را جمع کرده و بدون اینکه او را از وقت انتقام خبر دهد از وی انتقام خواهد کشید ، اما کسیکه اقتضای زمان و ناموس طبیعت را رعایت و با کمال حزم و اخلاص آنرا پیروی کند روزگار با وی مساعدت خواهد کرد ، همه جا موفق و کامیاب خواهد گشت ، حتی آفتابی که بالای سر او میدرخشد ، زمینی که بران راه میرود نیز باوی یاری خواهند نمود ، زیرا او با این کار مطابق میل آفرینندهٔ کائنات که قوانینی قوی تر از ارادهٔ بشر در کون ایجاد کرده است رفتار مینماید

فصل سیزدهم
در اعتقاد

از احصائیه ملل معلوم میشود که از بین ۱٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر از ساکنین کره زمین ۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ پیرو کیش بودا و ۳۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تابع دین مسیح و ۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر دارای مذهب برهما و صد و پنجاه ملیون متدین بدیانات اسلام میباشند (۱) سلدن چه خوب میگوید «مردم ادعا میکنند که همه پیرو یك دین اند و از این لحاظ با یکدیگر تفاوتی ندارند ، این مجامله و خوشامدگوئی برای این است که بتوانند آسوده و بدون دردسر بایکدیگر زندگی کنند و الا اگر با دیده دقت نگاه کنیم می بینیم هیچ دو نفری از تمام جهات دیانات ایشان بهم شبیه نیست »

این مسئله چیزی غریب و شگفت آور نیست ، زیرا در صورتیکه ما چیزی از حیات دنیوی خود نمیدانیم بکنه امور اخروی چگونه میتوانیم پی ببریم ؟ و معلوم است که یك امر مبهم و تصوری موجب اختلاف تصورات میگردد ، کانون لدون میگوید « آخرتی موجود است یا نه ؟ من کار ندارم ، ولی در دنیا اسراری است که از حد حصر خارج است ، اگر شما بگلگشت یك گلستان بروید ، برگهای با طراوتی را که از قدوم بهار خبر میدهند بنگرید ، از هر کنار آثار قدرتی می بینید که رؤیت لمس ، فهم ، تصور آن از قدرت شما خارج است ، این قدرتی را که نه شما می بینید ، نه با قوهٔ لامسه آنرا ادراك میکنید ، نه آواز آنرا میشنوید در همه جا و همه چیز موجود است »

---

(۱) تاکنون کسی نفوس مسلمین را تا این اندازه کم ننوشته است شاید این مطابق احصائیه آنروز بوده است اما مع ذلك در اینجا حرف امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان بخاطر میاید که می گوید : اروپائیان از جمله تبلیغاتی که بر ضد مسلمین میکنند کم شمردن نفوس ایشان است ، انسان وقتیکه عده نفوس یك شهر را بطور تقریب میداند وبعد به یکی از جغرافیهائیکه نفوس شهر ها را از احصائیه های اروپائیان نقل کرده اند رجوع مینماید می بیند کاملا حرف امیر عبدالرحمن خان صحیح است ، در هرصورت نفوس مسلمین مطابق احصائیه های سال ۱۳۲۴ هجری به سیصد ملیون بالغ میگردد وخیلی مضحك است که جغرافیهای کلاسی ایران بیش از دویست و دوازده ملیون ننوشته اند . شاید این هم یك فرنگی مابی است

شك و تردید اساس فلسفه است ، درصورتیکه ما درعالمی پراز اسرار زندگی میکنیم وداستن منشأ کوچکترین حیوان یاضعیفترین گیاه از دایرهٔ توانائی ماخارج است ، چگونه میتوانیم بکنه یك چیز بی انتها پی بریم؟

دکتر مارتینو میگوید « ما اعتراف میکنیم که کار گاه وجود را خداوندجل و علا اداره میکند، زیرا درحینیکه گرد و غباری را که کار های روزبر انگیخته است با شبنم فرومینشاند ، انظاری را که اسباب ملال، خسته کرده است،باین فضای بی‌پایان جلب کرده متأمل وامیدوارد ، در آن هنگام که می‌بینیم بساط زمین مثل یکدشت زیر این گنبد کبود که با چراغهای ستارگان زینت شده امتداد یافته است ذات مقدس او را می بینیم که ازهر جانب مارا احاطه کرده است ، بدن مارابوسیله هوای شبگیر ملزره در آورده ، انظار ما را بواسطه یك نور قدیمی که از آسمان سوی ما میفرستد بخود جلب میکند »

استوار میل میگوید « حیات انسان ازهرجهت باسرار تاریك‌احاطه شده است وقتیکه این اسرار را در نظر میاوریم دائرهٔ تجربیات خود را مثل یك جزیره بسیار حقیر و کوچکی می‌بینیم که دریك دریای بی‌پایان واقع شده است ، هرچه بیشتر باین دریای پهناور نگاه میکنیم میل ما به داستن انتهای آن شدید تر میشود و هر چه مرغ خیال را بیشتر پرواز میدهیم وسعت و عظمت آن در نظر بیشتر و حقیقت آن تاریکتر ومبهمتر میگردد، چیزیکه این اسرار رابیشتر تاریك و باریك مینماید این است که جزیره وجود ما نه تنها در فضائی بی انتها واقع است بلکه انتهای زمانی که ما در آن واقعیم نیز معلوم نیست »

ولی البته یأس و نومیدی خوب نیست و نباید قوهٔ مفکره خویش را از کار باز داشته و بجهل ، قناعت کنیم ، زیرا حقیقت خیلی از اشیاء را که سابق مجهول بود کشف نمودیم ، شخصی میگوید « اگر حقیقت زمان را از من بپرسید نمیتوانم جواب دهم ولی مادامیکه از من سؤال نکنند حقیقت آنرا کاملا میدانم » مارتینو میگوید « آن اشخاصیکه از حقیقت آفرید گار جستجو کرده میخواهند ارادهٔ اورادر تمام امور بدانند و آن کسانیکه چنین وانمود میکنند که میتوانند ترکیب هر چیزی را بیان نمایند ، اسباب هرچیزی را شرح دهند ، و اشخاصیکه حکمتهای خداوند را

در هر چیز بدون تردید بیان میکنند با بیانات اطمینان آمیز خویش مرا بدرد و الم شك مبتلا مینمایند » سپنسر میگوید « در این اسرار غامضی که هرچه بیشتر بحل آن بپردازیم غامضتر و تاریکتر میشود یك حقیقت روشن و واضحی یافت میشود و آن این است که یك قوه ازلی ، ابدی ، مافوق انسان موجود است که منشاء ومصدر همه چیز اوست »

بنا بر این در صورتیکه از پی بردن بکنه این قوه عاجزیم باید فقط بوجود آن اعتراف کرده و از پراکنده گوئیهائی که موجب اختلاف مردم گشته و از تخم گذشته کار تخرب کشانده است دوری کنیم (۱)، اغلب ، علما را به بی دینی وبی عقیدگی متهم میکنند ، نورو این تهمت را چنین جواب میدهد « دیانتی که در علم است بیش از علمی است که در دیانت موجود است » ، این که رجال علم در دیانت اظهار شك و تردید مینمایند برای انکار آن نیست ، بلکه برای احترام و تعظیم آن است ، تسیون میگوید « مرد علم در اعتقاد خویش ثابت نیست ولی نیت اوپاك و خالص است ، میگوشد که برای هر چیزی قانون و نظامی معین کنند ، در تردیدی که به سوء نیت آمیخته نیست اعتقادی موجود است که در اغلب عباراتی که دلالت بر ایمان کامل دارد موجود نیست »

بی مناسبت نیست که در این قضیه قول دونفر از بزرگان رجال را که قول ایشان ما را از استشهاد با قول دیگران مستغنی میکند شاهد بیاوریم پروفسور تندال میگوید «هیچ نمی توان برای این قوای حاکمه در کارگاه وجود یك شکل حسی یا عقلی تصور کرد ، زیرا هرچه بفکر ما خطور کند اوبخلاف آن است (۲) بنابر این هیچ صورتی نمی توان برای او فرض کرد نه میتوان او را روح نامید و نه ممکن است وی را سبب خواند خلاصه کلام این است که وصف این قوه و سر از عهدهٔ ادراك ما خارج است » هکسلی که یکی ازرجال منورالفکر ومخالف مجامع دینی بودمیگوید «ممکن نیست که من یك کلیسا را که سبب خیر مردم باشد بدیدم . آن کلیسا جائی

(۱) علمای اسلام تا ظهور دولت مأمون وقبل از انتشار کتب مترجمه یونانی همین عقیده را داشتند واین عقیده بمذهب سلف معروف است ، فردوسی علیه‌الرحمه دراین‌خصوص میفرماید
به هستیش باید که حستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی
حستو یعنی مقر و معترف

(۲) این قول یکی از علمای سلف است « کل ما خطر ببالك فالله بخلاف ذلك »

است که هر هفته جملات مذهبی معینی در آن تکرار نشود و مردم مجبور به پیروی آن نباشند ، بلکه جائی است که دائره عدالت و طهارت و شرافت زندگانی را وسعت دهد ، پناه گاه اشخاص خسته درمانده باشد ، مردم زندگانی خوب باشرافت را درآنجا بیاموزند و اشخاصیکه اسیر آز و آرزو های دور و دراز اند در انجا متنبه شوند که مقصود ایشان سبت باحسان ونیکو کاری چقدر پست وحقیر است . اگرچنین کلیسیائی وجودداشته باشد هیچ کس با آن مخالف نیست وبرای نابود کردن والغای آن نمیکوشد »

علمای دین میکوشند که بازبانی حرف بزنند که عوام فهم بوده و عموم مردم بفهمند و هیچ انصاف نیست که مادرفهم عبارات ایشان مقید بالفاظ باشیم ، مثلا وقتی که شاعر راجع بطلوع آفتاب حرف میزند و آنرا سیاره میخواند نباید ما تصور کنیم که او از علم هیئت بی بهره است اگر چه ما ثابت کرده ایم که زمین دور آفتاب میگردد نه آفتاب بدور زمین ولی حرفهای شکسپیر و تنیسون دلیل نمیشود که ایشان منکراین قضیه بوده اند . اختراعات علمی محتاج لغت مخصوصی است و از انجائیکه ما نمیتوانیم یك گل یا یك سنك را جز با الفاظ مخصوصی وصف کنیم « غیر متناهی را نیز نمی توانیم با الفاظ عادی شرح دهیم . بنا بر این نباید تعجب کرد که چرا قدما اموری را که اکنون ثابت شده است که از امراض عصبی ناشی میگردند بارواح غیر مرئی نسبت دهند .

چیزی که شرح یا فهم آن ممکن نیست اعتقاد بدان هیچ ثوابی ندارد و اعتقاد بچیزی که بدرجهٔ بداهت نرسیده محال است ، پس واجب است که جز بچیزی که یقین داریم راست و حقیقت است معتقد نشویم و در خصوص آنها یعنی چیز های غیر ثابت متوقف باشیم . نه آنها را رد و نه قبول نمائیم

اغلب تصور میکنند که مجبوراند چیزی را قبول و یا رد کنند ، در صورتیکه این امر خلاف عقل وحکمت است ، زیرا اعتقاد یك امر واقعی است نه اعتباری ، و البته مظهر اعتقاد عمل است وبدون عمل اعتقادی وجود ندارد ، سلدون اعتقاد وعمل را بحرارت و نور تشبیه کرده میگوید « من میتوانم بواسطهٔ فکر بین اعتقاد و عمل تمیز دهم چنانکه میدانم نور و حرارتی که در شعلهٔ چراغ موجود است دو عنصر مختلف اند ولی باین اختلاف هر وقت چراغ را خاموش کنید نور و حرارت هر دو

ما هم میروند » توراة نیز باین مسئله اشاره کرده است ، مثلا هابیل جز بواسطه اعتقاد قربانی خود را تقدیم نکرده و نوح نیز جز با اعتقاد ساختن کشتی اقدام نه نمود . ابراهیم نیز بهمان واسطه از وطن خویش مهاجرت نمود . تمام اینها معتقد بودند که کاری را که بدان اقدام میکنند خوب است ایشان از این لحاظ که بموجب اعتقاد خود بکار های سخت و دشوار اقدام نموده اند قابل تمجید و ستایش اند

یکی از واجبات ما که چندان هم آسان نیست این است که در هر مسئله ای که مستند به یك دلیل بدیهی نیست متوقف بوده و از رد یا قبول آن خود داری کنیم ، زیرا در بعضی جا ها شك وتردید جزء واجبات بلکه یکی ازفضائل است ، بعد از مدت کمی حقیقت معلوم خواهد شد ، پس موقتاً ما باید بجهل خیلی از مسائل راضی باشیم ، ریسکان میگوید « سعادت وخوشبختی انسانی ما منوط باین است که بدانستن چیز هائیکه ادراك آنها برای ما ممکن است اکتفا کنیم و از پی بردن به چیز های غیر ممکن الادراك صرف نظر کنیم اگر چه مربوط بخود ما باشند »

سرور ما در زندگانی بسته باین است که در زیر ابرهای غیر شفافی زندگی کنیم و باینکه گاه گاهی از پشت آن ابرها ، حقیقت ثابت را به بینیم قانع باشیم و بدانیم که در پشت این تاریکیهائی که ما را احاطه کرده یك زیبائی و شرافتی موجود است و خدا را شکر کنیم که نور حقیقت را باین پرده پوشیده است ، زیرا اگر بدون هیچ پرده حجابی بر ما میتابید نه تنها چشمان ما را خیره و یا کور میکرد بلکه وجود مارا نیز بحرارت خود میسوخت

فصل چهاردهم
در امید و آرزو

اشخاص زیادی از اینکه من امید و آرزو را مثل احسان و اعتقاد جزء فضایل شمرده ام تعجب میکنند و اغلب میگویند میتوانیم قبول کنیم که اعتقاد فضیلتی است فضل احسان نیز آشکار است و هیچ احتیاجی به بیان ندارد ولی آرزو را چگونه می توان جزء فضایل شمرد ؟

بعقیده من باید امید را جزء فضایل شمرد زیرا یأس و نومیدی که ضد امید و

آرزوست مذموم است ، اگر قوت نفس و ثبات و پایداری خوب است ناچار باید امید و آرزو را نیز خوب داست زیرا بانداشتن آرزو و امید کسی قوت نفس و پایداری بخرج نخواهد داد ، بسا دیده شده است که اشخاصی چون بدبخت شده و امید خوش بختی نداشته اند زندگانی را از فرط یأس بدرود گفته اند و بدون شبهه اگر پرتو امید و آرزو در قلب ایشان میتابید شهید یأس نمیشدند

بیش از اندازهٔ لزوم بامور اهمیت مدهید زیرا شخص تا نا کامی نه بیند کامیاب نخواهد شد ، سیدنی سمیك که بهوش و ذکاوت شهرهٔ آفاق است میگوید « برای اینکه دراین دنیا موفق و کامیاب گردیم لازم است که در مقابل امواج حوادث با حالت ترس و لرز نه ایستاده و خیال خطر نکنیم ، بلکه باید خود را با جرئت در میان آن امواج افکنده و فکر کنیم که با هر وسیله ای هست از آن عبور خواهیم کرد »

عجب اینجاست که مردم از خطر های حقیقی کمتر میترسند و اغلب ترس مردم از چیز های موهومی است که وجود حقیقی ندارد ، مثلا بعضیها ازاین میترسند که کسی ایشان را استهزاء کرده و بایشان بخندد ، شکسپیر راجع باشخاص جبانیکه همیشه خود را محاط بخطرمی بینند چه خوب میگوید «آدم جبان چندین مرتبه قبل ازمرك میمیرد ولي شخص شجاع طعم مرك را جز یك مرتبه نخواهد چشید » وقتیکه دن را به پنجره اصطبل آویختند تصور میکرد که برلب پرتگاه بسیار عمیقی قرارگرفته ولي همینکه طناب را پاره کرد ملتفت شد که بیش از چند وجب از زمین دور نبوده است و چقدر اتفاق افتاده است که یك قشونی در روز فتح و ظفر باوی همراه بوده و همینکه شب رسیده‌است بواسطهٔ ترس بیجا وتصور چیز های غیر واقعی شکست‌خورده و راه فرار پیش گرفته است بلکه بسیاری اوقات اینگونه ترسها که خالی از حقیقت بوده در روز نیز رخ داده و موجب شکست یك قشونی شده است .

کسیکه از حالت و زندگانی خود ناراضی است فکر کند که حاضر است باچه کسی انرا عوض کند ؟ البته نباید صحت خود را با یك شخص و دارائی خود را با دیگری وسعادت خانوادگی خویش را بایکی دیگر مقایسه کرده منتظر باشد که‌صحت اولی و تمول دومی و سعادت خانوادگی سومی رایکجا جمع نموده و بوی بدهند، بلکه باید در موقع معاوضه باهر کس میل دارد تمام چیز های او را - خوب و بد - قبول کرده و یا از همه چیز او صرف نظر نماید

هنگامیکه مصیبت و بدبختی از هر جهت « کولریدك را » احاطه کرده بود به « سر همسفری داوی » نوشت «با تمام این تغییراتی که در زندگانی من رخ داده و با این همه خواری و بدبختی و ترس که مرا در میان فرا گرفته اند هنوز ایمان من راجع به آفریدگار باقی و معتقدم که خیر من در این آلام است »

هیچ وقت نومید مشوید و ابداً یاس را بخود راه مدهید زیرا همه چیز چاره دارد غیر از یاس و وای بحال شخصی که جبن در قلب او جای بگیرد: زیرا چنانکه جوث میگوید «همینکه شجاعت رفت همه چیز رفته است و مرك آدم جبان خیلی بهتر از زندگانی وی است » کمبل میگوید « بخت باکسی همراه است که خود را خوش بخت بداند» کوبر میگوید « گفته های آمیخته بیاس و نومیدی را دور بیندازید ، زیرا تاریك ترین روزی را که شما در آن هستید اگر با صبر و بردباری بگذرانید همینکه فردا رسید می بینید گذشته و رنج آنرا فراموش میکنید »

از خطا مترسید زیرا هر آدمی ممکن است خطا کند و چه خوب گفته است کسی که میفرماید «آنکه میخواهد هیچ خطا نکند بهیچ کاری اقدام ننماید» ولی شخص نباید دو مرتبه دوچار یك خطا بشود ، بلکه باید هر خطائی که از ما سر میزند برای ما درسی باشد و آنرا بمثابهٔ نردبانی قرار داده بوسیلهٔ آن بزندگانی بالاتری برسیم

همیشه خرم و شاد باشید ، حزن و اندوه را بخود راه مدهید (۱) ژوزف هوم همیشه این عبارت را تکرار میکرد « من سرور دائمی را به سالی ۲۵۰۰۰۰ فرانك عایدی ترجیح میدهم » در هر کاری رعایت وقت و محیط لازم است ، همانگونه قبل از اقدام بهر امری باید گذشته و آینده را در نظر آورد ، اغلب مصایبی که متوجه ما می شوند باین واسطه است که ما مشغول حالت حاضره گشته وفکر اینده رانکرده ، خوشبختی یك عمر را فدای لذت مختصری نموده ایم ، درست است که «نقد بهتر از نسیه است » ولی چون آینده در پس پردهٔ غیب مستور است و انسان نمیداند از پس آن پرده چه ظهور کند خردمند کسی است که برای لذت آنی سعادت آتیهٔ خویش را از دست ندهد بقول یکی از خردمندان خوشبخت کسی است که از گذشته خود راضی و خرسند و باتیهٔ خویش امیدوار باشد

(۱) مده دل بغم تا نکاهد روان شادی همی‌دارتن را جوان (اسدی طوسی)

ما اگر همیشه بفکر آیندهٔ خودباشیم چندان راه خطا نه‌پیموده ایم ، زیرا گذشته و زمانی که در گذر است پیش شخص دانا قابل اهمیت و اعتنا نیست و آنچه عقل بدان حکم میکند این است که ما از آتیهٔ خویش غفلت نورزیم و پیوسته در فکر باشیم کـه آتیهٔ ما بهتر از گذشته و حال باشد

قبل از هر چیزی بر انسان لازم است که جوان مرد و با مروت باشد و بقول سکوت قوت‌اراده و دلیری داشته باشد ، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید « وسوسه و ترس و اندیشه های دور از حقیقت دشمنانی هستند که در نهاد ما جا گرفته ، قوت وجرأت واقدام را ازما سلب میکنند و بدان‌واسطه ما را از خیراتی که بی‌اندازه بمانزدیك‌اند محروم مینمایند » .

شجاعت تنها یك‌خوی ستوده وصفتی پسندیده نیست ، بلکه چیزی‌است که‌جوان مردی بدون آن وجود نخواهد یافت ، همانگونه که لطف و خوشخوئی و مهربانی برای زن لازم است مرد رانیز شجاعت لازم است ولی بدیهی‌است که‌مرد باید بادلیری و شجاعت مهربان و خوشخوی نیز باشد چنانکه زن نیز بعلاوه لطافت و خوشخوئی شجاعت را لازم دارد ، باید دانست که تهور از شجاعت دور است و ابداً ارتباطی باوی ندارد ، زیرا شجاعت استهزاء و بی اعتنائی بخطر نیست بلکه آن است که شخص در موقع خطر استقامت و پایداری بخرج دهد ، همانگونه بدون جهت خود را بخطر انداختن دلیری و شجاعت نیست ولی چنانکه گفتیم شجاعت آن است که هنگام وقوع خطر نهایت عزم و پایداری و صبر و آرامش را بکار بریم وبرای خلاص از خطر بهتر از شجاعت هیچ وسیله‌ای نیست ، زیرا جبن خطر را زیاد ترخواهد کرد و نزدیکترین راهی برای هلاك شدن آن است که انسان از برابر دشمن فرار کند ، چون اغلب امور آشکارا و روشن نیستند سبب ترس ما میشوند ولی پس از اینکه دانستیم ترس ما بی‌جا و اندیشه های ما حقیقت نداشته اند و چشم ما نیز بدیدن حوادث عـادت کرد کم کم قسمت زیادی از ترس ما زایل میشود ، در هر صورت شخص باید شجاع و دلیر بوده دنبال آز و اندیشه های دور و دراز نرود ، زیرا چنانکه جوث میگوید «حقیقت زندگی آنست که از آرزوی خود کاسته و از آنچه در دست داریم بخوبی و خردمندی بهره گیریم » ، آز پیشه و دارای آرزو های زیاد مباشید ولی در هیچ حال صبر و تامل را

از دست مدهید، زیرا شاهد مقصود را کسی درآغوش خواهد کشید که صبر و شکیب را پیشهٔ خویش سازد، خردمندی چه خوب گفته است « درد ناکترین اندیشه‌هاهمان خیالهائیست که ما خود برای خویشتن میسازیم، البته در هر قدم با اندوه و رنجی روبرو میشویم ولی باید با برد باری و استقامت آنرا تحمل نمود »

وشتر میگوید « دراوقات حزن واندوه ساعات خوشبختی خود رابخاطر بیاورید و بدانید که تحمل درد و الم مسئلهٔ بسیار مهمی است، چیزی که در این بردباری بما کمك میکند این است که‌میدانیم هرچه مقدر شده است حتماً شدنی‌است و دراختیار رامر کسی نگشوده اند، ولی بدون شبهه بعد از هر زمستان تا بستانی، پس از هرشب روزی، بعد از هر طوفان آرامشی یعنی بعد از شدت و محنت فرج و راحتی است، روز گار خود بواسطه تغیر وتبدلی که ازخصایص وی است محنت ما رابراحت‌تبدیل خواهد داد و شب ناکامی را صبح مراد خاتمه خواهد بخشید »

دیگری‌میگوید « ای قلب غمگین! مضطرب مباش و اظهار درد و اندوه مکن، زیرا از پشت آن ابر های تیره آفتاب جهان تاب سر بر خواهد زد (۱) حیاة تو مثل حیات دیگران است، هیچ حیاتی نیست که از مقداری حزن و درد و رنج خالی باشد

هر گاه حادثه ای رخ داد و آنرا برای خود مصیبتی تصور کردید فوراً متهیج نگشته و خود را مبازید، بلکه قبلا بتحقیق مسئله بپردازید، زیرا در اغلب اوقات حقیقت مسائل و حوادث غیر از ظاهر آنهاست و ما در گیتی آنقدر زیست نخواهیم کرد که جایز باشد ساعات حیات خود را بتأثر ازمسائلی کوچك صرف نمائیم، بدون تجربه نیز ممکن نیست وظایف و واجبات خود رابفهمیم، اندوه و بد بختی توأم ودو فرزند یك شکم اند، ولی اشخاص بزرك در حالات بدبختی نیز اندوهناك نگشته و با اظهار حزن و اندوه را نکرده اند و بسا اشخاص که مصایب و محن روز گار اسباب بزرگی و شهرت ایشان گشته است، شکسپیر میگوید « در دنیا اشخاصی یافت شده‌اند که ما میل نداریم مثل ایشان زندگی کنیم ولی آرزو داریم که مثل ایشان بمیریم »

چنانکه‌اشخاص زیادی راتخت وتاج شاهی مشهور ومعروف کرده است مردم زیادی را نیز چوبهٔ دار معروف و نامدار کرده است، در هر صورت از پیشامد های

(۱) اگر چه باین معنی اشعار درزبان فارسی زیاد است ولی این‌بیت مسعود سعد سلمان که در محبس گفته است بگمانم خیلی بهتر و حساس تر از گفته فوق باشد:

ای تن آرام گیر و صبر گزین   که مرامروز را ز پس فرداست »

با تواز نباید اظهار تألم و آوردگی کرد ، بلکه باید با قوت قلب بدفع آنها پرداخت ، شکسپیر چه خوب میگوید «خردمند بدون اینکه وقت خود را با گریه تلف کند به اصلاح خرابیهای خویش میکوشد» باید از خوشیهای زندگانی وراحتهای حیات بهره‌ور گردیم ولی ازمشکلات و بدبختیهای خودنیز نباید خیلی دلتنك وافسرده باشیم ، زیرا کامیابی دائمی و خوشیهای خالی از تیرگی اگر بکلی اخلاق را فاسد نکنند بدون شبهه اخلاق ستوده راضعیف خواهند کرد ، چه مسلم است که روبرو شدن باحوادث و مصائب و مقاومت با آنها اخلاق را پاکیزه و استوار میکند ، ما هر قدر لطف هوا وتابش خورشید تا بستان را فرح انگیز و دلپذیر ببینیم باید فراموش نکنیم که برفهای زمستان و طوفانهای شدید آن نیز خالی از یکنوع جمال و زیبائی نیست و عظمت طبیعت را نشان میدهد.

مصایب مثل باد تند وشدیدی است ، همانکونه که بادهای سخت جسم راتقویت میدهند مصائب و حوادث روزگار نیز اخلاق را پاکیزه میکنند ، اپیکتیت میگوید «اگر برای هر قبیل پهلوان شیر و اژدها خلق نمیشد دلیری و شجاعت ازکجا معلوم میشد و اگر پهلوانان زور مندی باوی نبرد نمیکردند چه کسی حقیقت زور آوری و توانائی او رامیفهمید ؟ اگر آنها نبودند چه میکرد ؟ بدیهی است که عبای خود را بتن بپیچیده میخوابید ، و اگر برفاهیت وراحت میزیست معلوم است که بشجاعت شهرت نمییافت ، اگر این فرصتها برای او هست نمیداد زور و پایداری و دلیری خود را چگونه ابراز میداد ؟ » اپلو دور خیلی اظهار تاسف کرد کهچرا سقراط بدون گناه محکوم بمرگ شده است ، سقراط گفت « میل داشتی که من گناه کار باشم و محکوم شوم ؟ » بطرس حواری میگوید «تحمل آلام جور و ستم خدا را خوشنود میکند ، وقتی‌خداوند را ازخود راضی کردهاید کهدر کار خیر دوچار زحمت‌شده وتحمل کنید»

فصل پانزدهم
در احسان

مانباید آنطور با مردم رفتار کنیم که میل داریم با ما رفتار کنند ، بلکه باید بکوشیم که احسانی را که ما با ایشان میکنیم بیش از آن باشد که ایشان بما میکنند ،

در این صورت کسیکه هیچ خوبی و احسانی ازخود شان نمیدهد چگونه منتظر است که مردم باوی خوبی کنند ؟ کار هائیکه مبنی بر احسان باشد دارای عاقبتی خوب و نتیجه‌ای مطلوب خواهد بود ،

بعضی اشخاص با یکه توانائی بر احسان دارند مع ذلك خود داری میکنند ، در صورتیکه تنها چیزی که دلیل شرافت نفس و طینت پاك است و حیات را شیرین و سعادتمند میکند احسان بدیگران و دستگیری از ناتوانان و نیاز مندان است

شکایتهائیکه ما از مردم میکنیم برفرض اینکه از روی راستی بوده و در این کار حق داشته باشیم باید بدانیم که حقی را که در این خصوص داریم عملاً خیلی کمتر از آن است که خود تصور کرده ایم و هر دفعه ای که اظهار گله وشکایت کنیم مسئله را بزرگتر مینماید . هیچ چیز بیشتر از حب انتقام و میل کینه خواهی انسان را صدمه نمیزند ،وهر کس میل اذیت دیگران دارد غالباً خودرا دوچار خسارت وزیان میکند چنانکه آن زنبوری که باشدت میگزد خود نیز میمیرد ،کسیکه عمر خود را در جستجوی معایب دیگران صرف میکند مثل کرکسی است که همیشه روی مردار نشسته و از بوی آن لذت میبرد

حکمت مقتضی است که انسان یا از گفتگوی دیگری دم در بسته و یا او را تمجید کند نه اینکه معایب وی را شمرده و اورا مذمت نماید ، بدگوئی هیچ تأثیری ندارد ، زیرا انتقاد هر چه صحیح باشد شامل تمام حقیقت نیست ، بنا بر این عادت کنید که همیشه خوبیهای مردم را به بینید نه بدیهای ایشان

اشخاصیکه تاب تحمل سختی و مقاومت با حوادث ندارند ومیخواهند باگریه دفع حوادث کنند در حقیقت بچگانی هستند که تن ایشان بزرگ شده و صفات مردی را فاقد اند ، زیرا چنانکه دیده اید اطفال در مقابل درد و ناملایمات متوسل بگریه میشوند ، همانگونه که مرد بباید در مقابل حوادث و مصایب شکایت و اظهار عجز زاری کند باید از مصیبت دیگران متأثر و متألم گردد و شخص هر چه شریفتر جوانمردی اوزیاد تر باشد غریزه رحم وعاطفهٔ وی قوی تر است ،رحم وعاطفه طبیعه بشراست و اگر کسی فاقد این خوی شریف باشد انسان نیست ،

بخاطر داشته باشید که دیگران نیز مثل شما احساس دارند ، یعنی بدانید که همانگونه که شما از کارهای بددیگران نسبت بشما متأثر میشوید دیگران نیز ازاع

سوء شما نسبت بایشان متألم میگردند وحق گله وشکایت دارند پس هیچ وقت کاری که موجب رنجش خاطر دیگران باشد مکنید .

نسبت بمردم بدگمان مباشید و مردگان را جز بنیکی یاد مکنید ، از مردگان گذشته اشخاصی را که زنده‌اند نیز بخوبی ونیکی نام ببرید ، زیرا در این دنیا اشخاص بدسرشتی هستند که از غیبت و عیبگوئی دیگران لذت میبرند و همینکه احساس کردند که شما از غیبت ناراضی نیستید عیبهای اشخاص را یك یك شمرده و بشما تعارف میدهند و یا بتصور اینکه ممکن است از طرف شما نفعی بایشان برسد هرروز مقداری از معایب دیگران برای شما ارمغان میاورند ، پس چه راجع بمردگان وچه زندگان جز بنیکی نباید سخن گفت ، تا چیزی را شنیدید فورا آنرا انکار مکنید ، و هر چه بتوانید از این عادت یعنی انکار حرف دیگران بکاهید ، چیزی را بطور قطع و یقین بکسی نسبت مدهید ، اگر کاری از کسی سر زد که بنظر شما خوب نیامد بدون درنك او را سزاوار ملامت مدانید ، زیرا شما از باطن دیگران و اسرار ایشان خبر ندارید و ممکن است عللی موجود بوده که او را مجبور بان کار کرده و اگر شما جای او بودید ناگزیر میشدید که همان کار را بکنید ،

البته اوقاتی هست که انسان ناچار از حرکت کسی ناراضی میگردد ، درچنین موقعی اگر نتوانستید اظهار کلمات دوستی و مودت آمیز کنید بهتر این است که ساکت شوید ، معروف است که یکی از دوستان سیدنی در غیاب او از وی بد گوئی نمود ، سیدنی این مسئله را شنید و بوی نوشت « من بشما حق میدهم که در غیاب من مرا لگد بزنید » ما عموما میل داریم که مردم برابر ما حقیقت را بگویند ولی میل نداریم که آنچه را راجع بما میدانند بگویند ، یعنی ممکن است که مردم از اینکه کسی را نزد ایشان غیبت میکنید مسرور و خورسند گردند ولی چون میدانند که پشت سر ایشان نیز بدگوئی خواهید کرد و همانگونه که اخبار دیگران را برای ایشان میاورید اخبار ایشان رانیز برای دیگران خواهیدبرد بشما اعتماد نخواهندکرد

نسبت به برادران خود مهربان باشید ، ایشان را براه راست راهنمائی کنید و از راه های بد باز دارید ، زیرا هر آدمی قابل خطا و لغزش است . در موقع موازنه اشخاص وترجیح یکی بردیگری سکوت اختیار کنید ، زیرا حکمیت در بین اشخاص

کار مشکلی است و برفرض اینکه بتوان راجع بگذشته قضاوت کرد راجع بآینده ممکن نیست و از آنجائیکه ما نمیتوانیم بفهمیم که رویهٔ اشخاص در آینده چه خواهد بود بهتر این است که از حکمیت بین ایشان و ترجیح آنان بر یکدیگر خود داری نمائیم ،

در اینجا اجازه میخواهیم که کلماتی چند راجع بدفاع ازحیوانات عرض کنم ، واقعاً نوع بشر دنیا را بر حیوانات بیزبان بیچاره تنگ و آسایش و راحت آنها را سلب کرده است ، سنیك در این باب چه خوب میگوید « ما با دامها و تله ها ، با تفنگهای دور زن و سگهای شکاری ، پیوسته با مخلوقات زنده در جنگیم » درست است که ما مجبوریم مقدار زیادی احتیاجات خود را بوسیلهٔ حیوانات رفع کنیم و بدون آنها احتیاج مارفع نمیشود ونمیتوانیم زندگی کنیم ، ولی برای اذیت و آزار وجنك دائمی با آنها هیچ اجباری نداریم ، شخصی که قلبش پاك و بی غش باشد هر حیوانی در نظر او آئینه ایست که قدرت آفریدگار را نشان میدهد ، کتابی است که تمام مذاهب مقدسه دروی تدوین یافته و آیات قدرت در آن هویدا و آشکار است ، ما معتقدیم که حیوانات دارای روح نیستند واز زمان بودا تا روزگار کنجلی تمام مردم این عقیده را داشته اند (۱) ولی بنظر من مخصوصاً مرغان دارای یك راز آسمانی هستند که قابل انکار نیست ، « فرانسوادسیز » نیز راجع بطیور همین عقیده را داشت و میگفت . روح مرغان بعد از مرك حکم ارواح ما خواهد داشت و بنظر من هیچ عیبی ندارد که این حیوانات زیبا و لطیف که همانگونه که فرشتگان در آسمان به تسبیح وتقدیس خداوند مشغولند در جنگلها ایزد متعال را ستایش و تقدیس میکنند با انسان وجه شبه و اشتراك داشته باشند ،

در هر صورت یکی از واجبات ما این است که بامهربانی و رحم وشفقت با حیوانات رفتار کنیم زیرا ، بدون لزوم و ضرورت اذیت آنان جرم و گناه شمرده میشود ، ورد سورث میگوید بهترین قسمتهای حیات آن است که از رحم و شفقت و نیکو کاری تکوین یافته باشد ، « کولریدك » میگوید « کسیکه معنی عبادت و حقیقت پرستش آفریدگار را بداندتمام مخلوقات را ، کوچك وبزرك ، دوست خواهد داشت ، زیرا آنهـا را خداوندی که ما را دوست میدارد آفریده و تمام آنهـا را نیز

(۱) شاید مقصود مؤلف بقای روح باشد و مضمون عبارت بعد نیز بر آن دلالت میکند

دوست میدارد »

در تمام گفته های شکسپیر جمله ای از این بهتر نیست « از خواص رحمت این است که اجباری نیست ، زیرا مثل باران ازآسمان نازل شده و برای فاعل خود و کسیکه طرف رحمت واقع شده است جلب خیر میکند ، رحمت برای شخص قوی و زور مند سزاوار تر است ، زیرا بیش از زور و قوت احترام شخص را در قلوب متمکن میسازد ، پادشاهی که بر سریر سلطنت نشسته . و ساکنین یك یا چند کشور فرمان او را گردن نهاده اند ، تاج شاهی را بر سر نهاده و صولجان شهریاری را در دست گرفته است ، اگر برحم و عاطفه معروف باشد درنزد زیر دستان خود محترم‌تر است تا باقتدار وشوکت شهرت داشته باشد ، قدرت و شوکت مردم را مرعوب وقلوب را ترسان و خائف میسازد ، ولی رحم موجب محبت و احترام قلبی میگردد ، زیرا رحمت بالاتر از قوت و از صفات خداوندی است ، قوتی که انسان را بخداوند نزدیك میکند عدالتی است که آمیخته برحمت باشد »

ماهمیشه احسان را صدقه تفسیر میکنیم چنانکه گفته اند « احترام غریب و فقیر هردو واجب است ، زیرا صدقه اگر چه کم باشداحسانی است »ولی باید دانست که صدقه ازدرجات سفلی احسان نیست ، زیرا صدقه دادن بکسی که‌مستحق آن نیست او را زیان میرساند ، اما اخلاص و محبت پایگاهی غیر از آن دارند ، از گفته های پوپ است « خدایا مرا موفق نمای که با دیگران در آلام ایشان شرکت نموده ، آنچه را از معایب ایشان میدانم بپوشانم ، آن قدر بمن رحم وشفقت و رافت ارزانی کن که موجب آمرزش گناهان من گردد »

بدیهائی که‌دیگران بشما کرده‌اند فراموش کنیدولی‌خوبیهای ایشان راهمیشه بخاطر داشته باشید ، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید « کفران نعمت ازنیش مار نیز بدتر است » اشخاص خردمند خیر اندیش همه کس را سزاوار رحمت و شفقت و احسان میدانند ، زیرا میدانند که‌خداوند تبارك وتعالی خوان‌نعمت خودرا برای‌همه گسترده و نیك وبد را شامل کرم عمیم خویش فرموده است ، چنانکه سنسیك‌میگوید «بسیاری از مردم مستحق دیدن نور نیستند ولی مع ذلك هرروز آفتاب جهانتاب طلوع وقصر شاه و کلبهٔ گدا رابدون‌تفاوت‌منور میکند»

تصور میکنید که چون مدت عمر شما خاتمه یافت ، قیامت فرا رسید و شما را برای حساب دربرابر آفریدکارخویش حاضر کردند . چیزی از اینکه بارحم ونیکو کار و با عفو وبخشش نبوده اید ترسناکتر وهول انگیز تر خواهید دید ؟ وبا چیز دیگری غیر از آنها شما را از آنروز هول انگیز نجات خواهد بخشید ؟

فصل شانزدهم

در عزم و اراده

برای کامیابی و پیشرفت در زندگانی عزم ثابت و ترتیب در کار ، بیش ازعلم و دانش لازم است ، نمیخواهم بگویم عزم ثابت حتماً آدم را کامیاب میکند ولی این مسئله از اهمیت آن نمیکاهد ، همانگونه که باید کار های خوب نمود و بان افتخار نکرد، درپیروی بزرگانی که درزندگانی شاهدمراد رادر آغوش گرفته وگوی خوشبختی را در میدان مبارزهٔ حیات ربوده‌اند عزم ثابت و ارادهٔ محکم لازم است ، ارزش حیات باندازه قیمت ادبی آن است ، اگر شما باعزم ثابت بدفع و رفع مشکلات بپردازید ، واجبات و وظایف خودرا بموجب دستور وجدان خویش ادا کنید همه گونه اسباب سعادت و خوشبختی برای شما مهیا خواهد گشت ولی اگر در یکی از آنچه ذکر شد فروگذار کنید سعادت کامل نائل نخواهید شد ،

امتیاز شخص عاقل از قوت عزم او معلوم میشود ، زیرا چنانکه ورد سورث میگوید « مرد حکیم فکر خود را باوهامیکه سزاوار انسان نیست مشغول نمیکند بلکه با عزم ثابت و اعتماد کامل بخویشتن ، بانجام دادن وظیفه خود میپردازد و با خطر ها و مشکلاتی که بین او و وظایف او حایل میشوند مقاومت کرده و بواسطهٔ اعتقاد کاملی که بخداوند متعال دارد بر تمام آنها غلبه خواهد یافت »

بنا بر این برای کامیابی کامل فقط یك چیز لازم است ، اما مال آنقدر ها که ما تصور میکنیم مهم‌نیست ، شهرت ، حریت ، مهارت ، نفوذ ، نیز خیلی برای کامیابی ضروروت ندارند ، صحت و تن درستی تنها نیز کافی نیست! ولی آنچیزی که در تمام اوقات و برای پیشرفت هر امری لازم است عزمی ثابت و اراده ای زنده است

آری چیزی که بعد از عزم لازم است اراده میباشد ، اگر همهٔ ما نتوانیم شاعر

یا از رجال علم و فن باشیم ، فضائل دیگری هست که ما لیاقت نیل بدان داریم از قبیل اخلاص . وظیفه شناسی ، شهامت ، جدیت و کوشش ، کرم ، آزاد منشی ، عدم خوشگذرانی و تن آسائی و سایر امور پست و واهی .

من از اینکه بعضی اشخاص از اکتساب فضایل خود داری میکنند تعجب کرده و باخود میگویم درصورتیکه اکتساب آن برای ایشان میسر است چرا سستی و اهمال روا میدارند ؟ آیا یك حماقت فطری ایشان را بسستی و تنبلی وا دار کرده ، موجب میشود که جسم بدبخت خود را در مهلکه های هوی و هوس ، خود پسندی وتکبر موهوم پرستی و آرزو های خالی از حقیقت باقی بگذارند ؟ در صورتیکه هر کسی میتواند خود را از لکهٔ این رذائل نجات دهد

آیا چنین کسی ضعیف العقل خلق شده است ؟

اگر شخص صفات زشتی که در فوق ذکر شد متصف بوده و برای ترك آن یك ارادهٔ قوی نداشته باشد خوب است دراین گفته فرانکلن بدقت نظر کند ، مشارالیه میگوید « وقتیکه خواستم باکتساب فضائل بپردازم قصد کردم که طوری آهسته این راه را به پیمایم که خسته نشوم ، بنا بر این ، آنها را یکی یکی فرا گرفته و هر وقت در یکی از آنها ثابت وپایدار میگشتم بفرا گرفتن یکی دیگر میپرداختم تااینکه بیاری خداوند تبارك و تعالی سیزده فضیلت را فرا گرفتم وآن سیزده فضیلت بدین قرار است: میانه روی ، سکوت ، ترتیب ، ثبات ، پاکدامنی ، مواظبت ، اخلاص . عدل ، مساوات ، نظافت ، آسودگی خاطر ، تقوی ، تواضع »

البته نمیتوان تصدیق کرد که اوبرای اکتساب فضایل دستور مذکور را مجری داشته ولی بدون شبهه وقتیکه کسی در یك فضیلت ثابت قدم گردید فضایل دیگری نیز به تبعیت آن بدست خواهند آمد

وقتیکه فضایل در نهاد مامتمکن شوند دنبال القاب ومناصب ونشان‌های افتخار دولت نمیرویم و میدانیم که شکسپیر ، ملتون ، نیوتون ، داروِن ، بواسطه القاب ونشان های دولتی بان پایگاه های بلند نرسیده‌اند ، یکی ازبدترین معایب حب جاه ودویدن دنبال مناصب دولتی این است که انسان بمقامی که در دست دارد قانع نمیشود و بهر مقامی برسد بفکر رسیدن بمقام بالاتر خواهد بود ، چنانکه اگر شما به فرا [illegible] ؟

بلندی برسید قله های دیگری خواهید دید که از جائیکه شما هستید بلند تر اند ٬ ناپلئون و اسکندر با آنهمه عظمت و بزرگی بمقصود خود برسیدند و بواسطهٔ حرص و طمعی که در نیل بزرگي داشتند از آسودگی و فراغت خاطر نیز محروم ماندند زیرا چنانکه بیکون میگوید « کسیکه دائماً شاهد کامیابی در آغوش گرفته همینکه یکبار ناکام شد از سرور نفس محروم مانده و سرشت او تغییر میکند »

سکات شاعر معروف میگوید اضطراب یك ساعت در زندگانی یك شخص بزرك با یك قرن زندگانی خالی از شهرت برابر است « منصب و مقام مثل کرم شب تاب است که مردم تصور اینکه آتش و حرارتی در آنجا موجود است برای رسیدن بدان کوشش فراوان کرده ٬ زحمات زیاد را متحمل میشوند ولی همینکه بوی رسیدند می بینند که هیچ حقیقتی ندارد ٬ اشخاصیکه شیفته جاه و منزلت اند خوب است تاریخ حیات ماری ده مدیسیس را بخاطر آورده ٬ از ان عبرت بگیرند ٬ این زن نخست ملکه فرانسه بود ٬ بعد زمام دار امور و مادر پادشاه آنجا گشت و در یك حین ملکه اسپانیا و ملکه انگلستان و دوك دمساووا بود

اما اخر الامر هیچ یك از اولاد وی او را بمملکت خود راه نداده و مدت ده سال با فقر و پریشانی بسر برد و عاقبت در شهر کولونی از گرسنگی مرد

هیچ تاجی نیست که از خار مغیلان ساخته نشده باشد ٬ کسیکه تاج پادشاهی فرق او را زینت میدهد هرچه شرافت نفس و وجدان وی بیشتر باشد مسئولیت او زیادتر خواهد بود ٬ زیرا میداند که کوچکترین لغزش از وی موجب بد بختی ممالك زیادی خواهد گشت

انسان برای اینکه دریکجا بماند خلق نشده است بلکه خلقت او برای این است که دائماً در زندگانی جلو برود ٬ این است که می بینید بعضی اشخاص نمیتوانند در یك حالت باقی بمانند و واقعا هم ما باید تادم مرك در فکر پیشرفت وترقی باشیم ولی باید در اختیار آن چیزی که میخواهیم هدف آمال و منظور خود در زندگانی قرار دهیم و در انتخاب وسائلی که ما را بدان نایل میکنند نهایت دقت را بکار بریم و بدانیم که ترقی بوسیلهٔ چیز های فرو مایه پستی و خواری است

البته در اینجا قول مابا گفتهٔ سابق متناقض بنظر میاید ٬ همین طور هم هست

ولی چه باید کرد که این دو چیز متناقض از حاجات طبیعی ماست ؟ اما باید بین
این دوحاجت متناقض توافق داد ، یعنی فزون طلبی وحس ترقیخواهی را در تربیت
نفس ، کمال انسانی ، کشف حقائق ، علم و دانش ، بکار برد

سزاوار است که انجام وظیفه را بر هر هنری ترجیح دهیم ، دوك ولنگتون
در تمام رسائل خود برای الفاظ شرف و بزرگواری و افتخار غیر از « ادای وظیفه »
کلمهٔ دیگری استعمال نکرده است پس از صد سال برای شخص هیچ فرق نمیکند که
آدمی ثروت مند و اصیل یا درویش و بد اصل بوده است ، فقط چیزیکه برای وی
مهم است این است که کارهائیکه کرده خوب بوده‌اند یا بد ؟ ویسکان میگوید « هیچ
یك از اینها که مقصود و منظور خود قرار داده ، دائماً در فکر رسیدن بدانها هستیم
و اعتماد ما فقط بانهاست در پایان عمر برای ما سودی ندارند ، فقط یك چیز در آن
ساعت برای ما مهم است و آن هم اعمال ما میباشد »

شخص باید آزاد فطرت وراستگو باشد ، زیرا چنانکه ژان پول رشتر میگوید
« اولین گناهی که در روی زمین واقع شد دروغ بود و از شیطان سر زد » شوسر
میگوید « راستی بهترین چیز هاست » دیگری میگوید « راستی را دوست بدارید و
دروغ را از دزدی بدتر بدانید » پلیتارك میگوید « دروغ دلیل ترس از مردم و بی
اعتنائی بخداست » دروغگو عاقبت از گفته خود خجل و شرمنده خواهد گشت ولی
راستگو نباید از حقیقتگوئی خجل گردد

در زندگانی فضائل بسیاری است که موجب احترام انسان و اعتماد مردم
نسبت بو میگردد ولی از بین آن فضایل یك فضیلت ممتازی است که اگر کسی فاقد
آن باشد نمیتوان او را انسان گفت و آن راستگوئیست . بزرگانی که نام ایشان زیب
صفحات تاریخ گشته است راستی و راستگوئی بر جسته ترین صفات ایشان بوده است

دیگر ازصفات حمیده فرمان برداری واطاعت از قانون ونظامات محیطی است
که بحیات انسان ارتباط دارد ، ورد سورث در این باب میگوید « دو امر است که با
تباین وعدم شباهتی که بایکدیگر دارند نمی توان آنها را ازهم جدا کرد ، اول شهامت
فرمانبرداری و شهامت استقلال است ، دوم اعتماد بدوستان وعادت باینکه انسان جز
بنفس خود به هیچ کس اعتماد نکند » آری انسان باید [illegible]

نداندچگونه فرمان دهد ، زیرا سربازی که درفرمانبرداری ماهر نیست فرمانده بزرگی نخواهد شد ، هیچوقت بواسطهٔ پیشرفت و کامیابی خود مغرور و خود پسند مشوید ، زیرا چنانکه در امثال آمده است « تکبر موجب هلاك شدن و خود پسندی سبب بدبختی و خرابی است »

ما اغلب ، بین جدیت و بوالهوسی و صبر و تسلی اشتباه واینها را بهیکدیگر مخلوط میکنیم واین خطاست ، زیرا صبر و شکیبائی مستلزم قوت نفس است وپیروی هوی و هوس دلیل ضعف نفس است ، همیشه نفس خود را مطیع اراده خود کنید و در هر رتبه و مقامی هستید از پیروی هوای نفس خود داری نمائید ، همیشه عادل باشید زیرا چنانکه حکایت شده است یکی از پادشاهان شرق بکشتن بیگناهی اشارت کرد ، آن شخص گفت « شهریارا ! از خشم خود بکاه ، زیرا من دمی بیش سیاست نخواهم چشید ولی عقوبت آن تاقیامت بر تو خواهد ماند (۱) »

در واقع هم ریاست و فرمان دهی دارای مسئولیتی بزرك است

فکر خود را بیاد بچیزی کهآرزوی رسیدن بدان دارید مشغول مکنید ، همیشه بفکر باشید که وظیفه خود را بخوبی انجام دهید ، زیرا این راه بهترین راه هائیست که انسان را بسر منزل سعادت و خوش بختی میرساند ، هر وقت بین دو وظیفه گیر کرده و متحیر شدید که کدام یك از آن دو را انجام دهید باید چیزیکه بخود شما بیشتر ارتباط دارد شروع کنید و مثل اشخاصی نباشید که امر خانواده خود را مهمل گذارده ، باصلاح حال مردم وحشی مشغول میگردند و معلوم است که انسان باید در احسان و مواسات خویشان خود را بردیگران ترجیح دهد ،

هرچه در این دنیا هست برای خیر و خوبی خلق شده است و این مسئله با کمی دقت معلوم خواهد شد ، چه ، معلوم است که عقوبتی را که ما می بینیم جزای خطاهائی است که ازخود ماسرزده است ؛ اساس شادیهای دنیافضائل ومصدر دردها و آلام بدیها ورذائل است ، کسیکه مرتکب گناهی میشود وتصور میکند کهجزای اثر نخواهد

(۱) گویا این حکایت اشاره بحکایتی است که سعدی علیه الرحمه در بوستان از حجاج و یك مرد نیك سیرت کرده و از زبان آن شخص میفرماید :

دمی چند برمن سیاست براند عقوبت بر او تا قیامت بماند

و تقریبا حکایت مزبور بر سعید بن جبیر تطبیق میکند

دید، تصور او مخالف ناموس طبیعت است، گمان مکنید که اعتراف بگناه موجب میشود نه ماجرای آن را نه‌بینیم (۱)، زیرا این مسئله ایست محال و چنین اعتقادی خود یکی از مصیبتهای بزرك است ولی مصیبتی که از تمام مصائب بزرگتر است این است که شخص پیوسته در ارتکاب گناه و فساد اخلاق ترقی نماید، هر وقت میخواهید کاری منافی اخلاق و دیانت و مروت رفتار کنید نخست بخاطر بیاورید که یك کار زشت ناهنجار نام نیك گذشتهٔ شمارا پامال (۲) و آتیهٔ شمارا نیز مسموم خواهد کرد.. ممکن است کسی که باوی بدی کرده اید شمارا معذور داشته وحتی در مقابل خوبی هم در بارهٔ شما بکند ولی پیداست که او با این کار جان شما را آتش خواهد زد، زیرا خوبی شخص بدکار او را در پست ترین درجات خواری وذلت قرار میدهد

تاریخ و سیرت گذشتگان حقیقت زندگانی را بما می آموزد ولی باید دانست که انسان از کارهای خود بهتر میتواند عبرت بگیرد تا سرگذشت دیگران، پس همیشه گذشته خود را آئینهٔ آتیهٔ خویش قرار دهید وبدانید که عادت نصف حکمت است، عادت نیز از عمل بوجود میاید واز عادت عزم و از عزم کام وبخت متولد میگردد، چون هر روز حب خیر باشد در ما قوی‌تر میشود باید هر شب خود را محاکمه کرده ببینیم در حب خیر یا شر بکجا رسیده ایم، ایمرسون مردم را بدودسته قسمت کرده است، یکدسته نیکوکاران، ودستهٔ دیگر مردمی هستند که غیر از بدی کاری نمیکنند، کسی که از دستهٔ دوم باشد دوستان او دشمن، خاطرات او حزن و اندوه، دنیای او زندان، ومرك او با هول و هراس خواهد بود

اگر بتوانید با یك کلمهٔ تسلیت یا سخنی شیرین حزن و اندوه کسی را بشادی و سرور مبدل کنید در آن ساعت میمون کار یك فرشتهٔ آسمانی کرده اید

سزاوار است که هر شخصی روزی بقدر یك یا نیم ساعت در گوشهٔ نشسته و چنانکه گفتیم بوجدان خویش مراجعه کند. ممکن است که کسی کمی وقت را بهانه

---

(۱) در اروپا رسم است که اشخاص مقدس پس از مدتی نزد کشیش رفته و بگناهان خود اعتراف میکنند و کشیش نیز در مقابل اجرت کمی گناهان ایشان را می بخشد. در ایران نیز علماء مال حرام را حلال میکنند

(۲) سنا نام نیکوی پنجاه سال　　که یك نام زشتش کند پایمال　　(سعدی)

قرار داده ، بگویدگرفتاریهای زندگانی چنین مجالی را بانسان نمیدهد، اما این عذر پذیرفته نیست و اشخاص با تجربهٔ کار آزموده هیچ وقت از تنگی وقت شکایت نمیکنند ، زیرا زندگانی خود را طوری مرتب میکنند که وقت ایشان برای رسیدن بهر کاری کافیست ، اگر میخواهید در دفتر عمر شما صفحات سیاهی یافت نشود همیشه در فکر باشید که کارهای خوب بکنید ، کسی که مرك را خاطر و قیامت و روز جزا را بیاد داشته باشد از راه راست منحرف نخواهد گشت

وقت خود را بیهوده تلف نکنید وپیوسته خدای خودرا بخاطر داشته باشید ، زیرا کسیکه میخواهد آنطوری بمیرد که دوست میدارد باید آنطوری زندگی کند که واجب است . اشخاص نیکو کارخیر اندیش درموقع مرك هیچ ترس وهراسی ندارند چنانکه تیر لوال در بیماری اخیر خود این جمله را بهفت زبان ترجمه کرد « خواب برادر مرك است ، هنگامی که میخوابی باید نفس خودرا به کسی بسپاری که ترا از مرك خواب و خواب مرك بیدار میکند » سیسرون میگوید سقراط هنگام محاکمه یك کلمه حرف اظهار ضجرت نکرد ، حالت او طوری بود که گویا محکوم بمرك نشده بود و یقین داشت که وارد بهشت خواهد گشت . کسی که بنعیم آخرت امیدوار است در زندگانی طریق نیك منشان را خواهد پیمود

شریفترین خیالی که برای وجود ممکن است ، که درنظر خود مجسم کرده و بکوشید که شما آن موجود شریف باشید ، تا مردم این جمله را که شکسپیر درباره بریتس گفته است در خصوص شما بگویند « حیات او شریف وبزیور صفات حمیده آراسته بود . گویا خداوند اورا برای این خلق کرده که نمونهٔ مردی ومردمی باشد » البته روی‌ما دراین نصیحت بامرد بود ، زن نیز باید باین نصیحت عمل کند تااین گفته و رد سورث در بارهٔ وی صدق نماید « زنی کامل و باشرافت بود، آفرینش اوبرای خیر خواهی ومساعدت در اداره کردن امور بود ، عقل وی روشن وفقط ارادهٔ خداوندی کم داشت تا در شمار فرشتگان در آید » . آخرین کلمهٔ همراسکات در بستر مرك به « لوکارت » گفت این بود « همیشه باتقوی ، متدین ، نیکو کار باش ، زیرا تنها چیزی که در آن دم که بحالت کنونی من رسیدی دردهای ترا تخفیف خواهد داد همان اعمال است »

فصل هفدهم

در آسودگی خاطر و خوشبختی

خوشبختی بزرگتر از آن است که در توانگری و ثروت باشد، اشخاص زیادی که بنظر ما خوشبخت مینمایند اگر تحقیق کنیم خواهیم دید که از خوشبختی محروم اند زیرا خوشبختی نعمتی است که خداوند فقط مطابق ارادهٔ خود ببعضی اشخاص ارزانی میدارد. با زندگانی توانگرانه و بسا [illegible] است از رنج خاطر و زحمات طاقت فرسا و اوهام خالی از حقیقت، و اشخاصی که از مقدمات سعادت محروم اند در عمارتهای عالی و باغهای فرح انگیز و داشتن نعمتهای گوناگون، آنرا نخواهند یافت، شوپنهور میگوید «دنیا برای بعضی از مردم مثل بیابان وحشتناکی است که هیچ چیز دلانگیز ندارد و در نظر جمعی دیگر مانند گلستانی باصفا و پر از خوشی و خرمی است»

خوشبختی چندان از ما دور نیست، فقط باید بدانیم چگونه بدان راه یابیم، ملازم باید با کوشش فراوان و زحمت زیاد آنرا طلب کنیم، زیرا چنانکه [illegible]لاس میگوید (۱) «اگر در طلب کام و خوشبختی دو را بعقب سر گذاریم در مهلکه و عذاب خواهیم افتاد چنانکه برای اوروبه (۲) پیش آمد». خلاصه، از لهو و لعب دوری کنید تا خوشبختی و سرور شمارا دنبال کند، روسکان میگوید «اگر از هوی و هوس دور باشید همیشه شادمان خواهید بود»

البته همیشه شادمان بودن و زندگی را یك سلسله مسرت قراردادن كار بسیار بزرگی است، ولی مسرت و شادمانی نعمتی است که خداوند فقط برای نوع بشر

---

(۱) از نویسندگان معروف انگلستان بود و مؤلفات زیادی از خود بیادگار گذاشته (۱۷۵۸ — ۱۸۳۳)

(۲) از شعرای قرن ۱۲ پیش از میلاد یونان است [illegible] از او حکایت میکنند و [illegible] آموخته از [illegible] کردش رانوی پس [illegible] شرط [illegible] را [illegible] زنش را نوی مسترد داشت اما او [illegible] نگاه کرد و [illegible] مرتبه دوم زنش را از [illegible]

ایجاد کرده و مفهوم « انسان قابلیت متنا قضات دارد » این است که معنی سرور و شادی را فقط درك میکند ، زیرا حیوانات فکر ندارند و چون خنده را که دلیل سرور عقل است نمیشناسند معلوم است که سرور شکفتگی خاطر را احساس نمیکنند ، بنا بر این انسان باید از نعمت سرور و شادمانی که خداوند متعال برای او ایجاد کرده است بهره ور گشته ، حزن واندوه را بخاطر راه ندهد ، شامفور (۱) میگوید « بدترین وبیهوده ترین روز های ما آن روزی است که در وی نخندیم »

گذشته از اینکه خنده دلیل سرور و شادمانی قلبی خنده کننده است موجب سرور دیگران نیز میگردد ودر واقع شنیدن خنده ای که از یك قلب شادان بر می خیزد خود یکی از وسایل فرح وشادی است ، کسیکه پیوسته دارای خاطری شکفته و قلبی شادمان میباشد زندگانی او نیز طولانی تر خواهد بود و همانگونه کسیکه پیوسته باغم وغصه دمساز وبا حزن واندوه انباز است گل حیاتش زود پژمرده گشته ودوچار خزان اجل میگردد

اکنون که محاسن انبساط وخرمی رادانستید همیشه خود را شادان نگاهدارید وافکار حزن او را بساحت خاطر راه ندهید ، خشم و غضب نیز نظیر حزن و اندوه است ونباید ازآن دوری کرد ، اگر احیانا غضبناك شدید باید درهمان روز قبل ازاینکه عروس آفتاب بحجلگاه غروب بشتابد از حالت غضب بار آئید ، معلوم است که خشم وکینه دو طرف دارد ، شما هیچوقت یکطرف آن واقع نشوید ، یعنی ناچار جنك و نزاع میان دو نفر رخ میدهد ، شمانکوشید که هیچ وقت یکی از آن دو نفر باشید ، همانطور از اشخاصی که عمر خود را بشکایت واظهار گله میگذرانند نباشید ، زیرا آنگونه اشخاص اگر در بهشت هم باشند چیزی را پیدا کرده وازوی شکایت میکنند ولی از کسانی باشید که خوشبختی را برای خود ایجاد نموده و بهر طرف نگاه می کنند غیراز جمال ، لطف ، زیبائی ، چیز دیگری را نمی بینند ، زیرا چنانکه موریس میگوید « اگر ترس وهراس معدوم گردد ، آرزو وامل ادامه یابند ، حیات شادمانی وخرمی بگذرد کدامین بهشت از دنیا خوشتر و بهتر است ؟ »

بشاشت قوهٔ ادبی را زیاد میکند ، و همان تأثیری که آفتاب در شکفتن گلها و

---

(۱) از شعرای معروف فرانسه است (۱۷۴۱ — ۱۷۹۴)

رسانیدن میوه ها دارد بشاشت در حواس و آزادی و حیات دارد، مکارم اخلاق را تقویت ومحامد را نمو میدهد

از وظایف ماست که نسبت بهمه کس بشاش باشیم، قدما میگفتند در هرجا که قوس قزح بزمین میرسد ظروفی از طلا یافت میشود، میتوان این سخن را اینطور تاویل داد: بعضی اشخاص بواسطه بشاشت وشیرین زبانی مثل اشعهٔ خورشیدهمه‌چیز را منتعش کرده بطلا تبدیل میدهند.

آنروزی که بشاشت بر قلوب مستولی گردد نزاع و کینه از میان بر خواهد خاست، زیرا قلب شادان و چهرهٔ بشاش برای صاحب خویش ودیگران عیدی‌است، برخی از مردم تصور میکنند که بشاشت و انبساط دلیل بی اعتنائی و لاابالی گری شخص است، در صورتی که این دو مسئله هیچ ارتباطی باهم ندارند، دکتر ارنولد میگوید «انبساط و بشاشت که از بزرکترین نعمتهای خدارند است فکر را قوی، محبت واخلاص را نسبت بدیگران زیاد میکند»

ولی متاسفانه بعضی اشخاص برای بدبختی خلق‌شده اند، گمان مبرید که‌ایشان فقراء ومردمان بی چیز هستند، خیر، بلکه اغلب‌توانگران بیش از درویشان‌دوچار رنج والم اند وبسا اشخاص که تمول و ثروت ایشان‌را از آسایش و خوشبختی دور کرده است.

ما نمیتوانیم مصایب و غمهای دنیا را دور کنیم ولی اگر بخواهیم میتوانیم بواسطهٔ تصورات زیبا برآنها غلبه پیدا کنیم

مردم همه‌میل دارند که خرم‌وشادمان باشند ولی‌کمتر کسی باسباب آن‌متمسک میگردد، مردم قدر خوشبختی را نمیدانند و آنطوری که سزاوار است آنرا وقعی نمی گذارند.

نباید حوادث کوچك راطوری اهمیت بدهیم که بنظر مامثل وقایع بزرك‌جلوه کنند، از گفته های سیرون است زحمات زندگانی نزد کسی که به بقای وجود و عظمت آن معتقد است قابل اهمیت نیست، زیراحکیم باخرد معلومات انسان و این زندگانی کوتاه را چیز مهمی نمیشمارد، شخص دانا فقط در این فکر است که کاری نکند که دارای عاقبتی و خیم باشد» - گاهی ما از زخمهای مختصری هراسان شده

منتظر مرگ میشویم، واقعاً این تصورات خنده آور است، چنانکه معروفست که شخصی زخم مختصری خورده، بخیال اینکه چیز خطرناکی است طبیبی را دعوت نمود، طبیب برای بستن زخم یك قطعه پارچه خواست وکسی دنبال آن رفت، مریض گفت گمان میکنم که زخمم خطرناك و کشنده باشد، طبیب جواب داد که ممکن است پیش از آوردن پارچه خوب شود و احتیاجی به بستن آن نداشته باشیم،

امور زندگانی نیز همینطور است واغلب چیزهائی که ما آنرا مهم وبزرگ تصور میکنیم مثل زخم شخص مزبور بقدری بی اهمیت است که غالباً بدون اینکه برای رفع آنها کاری کنیم خود بخود برطرف میشوند

ما در یك دنیای پر از زیبائی وجمال زندگی میکنیم، گلها که مثل پریرخان نازك بدن لب به تبسم گشوده اند، درختان که چون دلبران چالاك قامت افراشته‌اند باغهای باصفا، راغهای سبز وخرم، خورشید تابان که قصر شهریاران و کلبهٔ گدایان را بدون تفاوت منور میکند، ماه که شبها سطح زمین را در زیر نور سیماب گون خود مستور میدارد، دریا های ژرف پهناور، دریاچه هائیکه موجب حیات جهانیان اند، همه اسباب فرح وسرور، خوشحالی ونشاط، خرمی وابتهاج‌اند. ولی کسی قدر این زیبائی و جمال را میداند که حس ادراك جمال را داشته باشد. تنها هوش و ذکاوت برای درك اسرار جمال وزیبائی طبیعت کافی نیست، چنانکه سگ و فیل که درهمه جانداران بذکاوت وتیزهوشی معروفند وبا وجود آن بر نوشم دیدن منظرهٔ زیبا ترین شهر های دنیا آثار سرور وخرمی در چهرهٔ ایشان نمودار نمیگردد

بعضی اشخاص بواسطهٔ بیکاری دوچار ملال خاطر میگردند، وپیوسته ازآن حالت شکایت میکنند، نمیدانند که خود منشاء آن ملال اند، زیرا بیکاری حالتی را در شخص ایجاد میکند، که در هیچ جا نمیتواند آرام بگیرد، خاطر وی از همه چیز میرنجد، هیچ چیز را نمی پسندد. نمیداند چه دردی دارد، همینقدر میداند که آرام نیست

وقتیکه دیدید شخصی باینکه درس خوانده، ازنعمت سلامتی وتندرستی بهره ور، سلیم النفس وخوش فطرت است ولی مع ذلك در دنیا مقصود و منظوری ندارد بدانید که خدا آنهمه نعمت را بکسی ارزانی داشته است که سزاوار آن نیست

چنانکه گفتیم تنها ثروت و عزت اسباب خوشبختی نیستند، چنانکه از یکی از پادشاهان ایران حکایت میکنند که خود را بدبخت میدانست و برای فراهم کردن وسایل خوشبختی از منجمان دستوری خواست، منجمان گفتند باید پیراهن شخصی که در نهایت خوشبختی باشد پیدا کرده، بپوشید، نخست در تن اعضای دربار و بعد اطراف و اکناف مملکت را تفتیش کرده، هیچ امیر و فرمان روا، و توانگری را خوش بخت نیافتند، آخر الامر یك برزگر را دیدند که از مزرعه مراجعت میکرد و چون در تفتیش حال او بر آمدند دیدند که خود را در نهایت سعادت و کمال خوش بختی میداند، البته میبایست پیراهن او را برای شاه ببرند ولی متاسفانه پیراهنی در تن نداشت

این است که گفتیم خوشبختی را نمیتوان باپول خرید و تاج پادشاهی کلاه دلکشی است که پر از دردسر میباشد، حکماوخردمندان نیزبدین‌قضیه اعتراف‌دارند، گزنفون (۱) میگوید « اغلب مردم بظواهرمطالم فریفته نمیگردند، ولی چون‌راجع بخوش بختی وبدبختی نیزبموجب همان ظواهر حکم‌میکنند از این مسئله باکی‌نیست، ظاهر ظلم و ستمکاری چنان مینماید که سراسر خوشبختی و سعادت است و مردم تصور میکنند که بزرگی، افتخار، خوشبختی، همه در دستگاه ستمکاران جمع است، دیگر نمیدانند که بدبختی در نهاد ایشان متمکن گشته وسر تاپای آنها را فرا گرفته است، تجربه های زیاد بمن ثابت کرده است که ستمکاران از خوش بختی و سعادت

(۱) گزنفون فیلسوف معروف یونانی و همان سردار دلیری است که در زمان اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی ده هزار قشون یونانی را از اسارت ایران نجات داد، خلاصه واقعهٔ مزبور این است که در حدود نیمهٔ قرن سوم قبل از میلاد کورش برادر کوچك اردشیر که از جانب برادر خود حکومت آسیای صغیر را داشت عدهٔ از مزدوران جنگی یونان را بریاست «کل آرخ» امیر و قصد تسخیر ایران حرکت کرد، اتفاقاً خودش در اولین جنگ کشته شد و سرداران او اسیر گشتند، گزنفون که اصلا برای تماشا آمده بود چون یونانیان را بی‌سرو سردار دید ریاست ایشان‌را بعهده گرفت و آنها را از راه فرات و طرابزون و سواحل بحر اسود بوطن خود مراجعت داد چون عدهٔ یونانیان مزبور بده هزار میرسید حکیم مزبور کتابی نوشته که به عقب نشینی ده هزار نفر معروف است و همین قضیه یعنی مراجعت یونانیان ضعف و بی انتظامی ایران را ثابت‌کرد و از آن بعد یونانیها پای تجاوز بایران گذاشتند، عبارتی که مؤلف در فوق از گزنفون نقل‌کرده‌از کتاب «وظایف پادشاهان» است

خیلی بی بهره اند و بیشتر نصیب ایشان از بدبختی وغم و اندوه است »

ماسیون (۱) در خصوص سعادت وخوشبختی میگوید « ای انسان ! میدانی که چرا نصیب تو از این دنیا همه رنج وبدبختی است ؟ برای این است که محنتکدهٔ گیتی جای تو نیست وتو را برای جهان باقی آفریده اند ، این دنیا وطن تو نیست و نباید جز بخدا بچیز دیگر اهمیت بدهی » تمام این گفته برای اشخاصی که خود را بدبخت میدانند بهترین تسلیت باشد ، بیکون میگوید « انواع سرور و فضائل بحدی زیاد است که نمیتوان آنها را شمرد ، چیزی که میتوان راجع بفضیلت گفت این است که لذتی در آن موجود است که از حد وصف خارج است وآنچه میتوان راجع بخوش بختی ومسرت گفت این است که انسان از بیان آن عاجز است »

هرچه در این عالم موجود است تحت قوانینی خوب و مطابق عدالت قرار گرفته وهمه را خیر و خوبی بیکدیگر مربوط ساخته است ، هر کسی مشغول کار خویش است ، اگر بما مصیبتی رخ دهد بواسطهٔ خطائیست که از خود ما سرزده است .

سیسرون میگوید اپیکور (۲) مطامع نوع شر رابسه قسمت تقسیم کرده است ، یك قسمت آن هم طبیعی وهم لازم است ، قسمت دیگر طبیعی است ولی لازم نیست ، قسمت سوم نه طبیعی و نه لازم است ، اما آن قسمت که لازم است انسان چندان محتاج جستجوی آن نیست ، زیرا اسرار طبیعت در همه جا موجود است ، قسمت دوم را بیز باسانی میتوان بدست آورده یا از آن صرف نظر کرد ، و اما قسمت سوم نه حاجت مستلزم آن و نه طبیعت محتاج آن است برای اینکه بخوبی از حیات خویش بهره ور

---

(۱) از نویسندگان معروف فرانسه است (۱۶۶۳ — ۱۷٤۲)

(۲) اپیکور از فلاسفه قدیم یونان و از شاگردان بزرك زینون است ، اپیکور در دنیا معروف بشهوت رانی و خوشگذرانی است و چون در یکی از باغهای خارج آتن زندگی میکرد فلسفه او به (باغ) معروف است . اما شهوت رانی اپیکور حقیقت ندارد وعلت اشتهار او بانی امر این است که او مردم را بشادی تحریض میکرد ومیگفت شادی بهترین ملکات انسان است و باید تمام جدیت خود را برای تهیه کردن آن بکار برد ولی بدون اینکه در این امر سوء استفاده کنند ، اپیکور خیلی مشهور است واز جمله مترجم این کتاب در شمارهٔ نهم مجلهٔ تقدم درزیر عنوان فلاسفه یونان شرحی راجع بوی نوشته است

گردیم باید او بسیاری از لذایذ پست فرومایه دوری کنیم ، زیرا فایدهٔ انسان در جلوگیری نفس از پیروی هوی وهوس بیشتر از این است که عنان نفس را رها کرده ، موجب آزپی شهوت برود ، اگر آن حواسی را که بعضی اوقات موجب لذت ما می گردند عنان گسیخته فرو گذاریم ما را به پرتگاه هائی أوحشتناك کشیده ، دوچار خطرات و مهلکه هائی میکنند که قلم از وصف آنها عاجز است .

یکی از مصائب این زمان آن است که نمیتوانیم دمی از راحت استفاده کنیم ، همه در انقلابات دائمی روز گار زندگی میکنیم و این گفته پورتیا شامل مرد و زن این زمان گشته‌است « آه ! که جسم کوچك من ازاین عالم بزرك خسته شد » گنجسلی میگوید « من نمیدانم که چیزی را که انسان کم دارد راحت درونی‌است ، راحت‌قلب وخاطر ، آری ، سیرتی که‌دارای سکون ، وقار ، بردباری ، رضا باشد درماموجودنیست ، سیرتی که بواسطهٔ دوری از قصور محتاج تهذیب ، و بواسطه دوری از اضطراب محتاج تقویت ، بواسطه قدرت برحسن انتفاع از مواهب خداوند ، محتاج چیزی که او را مشغول کند نباشد ، سیرت معتدلی که نه تنها در خوردنیها بلکه در تمام آمال و امیال وافعال خود ، معتدل ، واز حرص و طمع که موجب سقوط حضرت آدم بود منزه باشد ، آری من تمام آنها را شناخته و دانسته ام که راحت جز در آنها موجود نیست »

ریسکان میگوید « انسان از ندانستن ممیزات بسیاری از قبیل حق شرکت در انتخابات ، آزادی ، منصب ولقب ، پول ، شکایت میکند ولی هیچکس ملتفت نیست که چقدر محتاج آرامش قلب است ، هریك ازما میتواند گنجی از افکار خوب‌وتصورات زیبا داشته باشد ، کاخ سعادتی که پایهٔ آن برروی فطرت پاك ، قلب آرام ، افکار گرانبها قرار گرفته باشد بنائیست که از بادوباران گزند ندارد »

اگر پی خوشبختی میگردید جز در روح و قلب خود آنرا جستجو مکنید ، کسی که در این‌دنیا خوشبخت‌نیست چگونه انتظار دارد که بعداز مرك باشاهدسعادت هم آغوش گردد ؟ خیال میکنید که خداوند تبارك و تعالی در آخرت بیش از این‌دنیا بما رأفت خواهد فرمود ! مادر صورتیکه در دنیا از سعادت محروم باشیم انتظار آن را در آخرت نیز نخواهیم داشت (۱)

(۱) این حرف تقریباً مخالف رای علمای ادیان وحکمائیست که به آخرت‌معتقد بوده اند ولی اگر در نظر بیاوریم که مؤلف توانگری وشوکت وقدرت را سعادت می داند می بینیم که چندان مخالفتی باایشان ندارد

همانگونه که خوشبختی بواسطه معاشرت بادوستان ، حسن تمتع از حیات، یادکار ایام گذشته ازدیاد میپذیرد قسمت عمدهٔ آن نیز بسته بعاقبت اندیشی و پی بردن به بسیاری از آن حقایقی است که تاکنون در پردهٔ اختفا باقی مانده است

خلاصة ، لوازم سعادت در دنیا بسیار و چنانکه گفتیم تمام آن مربوط بخود ماست ومنش نیك و کمال نفس در آن دخالت تامی دارد ، خوب است که دراینموضوع یك جمله از گفتار سقراط شاهد آورده واین فصل را بگفته آن حکیم بزرگوار ختم کنیم « بهترین مردم کسی است که بتکمیل نفس خویش میکوشد وخوشبختترین ایشان کسی است که در پیمودن راه کمال موفق میگردد»

فصل هیجدهم

راجع به دین (باتلخیص واختصار)

اگرچه دین ازلحاظ علمی مسئله‌ایست که حل آن برای بزرگترین علماءمشکل است ولی از جهت اینکه وظایفی است که باید انراشناخت آموختن آن خیلی آسان ، وبرای اطفال کوچك هم سخت نیست ، گفته لوك که میگوید باید حس محبت‌واحترام اشخاصیکه بحد کمال رسیده اند در اطفال ایجاد کرد کاملا در اینجا تطبیق میکند ، یعنی همینقدر کافیست که محبت و احترام باری تعالی در قلوب اولاد خود ایجاد کرده ، برای اینکه ایشان را دوچار افکار پریشان غیر معقول نکرده باشیم ازتفصیل وشرح خود داری نمائیم -

بنابر این‌وقتیکه راجع بخدابا اطفال صحبت‌میکنید‌همین قدر کافی‌است که بگوئیدتمام اشیاءراخداوندآفریده ، همه‌چیز دراراده واختیاراوست ،همه چیزرامی بیند وبکسی که اورا دوست بدارد پاداش نیك میدهد ، وقتیکه اولاد شما همین قدر رافهمیدند پس از مدت کمی راجع بذات بیچون خداوند خود دارای افکار عالی‌تری خواهند گشت اگر کجی در این افکار دیدید باید فوراً باصلاح آن بپردازید ، کاش همه مردم راجع بقادرمتعال درهمینجا توقف کرده،خود را بکنج کاوی حقیقت اومشغول نمیکردند ، زیرا پی بردن بکنه خداوند غیر ممکن و جزء محالات است (۱) ، بعضی از مردم قبل از اینکه تشخیص بدهند که درك چه چیز ممکن ، و چه محال و غیر ممکن است ؟ بواسطهٔ این میل خالی‌از تمیز ، خودرا در ورطهٔ ضلالت و گمراهی انداخته اند ، برخی ان ذات بی مانند را بخود مانند کرده ، برخی دیگر پس از اینکه از ادراك حقیقت او عاجز شدند منکر وجود وی میکردند (۲)

***

دین‌باید همانگونه که بمسئله روح اهمیت میدهد بمسئله جسم نیز اهمیت

(۱) سعدی دراین معنی چه خوب گفته است:

توان در بلاغت به سحبان رسید   نه در کنه بیچون سبحان رسید

(۲) راجع بوصف ذات بیچون باری تعالی کسی بشیرینی این بیت فردوسی نگفته

خداوند بالا وپستی توئی   ندانم چه ای هرچه هستی توئی

بدهد ، زیرا این هردو یعنی (جسم وروح) موظفند که هر یك با احترام با دیگری معامله نماید . مگر دین جزقانون رفتار مردم با یکدیگر ، موجب ترقی بشر ، سبب تسلیت قلب در موقع مصیبت ، مساعد اشخاص خسته ، پناه گاهی از خطر ، مونس در هنگام حزن واندوه ، ملجائی امن ومحکم ، چیز دیگری است ؟ بعضی از مردم متحیر اند که چرا بدنیا آمده ؟ از کجا آمده بکجا میروند ؟ این سؤال را اشخاص زیادی کرده و نتیجه ای نگرفته اند ، بعقیده من از اینکه ما ندانیم از کجا آمده و بکجا میرویم ضرری نخواهیم کرد ، زیرا آنچه را دانستن آن بر ما لازم است عقول ما میتواند درك نماید و وظایف ما نسبت بمردم جزء کوچکی است از وظایفی که نسبت بخداوند داریم - هر اندازه مردم را دوست بداریم همان مقیاس محبت ما نسبت بخداوند میباشد بعضی خیلی میل دارند که از مردم گله مند و شاکی باشند ، ولی در صورتیکه ما خود نمیتوانیم آنطوری که میل داریم باشیم آیا حق داریم گله کنیم که چرا دیگران مطابق میل ما نیستند ؟ بعضی میگویند اگر کسی بخلاف میل شما حرکتی کرد تا هفت مرتبه او را معذور بدارید ، ولی من میگویم در صورتیکه در شکایت خویش ذی حق باشیم نه تنها باید او را تا هفت مرتبه معذور بداریم ، بلکه باید اغماض و تسامح ما قدری باشد که میل داریم دیگران در بارهٔ ما داشته باشند . یعنی هفتاد مرتبه بیش از آنچه ذکر شد

ترس در دوالم بیش از امید سعادت در عقول مردم دارای تاثیر است پس اندرز های آسمانی و ذکر عقوبت اخروی را نباید فراموش کرد ، البته دین باید آرزو و رغبت را در نفوس ایجاد کند نه ترس وهول وهراس را ولی ما باید در فکر خود بین هر دو امر جمع کنیم ، زیرا چنانکه والی میگوید « کسیکه زیاد در مسئله مرك و روز جزاء ، بهشت ودوزخ ، فکر کند ناچار سیرت نیکی پیش خواهد گرفت » سنیك میگوید « چیزی را که میل دارید از مردم پنهان کنید از خدا مخواهید ، و چیزی را که میل دارید از خدا پنهان باشد از مردم تقاضا مکنید »

انتها